

ضرورت همبستگی با جنبش کارگری عراق

تعرض همه جانبه دولت مالکی برای سرکوب جنبش کارگری و اتحادیه ای و...
روبن مارکاریان



بقیه در صفحه 12

آنان که می گویند سوسیالیست ها کور جنس هستند، کور بشوند

فریبرز رئیس دانا،

بقیه در صفحه 19

باز هم زندان، باز هم شکنجه!

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران- خارج کشور

بقیه در صفحه 19

تجمع دوباره معلمان در برابر مجلس

بقیه در صفحه

گزارشی از شرکت فنی مهندسی طرح و بازرسی در پلایشگاه فاز ۲ اراک

کانون مدافعان حقوق کارگر

بقیه در صفحه 18

کشته شدن چهار عضو کومه به دست نیروهای امنیتی

بقیه در صفحه 17

بیانیه مادران پارک لاله ایران(مادران عزادار)

هشدار می دهیم!

بقیه در صفحه 14

برگزاری مراسم گرامی داشت 22 سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی سال 67 در بند 350 زندان اوین

بقیه در صفحه 17

تجمع دوباره معلمان در برابر مجلس

بقیه در صفحه 11

اطلاعیه هیئت اجرایی سازمان

درباره برگزاری کنگره پانزدهم سازمان

بقیه در صفحه 2

سند سیاسی مصوب کنگره پانزدهم

بقیه در صفحه 2

*-دعوی جریان های ولایی رژیم:

داده ها و پرسش ها

*-اثر تحریم ها می تواند حتی از جنگ مصیبت بارتر باشد!

محمدرضا شالگونی

بقیه در صفحات: 10 و 17

* - سرکوبگران مردم ایران، و دفاع مزورانه از مردم فلسطین

*- شیوا نظرآهاری،

تلاشی برای زهرچشم گرفتن از نسل امید

ارژنگ بامشاد

بقیه در صفحه 14

دستگاه ولایی حتی از سایه مردم هم می ترسد

بهروز نظری

بقیه در صفحه 13

همبستگی درخشان مردم شیلی برای نجات معدنچیان

محبوس در اعماق زمین

یوسف لنگرودی

بقیه در صفحه 15

طرح شوک تراپی و حرکت با چراغ خاموش تا دقیقه 90

رضا سپیدرودی

بقیه در صفحه 11

پرستاران را دریابیم!

دفاع از حقوق پرستاران، دفاع از یک جامعه سالم است!

مازیار واحدی

بقیه در صفحه 16

ده شهریور ۸۹ در ۲۲ سالگی کشتار ۶۷

، یاد یاران گرامی باد !

بقیه در صفحه 19

درباره برگزاری کنگره پانزدهم سازمان

پانزدهمین کنگره سازمان با اعلام یک دقیقه سکوت برای پاس داشت همه شهدای راه آزادی و سوسیالیسم در ماه اوت برگزار شد. دستور کار کنگره بررسی پیش نویس سند سیاسی، بررسی اصلاحات ساختاری برای بهبود کیفیت فعالیت سازمان و بالاخره انتخاب ارگان های رهبری سازمان بود. گزارش عملکرد یک ساله هیئت اجرایی، که در همایش درون سازمانی مورد بحث و بررسی و تصویب قرار گرفته بود، مورد تأیید کنگره قرار گرفته و از دستور کار خارج شد. پس از مباحثات مقدماتی درباره سند سیاسی و اصلاحات ساختاری که شرکت کنندگان و از جمله مهمانان دعوت شده به طور فعال در آن شرکت داشتند کمیسیون هایی از سوی کنگره گزین شد. سخن گویان کمیسیون ها، پیشنهادات مربوط به کلیات و یا جزئیات هر یک از موارد دستور کار را به بحث و تصمیم گیری کنگره ارائه دادند. پس از تصویب اصلاحات ساختاری انتخاباتی برای گزین اعضای هیئت اجرایی و کمیسیون نظارت مرکزی برگزار شد. در خاتمه دستور کار کنگره، بحث آزادی برای طرح نقطه نظرات رفقای شرکت کننده در کنگره برگزار شد که رفقای مهمان نیز فعالانه در آن شرکت کردند. کنگره پانزدهم با سرود انترناسیونال کار خود را پایان داد. هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ۱۶ شهریور ۱۳۸۹ - ۷ سپتامبر ۲۰۱۰

سند سیاسی مصوب کنگره پانزدهم

جنبش توده ای عظیمی که با انتخابات خرداد ۸۸ علیه دیکتاتوری حاکم برخواست، اکنون ماههاست که دیگر نتوانسته است از طریق تظاهرات اعتراضی گسترده، نیروی خود را به نمایش بگذارد. تصادفی نیست که دستگاه های تبلیغاتی جمهوری اسلامی می کوشند آن را تمام شده و ولایت فقیه را برخوردار از حمایت مردم ایران نشان بدهند. آیا بزرگ ترین جنبش ضد دیکتاتوری سه دهه اخیر تاریخ ایران، بی آنکه بتواند ضربه مهمی به دیکتاتوری حاکم بزند، از پا درآمده و فروخته است؟ به نظر ما چنین نیست و نبود قدرت نمایی های توده ای سراسری را نباید به معنای پایان کار جنبش ضد دیکتاتوری بداندیم. این جنبش اکنون دوره ای از تجدید آرایش را از سر می گذراند که چگونگی و نتایج آن به شرایط و حوادثی بستگی دارد که در ایران و جهان شاهدشان هستیم و با توجه به آنها می توانیم تصور روشن تری از چشم انداز پیکارهای سیاسی و طبقاتی پیش رو داشته باشیم.

بحران جهانی اقتصاد

بحران اقتصادی بزرگ جهانی سرمایه داری هم چنان ادامه دارد و اثرات مصیبت باران در زندگی اکثریت زحمتکش در غالب کشورها عمق بیشتری می یابد و احتمالاً مصیبت های بیشتری به بار خواهد آورد. برای درک پویایی این بحران چند نکته را باید در نظر داشته باشیم: **یک** - این جهانی ترین بحران اقتصاد سرمایه داری است که از بخش مالی امریکا، یعنی مرکزی ترین کشور سرمایه داری شروع شده و از طریق نظام مالی و بانکی بین المللی، کشورهای دیگر را دربر گرفته است. کشورهایی که بخش مالی متورم تری داشتند، عمیق تر در بحران فرو رفتند: امریکا و انگلیس و به دنبال آنها اسپانیا، یونان و ایرلند که سفته بازی داغی در بازارهای اعتباری، املاک و بدهی های مسکن داشتند. به عبارت دیگر، بدون نظام مالی بین المللی تحت هژمونی امریکا، که سرمایه مالی را از صنعت ملی جدا کرده و حرکت آزاد آن را در مدارهای جهانی ثروت امکان پذیر ساخته، همه جاگیر شدن بحران نمی توانست صورت بگیرد. چنین پدیده ای است که می تواند مثلاً ارتباط بانک های آلمانی و ژاپنی را با بازار وام های "بی رویه" (ساب پرایم) مسکن در امریکا یا صندوق های چینی در بخش خانه سازی، توضیح بدهد. **دو** - تا اینجا برندگان اصلی بحران بانک ها بوده اند که توانسته اند از طریق تریلیون ها دلار تضمین ها و "بسته های نجات" دولت ها که عموماً به کمک ارتباطات پشت صحنه و دواز چشم مردم داده شدند، نه تنها بدهی های شان را به صندوق های ویژه به سرعت بپردازند، بلکه معاملات سودآورتری راه بیندازند. اکنون تمرکز سرمایه های بانکی از طریق ادغام های وسیع به نحو بی سابقه ای افزایش یافته و بانک های باقی مانده از ادغام ها بیش از هر زمان دیگر بزرگ تر شده و در نظام اعتباری سرمایه داری نقشی اساسی تر از گذشته پیدا کرده اند. تصادفی نیست که از نظر آنها بحران تمام شده و همه چیز به خوبی و خوشی حل شده است. اما سقوط تولید، تجارت، دارایی اکثر واحدهای اقتصادی و قیمت خانه ها هم چنان ادامه دارد و در بسیاری از حوزه ها رکود عمیق تر از بحران ۱۹۲۹ است. و مهمتر از همه، بدهی های عمومی در نتیجه انتقال بدهی های

بانک ها به دوش دولت ها بیش از هر زمان دیگر افزایش یافته است. **سه** - افزایش بدهی بی سابقه دولت ها به معنای این است که اولاً تعهدات اجتماعی دولت ها به شدت کاهش یابد، ثانیاً نرخ مالیات ها (که بخش اعظم آنها از کارگران و زحمتکشان گرفته می شود) افزایش یابد و ثالثاً بیش از پیش، مبالغ عظیمی به طور مداوم، به عنوان بهره بدهی های دولتی به صندوق همان بانک هایی که متشاه همین بدهی ها بوده اند، پرداخت شود. این چیزی نیست جز بزرگ ترین چپاول مردم به وسیله سرمایه مالی که به مباشرت دولت های بورژوازی در مقابل چشم میلیاردها انسان صورت می گیرد و آن هم به نام مردم و بهبود سطح معیشت آنها! **چهار** - طبیعی ترین نتیجه این انتقال عظیم ثروت از اکثریت مردم به صندوق ثروتمندترین بخش بورژوازی، افزایش بیکاری به صورت نقد و پائین آمدن سطح دستمزدهای واقعی و بنابراین کاهش سطح زندگی اکثریت قاطع مردم در افاق های قابل پیش بینی است. البته بیکاری هنوز به میزان بحران ۲۲ - ۱۹۲۹ (که بیکاری های طولانی در غالب کشورهای اروپا و امریکا بالای ۲۰ درصد بود) نیست، بعلاوه نرخ بیکاری در کشورهای مختلف آشکارا فرق دارد و در حالی که اقتصادهای آسیای شرقی و غالب شرکت های فرانسه و آلمان کارگران شان را حفظ کرده اند، نرخ بیکاری در اقتصادهای آتلانتیک به صورت جهشی بالا رفته است. در امریکا نرخ بیکاری مخصوصاً میان کارگران "لاتینو" و جوانان زیر ۲۵ سال دورقمی است. اما ریاضت اقتصادی (دست کم در همه قطب های سرمایه داری پیشرفته، یعنی امریکا، اروپا و ژاپن) پدیده ای عمومی است و کاهش سطح زندگی طبقه کارگر در چشم انداز قابل پیش بینی تقریباً قطعی است. **پنج** - یکی از نتایج بالا رفتن بی سابقه بدهی دولت ها انتقال کانون داغ بحران مالی از امریکا به اروپاست. اگر در سال ۲۰۰۸ بحران مالی در امریکا از بدهی های بخش مسکن شروع شد، بحران مالی در اروپای سال ۲۰۱۰ از بدهی های عمومی کشورهای کوچک شروع شده است. و این فرصتی برای نهادهای مالی به وجود آورده که این مرحله بحران را نتیجه هزینه های سیستم تأمین اجتماعی کشورهای اروپایی قلمداد کنند. اما علیرغم همه این هیاهوی تبلیغاتی، علت اصلی هر دو مرحله بحران را باید در عملکرد نهادهای مالی جستجو کرد. اگر رونق بادکنکی (یا "حباب") وام های مسکن در امریکا محصول سفته بازی بانک های آمریکایی بود، بانک های اروپایی نیز با ریختن حدود ۵/۲ تریلیون دلار به بازار املاک و مسکن در ایرلند، یونان، کشورهای بالتیک و اروپای مرکزی، بلژیک، پرتغال و اسپانیا مشابه همان اقتصاد سفته بازانه را به وجود آوردند. و اکنون همان بانک ها درباره "تنطیلی، ولخرجی و فساد" مردم یونان یا کشورهای اروپای لاتین سرورسدا راه انداخته اند تا راحت تر بتوانند هزینه سفته بازی های خود را به دوش زحمتکشان بیندازند. فراموش نباید کرد که مثلاً ۸۰ درصد همه "صرفه جویی" هایی که از طریق چپاول مردم یونان حاصل خواهد شد، مستقیماً به صندوق بانک های آلمانی و فرانسوی سرازیر خواهد گردید. و فراموش نباید کرد که بحث فقط بر سر یونان یا کشورهای عضو یورونیست، بلکه کشورهای بسیار دیگری (از جمله: کوستاریکا، السالوادور، گواتمالا، لتونی، مجارستان، بوسنی، صربستان، رومانی، بلاروس و اوکراین) نیز هم اکنون زیر نظارت مریبان صندوق بین المللی پول قرار گرفته اند تا بانک های اروپایی و آمریکایی بتوانند طلب های آنچنانی شان را از مردم این کشورها وصول کنند. **شش** - بحران بدهی دولت های اروپایی تناقض خود پرور را برجسته کرده و موجودیت آن راه خطر انداخته است. باید توجه داشت که یورو تنها پولی است که نه به یک دولت، بلکه به یک قدرت فراملی، یا اتحادی از دولت ها تعلق دارد. دولت های عضو یورو دواهرم کلیدی حاکمیت، یعنی کنترل ارزش پول خود و کنترل نرخ بهره را به بانک مرکزی اروپا واگذار کرده اند که عملاً تحت نفوذ دو دولت بزرگ اتحاد، یعنی آلمان و فرانسه قرار دارد. در میان این دو نیز آلمان، به دلیل وزن و موقعیت اقتصادی برتر خود، در تحلیل نهایی عملاً حرف آخر را می زند. این وضع، کشورهای پیرامونی منطقه یورو را زیر نفوذ اقتصاد آلمان در آورده است. و بورژوازی آلمان با استفاده از این رابطه، حدود ۱۵ سال است که دستمزدها را در داخل کشور منجمد کرده تا محصولات کشورهای کمتر پیشرفته منطقه یورو نتوانند با تولیدات آلمانی رقابت کنند. در نتیجه، این کشورها به مصرف کنندگان محصولات آلمانی تبدیل شده اند بی آن که در تولید و فروش محصولات خودشان در منطقه یورو موفقیت چندانی داشته باشند و از آنجا که پول واحد، امکان این کشورها برای بازی با نرخ برابری پول خودشان را در مقابل آلمان از دست آنها گرفته است، موازنه پرداخت های آنها در مقابل آلمان با کسری فزاینده روبرومی شود. با استفاده از این فرصت است که بانک های آلمانی و فرانسوی به وام دهندگان و بنابراین، به طلب کاران اصلی آنها تبدیل شده اند. فراموش نباید کرد که مازاد تجاری آلمان در مقایسه با تولید ناخالص داخلی آن، حتی از چین هم بیشتر است

و اگر کشورهای پیرامونی منطقه یورو از آن خارج شوند، می توانند با تغییر نرخ برابری پول خودشان صادرات شان را افزایش دهند، در حالی که آلمان نخواهد توانست بازار صادرات کنونی خود را حفظ کند. همه اینها اهمیت پیکارهای طبقاتی یونان را نشان می دهند. اگر طبقه کارگر یونان بتواند طرح تحمیلی ریاضت اقتصادی را به شکست بکشاند و خود را از دام یورو نجات بدهد، احتمال دارد اسپانیا، پرتغال و حتی ایتالیا نیز همان راه را در پیش بگیرند و این جز تلاشی منطقه یورو و یا تبدیل آن به یک منطقه اقتصادی نودماده معنای دیگری نخواهد داشت. **هفت** - با وجود مصیبت های ناشی از بحران جهانی اقتصاد، تا اینجا عقب نشینی مهمی از خرافه های نئولیبرالی دیده نمی شود. در واقع جهانی شدن برنامه های نئولیبرالی، تقریباً در سراسر جهان چنان تغییراتی به وجود آورده و آرایش طبقاتی کشورهای مختلف را چنان به نفع سرمایه به هم زده که هنوز برنامه های جایگزین توده گیر شده ای که در مقیاس گسترده آن را به چالش بطلاند، شکل نگرفته اند. بی تردید "بسته های نجات" دوسال اخیر شاهدهی هستند بر مداخله دولت ها در کارکرد بازار و بنابراین، ورشکستگی نظریه ای که مدعی بود "دست نامرئی بازار" بهترین هم آهنگ کننده فعالیت های اقتصادی است. اما همین بسته های نئولیبرالی، در تقابل آشکار با طرح هایی قرار دارند که مثلاً در دهه ۱۹۳۰ برای ایجاد اشتغال یا محدود کردن مصیبت های بازاری مهاریه اجرا گذاشته شدند. هدف غالب مداخله های دولت ها در دهه های گذشته جز تزریق پول عمومی به صندوق بانک ها و شرکت های مالی بزرگ و بنابراین تحمیل ریاضت اقتصادی بر مردم چیز دیگری نبوده است. تصادفی نیست که حالا نظریه های مسلط در میان اقتصاددانان بورژوا دیگر حتی نظریه کینزی را پدیده ای متعلق به دورانی سپری شده می دانند و گفته می شود در اقتصاد جهانی شده، با تأمین مالی خریدهای بلند مدت از طریق بازی های مالی کوتاه مدت، جایی برای کینز وجود ندارد. البته بحران و بی مخاطره افتادن نظام مالی خیلی ها را قانع کرده است که باید جلو سفته بازی های بی مهار گرفته شود و بنابراین اقتصاد بعد از بحران ناگزیر به سمت نوعی لیبرالیسم اقتصادی تنظیم شده در حرکت است، اما نگاهی به "قانون اصلاحات مالی" آمریکا (که تازه علیرغم مقاومت شدید وال استریت و رأی مخالف تقریباً همه جمهوری خواهان کنگره به تصویب رسید) جای تردیدی باقی نمی گذارد که جز محدود کردن پاره ای از مختل کننده ترین آزادی های بخش مالی که منافع عمومی خود سرمایه مالی هم را به خطرمی اندازند، کار دیگری صورت نخواهد گرفت و در هر حال نمی خواهند بخش مالی را در خدمت اقتصاد واقعی و بالابردن اشتغال قرار بدهند. **هشت** - با وجود ادامه رکود عمیق در کشورهای مرکزی سرمایه داری، اقتصاد های بعضی کشورهای "شرق" و "جنوب" وضع متفاوتی دارند. چین و هند بعد از اقامتی کوتاه، در سال جاری رشد اقتصادی چشم گیری را نشان می دهند. در واقع رشد تولید ناخالص داخلی این دو ازمیانگین رشد گروه ۲۰ به نحو خیره کننده ای بالاتر است. سرمایه گذاری وسیعی که چین در زیر ساخت خود آغاز کرده، صادرات استرالیا و اندونزی را به نحو چشم گیری افزایش داده است. اقتصاد های کره جنوبی و تایوان نیز بعد از اقامتی کوتاه، رشد نسبتاً خوبی دارند. البته معلوم نیست رشد اقتصادهای آسیایی بدون بهبود در بازارهای آمریکا و اتحادیه اروپا تا چه حد قابل دوام خواهد بود. هم اکنون ارزش صادرات چین به شدت افت کرده و بخش های سرمایه بر اقتصاد آن در نتیجه افت صادرات به شدت ضربه خورده است. در آمریکای لاتین، برزیل نیز که مانند هند بازار داخلی بزرگی دارد، با افزایش ۲۰ درصدی قیمت سویا (که صادرات اصلی آن است) رونق اقتصادی قابل توجهی را تجربه می کند. ارزش پول برزیل، افریقای جنوبی و استرالیا که هر سه به صادرات کالایی تکیه دارند، بسیار بالا رفته است. در چنین شرایطی افزایش سودآوری سرمایه در بعضی کشورها احتمالاً به هزینه کشورهای دیگر صورت خواهد گرفت و کشورهای رقیب خواهند کوشید از طریق کاهش هزینه تولید، گسترش بازارها یا با تغییر شرایط تجارت با هم دیگر مقابله کنند. مثلاً انتقاد دولت اوباما از برنامه های ریاضت اقتصادی اتحادیه اروپا در آستانه نشست گروه ۸ (و گروه ۲۰) در تورنتو یا فشار آمریکا بر چین برای بالا بردن نرخ برابری یوان را باید در بستر این رقابت ها دید. آینده اقتصاد جهانی آشکارا به توافق ها و رقابت های میان آمریکا، چین، ژاپن و اتحادیه اروپا بستگی دارد. با توجه به نیاز دیگران به بازار عظیم آمریکا، دولت این کشور احتمال دارد (مانند دوره ریگان) آنها را وادار کند به کاهش ارزش دلارتن بدهند و یا (مانند دوره نیکسون) با وضع مالیات اضافی بر واردات، با آنها مقابله کند. این رقابت ها خواه نا خواه موقعیت دلار را به عنوان پول ذخیره بین المللی، بیش از پیش زیر فشار خواهد برد. در واقع هم اکنون چینی ها خواهان ایجاد جبهه واحدی با اتحادیه اروپا در مقابل حمایت گرایان ارزی آمریکا هستند. **نه** - هر چند جهان تک قطبی دهه پایانی قرن بیستم دیگر به گذشته تعلق دارد و هر چند احتمال افزایش

پیکارهای طبقاتی ضد سرمایه داری

در یک سال گذشته پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان در کشورهای مختلف گسترش قابل توجهی داشته که در میان آنها حرکت های کارگران اروپا در مقابله با تعرض سرمایه از برجستگی بیشتری برخوردار است. طبقه کارگر یونان در خط مقدم مقاومت کارگران اروپا قرار دارد و از آغاز سال جاری ۶ اعتصاب عمومی سازمان داده است که با هر معیاری، در دهه های اخیر بی سابقه است. مقاومت کارگران ایتالیا (که در ۲۶ ژوئن به اعتصاب عمومی دست زدند)، پرتغال (که در ۲۸ مه اعتصاب بزرگی سازمان دادند)، فرانسه (که در ۲۴ ژوئن به اعتصاب عمومی علیه طرح

رقابت میان قدرت های بزرگ اقتصادی رو به افزایش است، ولی وابستگی و گره خوردگی اقتصادی این قدرت ها به هم دیگر مانع از آن است که رقابت میان آنها از حد معینی فراتر برود و این وضعیت در اقتصاد جهانی به وجود می آورد که از جنگ جهانی دوم به این سو بی سابقه است. چنین وضعیتی محصول چند عامل است: اولاً اقتصاد آمریکا، علیرغم کاهش سهم نسبی آن در کل اقتصاد جهانی، هم چنان بزرگ ترین اقتصاد جهان است و رشد قدرت های بزرگ دیگر بدون ارتباط با بازار عظیم آن محدود خواهد شد. ثانیاً بحران هژمونی اقتصادی آمریکا ضرورتاً به معنای از بین رفتن هژمونی جهانی آن نیست. اکنون آمریکا از چنان قدرت نظامی و نفوذ فرهنگی بی رقیبی برخوردار است که قبلاً هرگز سابقه نداشته است. ثالثاً اتحادیه اروپا و ژاپن، یعنی دو قطب بزرگ دیگر سرمایه داری مرکزی برای حفظ موقعیت ممتاز خود به قدرت نظامی آمریکا نیاز دارند. رابعاً جهانی شدن برنامه های نئولیبرالی چنان گسترش مناسبات سرمایه داری را در سراسر جهان شتاب داده و روابط اقتصادی و اجتماعی کشورهای مختلف را به هم گره زده است که حتی چین و روسیه فعلاً بیشتر در پی گرفتن امتیازاتی از آمریکا هستند تا مقابله تمام عیار با آن. **ده** - گرچه از رویارویی های نظامی میان قدرت های بزرگ سرمایه داری فعلاً خبری نیست، اما اقتصاد نظامی بی وقفه در حال گسترش است و تنها بخش اقتصادی است که حتی در اوج بحران جهانی در دوسال گذشته از نفس نیفتاده، بلکه برآهنگ رشد آن افزوده شده است. کافی است به یاد داشته باشیم که هزینه های نظامی جهانی در سال ۲۰۰۹ به ۵۳۱/۱ تریلیون دلار رسید که نشان دهنده ۶ درصد رشد نسبت به سال ۲۰۰۸ و ۴۹ درصد نسبت به سال ۲۰۰۰ بود. این مصداقست با ۷/۲ در صد تولید ناخالص جهان که به طور سرانه می شود ۲۲۵ دلار برای هر فرد در روی سیاره ما در همان سال. نزدیک به نیمی از این هزینه (یا ۵/۴۶ درصد آن) تنها به آمریکا تعلق داشت. و ۱۶ کشور از کشورهای گروه ۲۰ در همین سال ۲۰۰۹ هزینه های نظامی شان را بر مبنای نرخ واقعی افزایش دادند. دو عامل اصلی رونق و رشد اقتصاد نظامی را تضمین می کند: اولاً نیاز سیری ناپذیر سرمایه به مناطق نفوذ برای گسترش فعالیت های سود آورتر که نتیجه گریز ناپذیران سیاست های توسعه طلبانه و بنابراین جنگ های امپریالیستی قدرت های سرمایه داری است؛ ثانیاً نفوذ بخشی از بورژوازی در ساختار قدرت که در فعالیت های نظامی دولت منافع ویژه ای دارد و به اصطلاح "مجمع نظامی - صنعتی" را کنترل می کند. این تنها بخشی از اقتصاد است که تولید و مصرف، و نیز عرضه و تقاضا در آن در کنترل بخش واحدی از بورژوازی است و بنابراین تنها بخشی از هزینه های دولتی است که بورژوازی با آن مخلقتی ندارد. افزایش هزینه های نظامی در مناطقی که کنترل آنها برای قدرت های امپریالیستی اهمیت زیادی دارد، آشکارا بالاتر است. تصادفی نیست که خاورمیانه (یعنی بستر بزرگ ترین ذخایر نفت و گاز جهان) یکی از بالاترین هزینه های نظامی جهان را دارد. و هرگز فراموش نباید کرد که اقتصاد نظامی جز سرمایه گذاری روی مرگ (و مخصوصاً مرگ غیرنظامیان و انسان های بی دفاع) معنای دیگری ندارد. بنابراین کشورهای دارنده بزرگ ترین اقتصادهای نظامی بیش از دیگران به کشتار غیرنظامیان بی اعتدایی نشان می دهند. تصادفی نیست که آمریکا تاکنون حاضر نشده است حتی قرارداد ممنوعیت مین های ضد نفر را امضا کند و حالا حاضر نیست قرارداد ممنوعیت بمب های خوشه ای را (که همین چند روز پیش، در اول فوریه ۲۰۱۰ قطعیت یافت) امضا کند. **یازده** - در بطن بحران کنونی نژادگرایی نیز جوش می گیرد و مهاجران نه تنها به عنوان عاملان بی نظمی اجتماعی و بحران اقتصادی معرفی می شوند، بلکه حتی در کشورهایهایی مانند ایتالیا و فرانسه دولت ها نیز با وضع قوانین گوناگون به نوعی نژادگرایی دولتی مشروعیت می بخشند. بعلاوه حمله به حقوق مدنی که پس از یازده سپتامبر شد یافته بود، وارد مرحله دیگری شده و قدرت های بزرگ سرمایه داری با وضع قوانین استراق سم و نظارت بر ارتباطات و تبادل اطلاعات، نوعی دیکتاتوری های کم شتاب ایجاد کرده اند که هدف اصلی آنها کنترل معترضان و مخالفان سیستم سرمایه داری است.

بازنشستگی سارکوزی دست زدند) نیز بسیار مهم بوده است. در انگلیس، آلمان و اسپانیا نیز حرکت های کارگری مهم، ولی با دامنه محدودتر صورت گرفته است. رومانی نیز در سال جاری شاهد بزرگ ترین حرکت های پی در پی کارگری اتحادیه اروپا بوده است که عموماً برای مقابله با برنامه ریاضت کشتی تحمیل شده صورت می گیرند. سازمان های کارگری و جنبش های اجتماعی مترقی اروپا اکنون خود را برای یک اعتصاب عمومی در ۲۹ سپتامبر آماده می کنند که اگر با موفقیت سازماندهی شود شاید بتواند در تقویت همبستگی طبقاتی کارگران در اروپا و کشورهای دیگر جهان تأثیر بگذارد. نگاهی به حرکت های کارگری اروپا و آمریکا نشان می دهد که چند عامل در شکل گیری و دامنه این حرکت ها بیش از همه نقش دارند: اولاً وجود اتحادیه های کارگری نیرومند و رزمنده؛ ثانیاً وضع اقتصاد، بیکاری و دامنه برنامه های ریاضت کشتی. ثالثاً میزان سازمان یافتگی و قدرت بسیج جنبش های اجتماعی مترقی و هم سویی آنها با هم دیگر؛ رابعاً ویژگی روابط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مسلط در هر کشور. همچنین نگاهی به دست آوردهای حرکت های انجام شده نشان می دهد که این حرکت ها دست کم تاکنون نتوانسته اند تعرض سرمایه را متوقف کنند و نه (به استثنای چند کشور کوچک) خصلت عمومی و دامنه توده ای تهدیدآور برای سرمایه داشته اند. فراموش نباید کرد که هم اکنون در دو کشور اروپایی، یعنی در یونان و اسپانیا، حزب های سوسیال دموکرات در قدرت هستند که خشن ترین طرح های ریاضت کشتی را بر کارگران و زحمتکشان تحمیل می کنند. بی تردید تا اینجا مقاومت طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی در متن بزرگ ترین بحران سرمایه داری در هشتاد سال گذشته آشکارا کم دامنه بوده است. این ناتوانی طبقه کارگر در برابر تعرض سرمایه حتی در کشورهای مرکزی سرمایه داری، محصول عواملی است که **سند سیاسی مصوب کنگره چهاردهم** به درستی روی آنها دست گذاشت. رونق اقتصادی در کشورهای مهم آسیایی نیز ضرورتاً به معنای بهبود شرایط زحمتکشان نیست. مثلاً در حالی که بانک جهانی با هیجان تمام، رشد تولید ناخالص داخلی هند را در سال جاری ۴/۹ درصد پیش بینی می کند، مرکز پژوهشی "فقر و ابتکار توسعه انسانی آکسفورد" (OPHI) اخیراً اعلام کرده است که مجموع تهیدست ترین های هند در ۸ ایالت آن حدود ۴۱۰ میلیون نفر است که از مجموع جمعیت فقیرترین ۲۶ کشور آفریقا بیشتر است و دسترسی آنها به رونق خوراکی، مواد غذایی، برق، مدرسه و بهداشت بدتر از تهیدستان آفریقای است. با این همه هند می تواند افتخار کند که تعداد میلیاردی از آن در سال گذشته از تعداد آنها در ژاپن بیشتر است! اقتصاد های سرمایه داری، چه آنها که در بحران اند و چه آنها که در رونق، نابرابری های طبقاتی را با شتاب تمام گسترش می دهند. "گزارش ثروت جهانی" (World Wealth Report) که سالانه درباره ثروتمندترین افراد جهان گزارش می دهد، اعلام کرده است که شمار افرادی که ثروت قابل سرمایه گذاری شان از یک میلیون دلار بیشتر است، در سال ۲۰۰۹ حدود ۱۰ میلیون نفر بوده که مجموع ثروت قابل سرمایه گذاری آنها به ۳۹ تریلیون دلاری رسیده که در همان سال (که دهها میلیون نفر شغل شان را از دست دادند) ۹/۱۸ درصد افزایش داشته است. بعلاوه، یک درصد از این ثروتمندان، صاحب ۵/۳۵ درصد آن ۳۹ تریلیون دلار هستند که افزایش ثروت شان در همان سال از بقیه بالاتر بوده است. آیا با افزایش مالیات بر ثروت این ۱۰ میلیون نفر می شود بدهی بسیاری از دولت های سرمایه داری را پرداخت یا کاهش داد تا استخوان های صدها میلیون انسان در زیر بار طرح های ریاضت کشتی خرد نشود؟ پاسخ روشن است: "دنیای دیگری ممکن است"، اما دست یابی به آن تنها از طریق پیکارهای طبقاتی متحد خود کارگران و زحمتکشان قابل تصور است. با وجود همه مصیبت ها و دشواری ها، باید به یاد داشته باشیم که "هزاران خُم می در رگ تاک است" و تجدید آرایش برای پیکارهای طبقاتی بزرگ در دوره گذاران همین بحران جهانی و ساختاری سرمایه داری صورت خواهد گرفت. هم اکنون پیکارهای طبقاتی در امریکای لاتین در جهت امید بخشی پیش می روند و چپ با آزمون و خطا و فراز و فرود هایی موقعیت خود را تحکیم می کند. و فضا چنان تغییر کرده است که کشورهای این قاره زیر فشار جنبش های اجتماعی زحمتکشان توانسته اند برای نخستین بار با ایجاد "سازمان ملت های امریکای جنوبی" (UNASUR) صف مستقلی در مقابل امپریالیسم امریکا تشکیل دهند. حتی در هند، علیرغم عقب نشینی چپ در بعضی از محکم ترین پایگاه های آن، شورش های وسیع دهقانان تهیدست نشان میدهد که حرکت های بیشتری در راه است. با موج های پی در پی حرکت های کارگری در چین نشان می دهد که غول بزرگی بیدار می شود که به شرایط کار برده وارتن نخواهد داد. بگذریم یک بار دیگر تأکید سند سیاسی مصوب کنگره چهاردهم را تکرار کنیم که "با آرایش تدافعی کاری از پیش نخواهد رفت" و طبقه کارگر و زحمتکشان هم سرنوشت با آن ناگزیرند پیکارهای طبقاتی را

از حوزه تولید و کار فراتر ببرند و در همه عرصه های زندگی نابرابری ها را به چالش بطلیند و در هم شکستن چهارچوب های خود نظام سرمایه داری را در دستور پیکارهای شان قرار بدهند.

بحران زیست محیطی

در یک سال اخیر در مبارزه با بحران زیست محیطی فرصت های بزرگ دیگری از دست رفت. امیدهای زیادی که به کنفرانس کپنهاگ دوخته شده بود، به یأس تبدیل شدند. و انفجار چاه نفت در آبهای خلیج مکزیکو (در اوریل گذشته) فاجعه بی سابقه ای آفرید که ماهها، روزانه دهها هزار بشکه نفت را به آبهای دریا ریخت و هنوز معلوم نیست کاملاً مهار شده باشد. گرچه این بار فاجعه در خود آمریکا رخ داد و افکار عمومی مردم این کشور را علیه ماجراجویی های شرکت های بزرگ نفتی برانگیخت، ولی دولت آمریکا هنوز نمی خواهد استخراج نفت را دست کم در آبهای عمیق به طور دائمی ممنوع سازد. حتی دستور توقف موقت آن از طرف دولت اوباما با مخالفت دادگاه های این کشور روبرو و جوش شدید گروه فشار شرکت های نفتی روبرو شده است. فراموش نباید کرد که این فاجعه هر چند بزرگ ترین آلودگی نفتی است، ولی نخستین آن نیست. در نتیجه ریخته شدن مکرر نفت، بیش از ۲۰۰۰ منطقه آلوده در دلتای نیجرو رود دارد که شرکت های نفتی هنوز حاضر نشده اند آنها را تمیز کنند. آنها مناطق آلوده وسیعی در طول رودخانه آمازون، در کلمبیا، اکوادور و پرو به وجود آورده اند و رودخانه ها و چاه های بسیاری را در ونزویلا، انگولا، چاد، گابون، گینه استوایی، اوگاندا و سودان آلوده کرده اند و از طریق دعوای حقوقی طولانی و روشه دادن به مقامات دولت های مربوطه، حتی از پرداختن خسارت فرار کرده اند. در واقع بی پی (BP) اولین شرکت نفتی است که در موقعیت نامساعدی گیر کرده است. در اینجا یک بار دیگر تأکیدات سند کنگره چهاردهم را تکرار کنیم و یادآور می شویم که "باتوجه به نقش سرمایه داری در تکوین بحران جهانی محیط زیست، مقابله با این بحران در صورتی می تواند مؤثر باشد که با مبارزه علیه سرمایه داری همراه باشد".

ادامه بحران در خاورمیانه

در یک سال گذشته بحران خاورمیانه در چند محور ادامه یافته است: **یک** - با این که دولت اوباما برای تنش زدایی با کشورهای عرب و مسلمان، تلاش برای حل بحران فلسطین را اولویت سیاسی خودش اعلام کرده بود، نه تنها پیشرفتی در این زمینه نداشته، بلکه سیاست خاورمیانه ای خود را به خاطر مقاومت دولت اسرائیل عملاً کنار گذاشته است. شتاب گرفتن شهرک سازی های اسرائیل مخصوصاً در بیت المقدس شرقی و همچنین حمله به کشتی های کمک رسانی به غزه در وسط آبهای بین المللی که به کشته شدن ۹ نفر از شهروندان ترکیه انجامید، مایه رسوایی دولت اوباما در چشم توده های عرب و مسلمان گردیده است. در حقیقت ناتوانی دولت اوباما درم آهنگ ساختن اسرائیل با سیاست های خاورمیانه ای آمریکا، کل این سیاست را آشکارا به گروگان اسرائیل تبدیل کرده است. **دو** - خطر شروع جنگ دیگری در لبنان توسط اسرائیل که ممکن است مصیبت بارتز از جنگ سال ۲۰۰۶ باشد، جدی تر شده است. **سه** - آمریکا ناگزیر است نیروهای عملیاتی خود را در شرایطی از عراق خارج سازد که بحران ویرانگر همچنان ادامه دارد و معلوم نیست امریکا و متحدان خاورمیانه اش بتوانند دولت رام و مطلوب خودشان را در عراق روی کار بیاورند. **چهار** - در افغانستان پیروزی نظامی بر طالبان چنان دور و دشواری نماید که دولت اوباما ناگزیر شده نه فقط امید خود برای خروج از گرداب این "جنگ لازم" را به مذاکره با بخشی از همان طالبان و بنیادگرایان اسلامی حامی آن بیاویزد، بلکه با بازی های حکومت های دست نشانده خود در افغانستان و پاکستان نیز کنار بیاید. **پنج** - ترکیه، متحد قدیمی آمریکا در ناتو، در نتیجه شکست استراتژی "خاورمیانه بزرگ" آشکارا به موضعی گرانیده است که نمی تواند مایه نگرانی امریکا و اسرائیل نباشد. **شش** - بحران یمن ابعدادی پیدا کرده است که می تواند جنوب شبه جزیره عرب و دوسوی راه آبی حساس "باب المندب" را به منطقه ای نا امن و غیر قابل کنترل تبدیل کند. **هفت** - و مهم تر از همه، دولت اوباما ناگزیر شده سیاست خود در رابطه با جمهوری اسلامی را آشکارا چنان تغییر دهد که شباهت آن با استراتژی نومحافظه کاران در دوره بوش دیگر غیر قابل انکار است.

جمهوری اسلامی فاسدتر و ویرانگرتر از همیشه

در یک سال گذشته جمهوری اسلامی نه تنها در رویاری کامل با اکثریت قاطع مردم قرار داشته، بلکه با شتابی بی سابقه در مسیری پیش رفته که ادامه آن جز ویرانی و وحشتناک کشور و حتی به خطر افتادن موجودیت آن معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. کلی ترین مشخصات جهت گیری های رژیم در یک سال گذشته چنین بوده است: **یک** - سرکوب عربان و رویاری تمام عیار با اکثریت قاطع مردم. از فرادی انتخابات خرداد ۸۸ رژیم فقط به سرکوب مخالفان بسنده نکرده، بلکه کوشیده است با طراحی

برنامه های سرکوب مندی گسترده و نشان دادن عمدی توحش در برخورد با مخالفان سیاسی، یک فضای وحشت توده ای ایجاد کند تا بتواند مردم را مرعوب سازد و به تسلیم و سکوت وادارد. از فجایع کهریزک و کوی دانشگاه گرفته تا له کردن افراد با ماشین نیروهای سرکوب و پرت کردن آنها از روی پل در مقابل چشمان انبوه مردم در جریان حرکت های بزرگ ضد دیکتاتوری؛ از تجاوز به جوانان در زندانها گرفته تا آراستن دادگاه ها و اعتراف های تلویزیونی آنچنانی؛ از طرح مقابله با بد حجابی گرفته تا اعلام مدل مجاز آرایش مو حتی برای پسران؛ از طرح جدا سازی پسران و دختران در دانشگاه ها تصفیه استادان غیر متعهد به ولایت فقیه گرفته تا اعلام جنگ علیه علوم انسانی، همه در خدمت چنین هدفی هستند. **دو** - بر چیدن کامل امکانات تبلیغاتی و تشکیلاتی اصلاح طلبان و دستگیری اکثریت کادرهای اصلی آنها. گرچه هنوز رهبران اصلی اصلاح طلب دستگیر نشده اند و برخورد با اصلاح طلبان دستگیر شده آشکارا ملایم تر از مجازات های بسیار خشنی است که در مورد فعالان جریان های سیاسی برانداز صورت می گیرد، ولی تردیدی نمی توان داشت که دستگاه ولایت دیگر نمی خواهد اصلاح طلبان را به عنوان یک جریان سیاسی مجاز تحمل کند. **سه** - بی اعتبار کردن آشکار و پی گیر پوشش های قانونی خود رژیم. وقتی احمدی نژاد به طور مکرر از اجرای قوانین مصوب مجلسی که همه نمایندگان آن به وسیله شورای نگهبان دست چین شده اند ولاریجانی آن را "مجلس خمینی وخامنه ای" می نامد، سربازمی زند و دسته های ضربت باند حاکم در تظاهرات مقابل مجلس شعاری دهند که آن را به توپ خواهند بست و ولی فقیه جز دعوت توخالی به وحدت، کار دیگری نمی کند، جای تردیدی باقی نمی ماند که باند اصلی قدرت برای پوشش های قانونی خود رژیم دیگر اهمیتی قائل نیست. **چهار** - بی اعتنائی به حفظ وحدت جریان های اصول گرا. در یک سال گذشته با حذف اصلاح طلبان از جرگه "خودی ها"، گرچه رژیم هنوز با چالش های بزرگی روبروست، ولی صفوف اصول گرایان که همه خود را متعهد به ولایت مطلقه فقیه می دانند، فشرده تر شده، بلکه اختلافات میان خود آنها شدت گرفته و مخصوصاً شکاف میان جریان های دیگر اصول گرا و تیم احمدی نژاد آشکارا گسترده تر شده است. **پنج** - تحکیم موقعیت مثلث حاکم بر مواضع کلیدی قدرت. شواهد متعدد نشان می دهد که باند مسلط بر مواضع کلیدی قدرت، نیروی واحدی نیست، بلکه از سه نیروی متمایز، ولی با ارتباطات متداخل تشکیل شده است که البته در مسائل کلیدی منافع مشابهی دارند. این سه نیرو عبارتند از دستگاه رهبری، سپاه پاسداران، و انتظار یون که تیم احمدی نژاد آن را نمایندگی می کند. این مثلث قدرت اکنون سعی می کند همه جریان های "خودی" دیگر را تحت فرماندهی خود درآورد و همه جریان هایی را که در مقابل اش می ایستند، به حاشیه براند یا حتی سرکوب کند. **شش** - پررنگ تر شدن تظاهر به غیب گرایی در مثلث حاکم. یکی از مشخصات تیم احمدی نژاد این است که مهدویت را به یک ایدئولوژی فعال سیاسی تبدیل کرده و حتی تظاهر به غیب گرایی، یعنی نوعی ارتباط با امام غائب را به صورتی پررنگ به نمایش می گذارد. همچنین اینها گاهی با نشان دادن ناباوری شان به قواعد دست و پاگیر فقه، سعی می کنند فاصله خود را با روحانیت سنتی به نمایش بگذارند. اما شواهد نشان می دهد که رهبران سپاه و مخصوصاً دستگاه رهبری در این زمینه محافظه کارانه تر عمل می کنند. **هفت** - قبضه رسمی مواضع کلیدی اقتصاد کشور به وسیله باند حاکم. ولایت فقیه ایجاب می کرد که ولی فقیه با اختیارات نیمه خدایی اش، تکیه گاه مالی خاص خودش را داشته باشد. گرچه در آغاز، این مسأله مسکوت گذاشته شد و در قهرست اختیارات رهبری در (اصل ۱۱۰) قانون اساسی اشاره ای به آن نشد، اما درآمد هنگفت دولت رانتی و مصادره های دوره انقلاب، عملاً این تکیه گاه مالی را برای دستگاه ولی فقیه فراهم آورد. تولید (شرعی) او بر موقوفه های عظیم مذهبی (مانند آستان رضوی) و نظارت سیاسی عالی او بر بنیادهای شکل گرفته در دوره انقلاب، پایه بخش سومی را در اقتصاد کشور به وجود آورد که نه خصوصی است و نه دولتی، بلکه یک بخش شبه دولتی است، بخشی که دست کم در دوره رهبری خامنه ای عملاً به طور کامل از نظارت دیوان محاسبات مجلس خارج شده است. تحول دیگری که در دوره بعد از جنگ شروع شد، روی آوردن سپاه به فعالیت های اقتصادی بود که ظاهراً به بهانه کمک به بازسازی بعد از جنگ آن را توجیه کردند. این دگر دینی اقتصادی سپاه با تفسیر جدیدی که از اصل ۴۴ قانون اساسی انجام دادند، وارد مرحله کیفی جدیدی شد. اکنون، در حالی که طبق قانون اساسی خود رژیم، سپاه و ارتش جزو ارگان های کلیدی دولت محسوب می شوند، شرکت های اقتصادی سپاه به عنوان بخش خصوصی به خرید دارایی های عمومی دست می زنند و آن هم البته، بدون رعایت قوانین مصوب مربوط به خصوصی سازی. و حتی از این فراتر، همان طور که در دعوی مربوط به دانشگاه آزاد دیدیم، در حالی که در ضرورت و فواید خصوصی سازی

دارایی های عمومی هیا هو به پا کرده اند، باند حاکم هر جا که لازم و ممکن بداند، می کوشد بخش خصوصی را زیر کنترل دولت درآورد. به این ترتیب، بخش شبه دولتی که ویژگی عجیب اقتصاد ولایت فقیه بود، اینک با بلعیدن دارایی های عمومی و دست اندازی به دارایی های وسوسه انگیز بخش خصوصی، همه مواضع کلیدی اقتصاد را زیر کنترل خود درمی آورد. بخش شبه دولتی را می توان به شش شاخه تقسیم کرد: الف - شاخه ای که زیر کنترل دستگاه نظامی (سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و ارتش) قرار دارد. ب - شاخه ای که زیر کنترل بیت رهبری است. ج - بنیادها (بنیاد مستضعفان و جانبازان، بنیاد شهید، بنیاد ۱۵ خرداد، کمیته امداد و...) که زیر سیستم نظارتی ولی فقیه قرار دارند. د - شاخه ای که عملاً زیر کنترل لایه فوقانی بوروکراسی است. ه - شاخه ای که به وسیله بورژوازی ممتاز بازار و اتاق های بازرگانی کنترل می شود. ز - شاخه ای که زیر کنترل لایه بالایی روحانیت قرار دارد. همه این شاخه ها عملاً خارج از نظارت دیوان محاسبات کشور قرار دارند، مناسبات اقتصادی را به دوره قبل از مشروطیت برمی گردانند، و در نتیجه، دولت قانون را ناممکن می سازند. در چنین شرایطی طبیعی است که شاخه های تحت کنترل جریان های شکست خورده حکومتی به وسیله جریان های پیروز در جنگ قدرت بلعیده خواهد شد. **هشت** - بازی با مسائل و نیازهای حیاتی کشور و بی اعتنائی به بحران زیرساختی. این مشخصه جمهوری اسلامی که در تمام دوره موجودیت سه دهه ای آن فرصت های زیادی را سوزانده و ویرانی های زیرساختی و عقب ماندگی های بسیاری برای کشور به بار آورده، مخصوصاً در دوره اخیر با یک تازی باند حاکم برجستگی بی سابقه ای پیدا کرده است. اصلی ترین ویژگی های بحران زیرساختی چنین است: الف - دامنه بحران بسیار گسترده است و از سیستم حمل و نقل کالا و افراد، حمل و نقل آبی و ریلی، راه و جاده سازی، پالایشگاههای تصفیه انواع مشتقات سوخت های فسیلی، شبکه برق، نیروگاههای بادی و آبی، گازی و خورشیدی؛ شاهراه اطلاعاتی (اینترنت) و تاسیسات زیربنایی مثل فرودگاهها، بنادر و شبکه آب و فاضلاب را به درجات متفاوت دربر گرفته است. ب - در حالی که طول عمر مصرف مفید بسیاری از شبکه های زیربنایی مثل آب و فاضلاب تقریباً به پایان رسیده، یا مثل شبکه اینترنت نیاز در ارتقا کیفی و گسترش کمی دارد؛ یا مثل پالایشگاهها نیازمند سرمایه گذاری زیربنایی و بهره وری از تکنولوژی مدرن است، بحران از طریق افزایش تدریجی شکاف بین میزان تخصیص اعتبار، بهره وری از تکنولوژی جدید، سرعت ایجاد یا بازسازی یا نوسازی شبکه ها با سرعت فرسودگی و از کار افتادگی آنها روبه گسترش است. ج - قراردادن ایران بر کمربند زلزله (بر اساس گزارش شبکه های لرزه نگاری مرکز لرزه نگاری کشوری و آمار موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران تنها در چهار ماهه فروردین تا تیر ماه ۸۹ بیش از ۲۴۱۸ زمین لرزه در ایران و نواحی مرزی آن رخ داده است)، و ویرانی های بازسازی نشده باقی مانده از دوران جنگ هشت ساله و افزایش بی سابقه جمعیت در سه دهه اخیر، بحران زیرساختی را به پایه ای در تشدید انهدام و ویرانی اقتصادی و اجتماعی تبدیل کرده که رشد حدود ۱۰ درصدی مرگ و میر در اثر تصادفات جاده ای در کشور تنها یکی از نمودهای آن است. د - جنبه های مختلف بحران زیرساختی قدرت برانگیختن واکنش های اجتماعی بسیار متفاوتی دارند. مثلاً عقب ماندگی در سرعت و وسعت شبکه اینترنت، درصدها بهره وری از انرژی های سالم در سید تولید انرژی، با وجود ۴۴ هزار کیلومتر راه فرعی پرخطر از مجموع حدود ۱۸۰ هزار کیلومتر راه در ایران نمی توانند همان واکنش های آبی را برانگیزانند که آلودگی آب تهران به ذرات نیترات، قطع پی در پی برق در اوج گرمای تابستان، یا قطع گاز مصرفی در سرمای سخت زمستان. در مجموع از میان حلقهات مختلف بحران زیرساختی، آب و فاضلاب، برق و سوخت از جهت واکنش اجتماعی سه حوزه حیاتی هستند که می توانند بستر انفجار سریع نارضایی های توده ای را فراهم سازند و بنابراین باید در کانون توجه قرار بگیرند. تصادفی نیست که عوام فریبی مذبحخانه رژیم در این موارد چشم گیرتر و طبعاً بحث برانگیزتر می شود. مثلاً در گرماگرم بحران آب و فاضلاب و برق در گرمای نفس گیر همین تابستان امسال، نشست پساب فاضلاب ها در تهران و شهرهای بزرگ چنان ابعادی پیدا کرده که وزیر بهداشت ناگزیر می شود اعتراف کند که نیترات موجود در آب آشامیدنی تهران چنان بالا است که مصرف آن می تواند سلامت کودکان و زنان باردار را به خطر بیندازد. اما چند روز بعد با وقاحت تمام آن را انکار می کنند و احمدی نژاد آن را شایعه پراکنی ضد انقلاب و قدرت های خارجی می نامد. یا وقتی بحث پی آمد های زمین لرزه شدید احتمالی در تهران بالا می گیرد، امامان جمعه و مقامات بالای دولتی هشدار می دهند که زنان بد حجابی و هوس رانی را کنار بگذارند تا غضب الهی به صورت زمین لرزه نازل نشود. **نه** - چاپیدن دارایی های عمومی و تیغ زدن اکثریت زحمتکش

زیرویش عدالت خواهی، به منظور انباشت ثروت برای باند حاکم و رشوه دهی به لایه محدود دسته های ضریب آن. طرح هدفمند سازی یارانه ها که نتایج مصیبت باری برای اکثریت زحمتکش کشور خواهد داشت، مهم ترین طرحی است که در این جهت تدارک دیده شده است. نمونه قبلی آن پائین آوردن نرخ بهره بانکی بود که ظاهراً برای ایجاد اشتغال از طریق راه اندازی طرح های با بازده سریع صورت گرفت، ولی ۵۰ درصد تمام تسهیلات بانکی که تحت آن عنوان داده شدند، که مجموع شان به حدود ۱۷ هزار میلیارد تومان بالغ می شد، در اختیار ۱۶۸ نفر قرار گرفتند. ده - سیاست خارجی ماجراجویانه و گذاشتن تمام هستی کشور در قمار "برنامه هسته ای". در نتیجه همین سیاست است که اکنون کشور با خطر تحریم های فلج کننده روبروست که ممکن به صورت نامحدود ادامه یابد و همان مصیبتی را بر سر مردم ایران بیورد که تحریم ۱۲ ساله عراق بر سر عراقی ها آورد و راه جهنم جنگ را هم هموارتر ساخت.

نگاهی به جهت گیری های یاد شده نشان می دهد که ولایت فقیه خود را با خطر نابودی رودرو می بیند و می خواهد با تجدید آرایش همه امکانات خود، با آن مقابله کند. مثلث حاکم در یافته است که بدون یک آرایش جنگی تمام عیار برای مقابله با مردم نمی تواند خود را در قدرت نگهدارد. ترس آنها از مردم چنان بالاست که حاضرند حتی خطر رویارویی با آمریکا را به جان بخرند. زیرا به احتمال خیلی زیاد فکر می کنند آمریکا فعلاً در موقعیتی نیست که به اقدام نظامی دست بزند.

ارزیابی از وضع جنبش ضد دیکتاتوری

جنبش ضد دیکتاتوری در چه وضعی است و به کجا می رود؟ برای پاسخ به این سؤال باید به جوانب اصلی توازن کنونی نیروهای سیاسی تأثیرگذار در کشور و توانمندی های نهفته آنها توجه داشته باشیم: یک - چرایی خیزش خرداد ۸۸ که موج های پیاپی آن نزدیک به نُه ماه ارکان نظام ولایت فقیه را به لرزه درآورد، به حد کافی شناخته شده است. ترکیب سرکوب سیاسی مدنی فزاینده با فلج شدگی بی سابقه اقتصاد کشور، نارضایتی اکثریت بزرگ مردم را به حدی رساند که استبداد ولایت فقیه را تحمل ناپذیر یابند. این رویارویی مردم با نظام ولایتی همچنان ادامه دارد و حتی ابعاد گسترده تری پیدا کرده، تا جایی که جز فاشیستی کردن عریان و همه جانبه فضای عمومی کشور راهی برای دستگاه ولایت باقی نمانده است. دو - اما چگونگی تبدیل ناگهانی نارضایتی مردم به انفجار بزرگ حرکت های اعتراضی ولایت فقیه در سال گذشته (که در تمام تاریخ موجودیت جمهوری اسلامی بی سابقه بود) بدون توجه به تناقضات و شکاف های درونی خود رژیم غیر قابل توضیح خواهد ماند. فراموش نباید کرد که حرکت های اعتراضی بزرگ پس از انتخابات ۲۲ خرداد از یطن گردهمایی ها، شبکه ها و ارتباطات توده ای بیرون آمدند که غالباً در فضای داغ تبلیغاتی سه هفته اول خرداد شکل گرفته بودند. دستگاه ولایت که می خواست با کشتادن شمار هرچه بیشتری از مردم به نمایش انتخابات، مشروعیتی برای طرح های خود دست و پا کند، ناخواسته به فضایی دامن زد که برانگیختگی مردم علیه نظام سیاسی حاکم را به نمایش می گذاشت. گرچه این برانگیختگی توده ای در ظاهر متوجه دولت احمدی نژاد بود، ولی همه می دانستند که مردم یک بار دیگر (مانند انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶) زیرویش حمایت از اصلاح طلبان، به مخالفت با نظام حاکم برخاسته اند و با نشان دادن بیزاری از کاندیدای نظر کرده ولی فقیه، خود دستگاه ولایت را زیر حمله گرفته اند. در مقابل این شورش انتخاباتی خودانگیخته مردم، دستگاه ولایت دوره بیشتر نداشت: عقب نشینی مصلحتی در مقابل نهاجم توده ای مردم (مانند انتخابات خرداد ۷۶) یا به هم زدن بازی انتخاباتی. آنها شق اول را برای آینده شان بسیار پرخطر می دیدند، بنابراین ناگزیر شدند به راه دوم روی بیورند که جز رویارویی تمام عیار با مردم معنای دیگری نمی توانست داشته باشد. در این جا بود که جنبش انتخاباتی توده ای شکل گرفته در سه هفته اول خرداد، یک شبه به یک جنبش ضد دیکتاتوری توده ای و سراسری تبدیل شد. در یک کلام، بیزاری مردم از جمهوری اسلامی از شکاف های درونی خود حکومت کنندگان بود که مجال فوران پیدا کرد و حرکت های ضد دیکتاتوری سال گذشته را به وجود آورد و گرنه نمی توانست سرآغاز آنچنان گسترده توده ای و سراسری داشته باشد.

سه - دستگاه ولایت در مقابل با شورش توده ای مردم، به سرکوب خشنی روی آورد که دوهف داشت: اولاً برچیدن سازمان ها و شبکه های قانونی و علنی اصلاح طلبان تا مردم نتوانند زیر پوشش آنها حرکت های شان را ادامه دهند؛ ثانیاً بالا بردن هرچه بیشتر هزینه شرکت در حرکت های اعتراضی بود که مردم شکستن هسته ها و ارتباطات مخالفان مستقل از اصلاح طلبان که موتورهای دوام و رادیکالیزه شدن جنبش ضد دیکتاتوری بودند. در زیر فشار سنگین این سرکوب بود که ادامه تظاهرات سیاسی بزرگ دشوار و دشوارتر گردید. البته هزینه این سرکوب برای خود رژیم

نیز بسیار سنگین بوده است. زیرا امکان هرنوع تظاهرات مشروعیت را از دستگاه ولایت سلب کرده و آن را به گردابی انداخته که جز فاشیستی کردن عریان ساختارهای قدرت راه دیگری ندارد. چهار - در نتیجه، ما اکنون در شرایطی هستیم که عوامل اصلی بیزاری مردم از رژیم آشکارا تقویت شده است، ولی جنبش ضد دیکتاتوری دیگر نمی تواند از طریق تظاهرات سیاسی بزرگ و سراسری حکومت را به چالش بکشد. ضعف جنبش ضد دیکتاتوری این نیست که از شکاف های درونی حکومت کنندگان بهره برداری می کند، بلکه این است که به این شکاف ها آویزان است و هنوز نتوانسته شبکه های ارتباطی و سازمانی قابل اتکای مستقل از اصلاح طلبان به وجود بیورد و روی پای خود بیايست. تصادفی نبود که همراه با رادیکالیزه شدن شعارهای حرکات اعتراضی بعد از ۲۲ خرداد، دامنه مشارکت توده ای در آنها گسترده تر نشد، بلکه کاهش یافت. پنج - جنبش اعتراضی نوینی که بعد از ۲۲ خرداد ۸۸ شکل گرفت، گرچه به سرعت از محدوده اصلاح طلبی فراتر رفت و خصلت ضد دیکتاتوری آشکاری پیدا کرد، ولی هنوز هم نه با آنچه می خواهد، بلکه با آنچه نمی خواهد مشخص می شود. البته غالب جنبش های ضد دیکتاتوری در آغاز با خواست های منفی شکل می گیرند و با نیروی بیزاری از نظام سیاسی حاکم پیش رانده می شوند، اما در اینجا ناهمبندی هدف های نیروهای تأثیرگذار در جنبش، برجسته تر شدن خواست های اثباتی و همگرایی اکثریت جریان های فعال در جنبش ضد دیکتاتوری برحول آن خواست ها را کندتر می سازد. این کندی ناشی از ویژگی های جمهوری اسلامی است: نظامی که اولاً سرکوب جریان های سیاسی منتقد و مخالف را با سرکوب گسترده و روزمره زندگی عرفی اکثریت مردم تکمیل می کند؛ ثانیاً با برخورداری از رانت درآمد نفتی و تکیه بر اقتصاد که مواضع کلیدی آن در دست دولت و نهادهای شبه دولتی است، می تواند زندگی مادی اکثریت مردم را مستقیماً کنترل کند؛ ثالثاً بی آن که در سطح بین المللی متحدان قابل توجهی داشته باشد، دشمنان نیرومندی دارد که می کوشد روابط پرتنش با آنها را مبنای مشروعیت خود بنماید. مجموعه اینها شرایطی می آفریند که برخاستن یک جنبش دموکراتیک پی گیر از یطن حرکت های ضد دیکتاتوری موجود را کند می سازد. با این همه، پایه اجتماعی پیش برنده جنبش ضد دیکتاتوری کنونی ظرفیت دموکراتیک عظیمی دارد که در طول تمام تاریخ معاصر ایران سابقه نداشته است. چهارستون پایه اجتماعی جنبش کنونی، یعنی جوانان، زنان، کارگران و ملیت های زیر ستم، بیداری عمقی، توده ای و بی سابقه جامعه ایرانی را نشان می دهند که تاریکی و بی حقی تحمیل شده از طرف استبداد مذهبی را بر نمی تابد و برای دستیابی به یک نظام دموکراتیک مدرن سازگار با آزادی، برابری و حرمت انسان صاحب حق درخروش و دروغاست. اما مشکل از آنجا شروع می شود که این ظرفیت عظیم دموکراتیک برای عرض اندام و بیان خود در سطح سیاسی، به زیرساخت های ارتباطی و سازمانی نیاز دارد که برای دستیابی به آنها ناگزیر است از مسیر دشوار و پر سنگلاخی بگذرد. شش - یکی از ضعف های اصلی جنبش ضد دیکتاتوری کنونی، بی تردید ادامه نفوذ اصلاح طلبان در صفوف آن است که گسست قاطع و همه جانبه با استبداد حاکم را حتی در سطح نظری کندتر می سازند. اما ادامه این نفوذ بیش از آن که ناشی از توانمندی و اعتبار اجتماعی اصلاح طلبان باشد، نشان دهنده ضعف ارتباطی و سازمانی جریان های سرنگونی خواه است. بعلاوه، در داخل کشور به دلیل برخورد بسیار خشن رژیم با جریان های سرنگونی خواه، مردم هنوز استفاد از پوشش اصلاح طلبی را تا حدی کارساز می بینند. در نتیجه، کاهش نفوذ اصلاح طلبان عمدتاً از طریق دوام و گسترش جنبش ضد استبدادی و تقویت شبکه های ارتباطی و سازمانی سرنگونی خواهان می تواند صورت بگیرد و نه صرفاً از طریق نقد گفتمان اصلاح طلبی. هفت - برجستگی مطالبات مدنی، عرفی و فرهنگی یکی از مهم ترین ویژگی های جنبش ضد دیکتاتوری است. زیرا این جنبش به مقابله با یک استبداد مذهبی برخاسته است که برجسته ترین ویژگی آن تمامیت گرایی فرهنگی است. همین تمامیت گرایی فرهنگی است که جمهوری اسلامی را در تمام دوره موجودیت آن به رویارویی با تقریباً همه حوزه های زندگی عرفی یک جامعه امروزی کشانده و مقاومت توده ای وسیع، فرساینده ولی ظاهراً آرامی را در برابر آن به وجود آورده است. البته این مقاومت در همه جا یکسان نیست: در شهرها (مخصوصاً شهرهای بزرگ) چشم گیر تر از مناطق روستایی است؛ در لایه های اجتماعی مدرن پرتحرک تر از لایه های سنتی است؛ و در میان طبقه متوسط فشرده تر از لایه های تهیدست است. بی توجهی به این ویژگی جنبش ضد دیکتاتوری باعث شده که بعضی ها آن را جنبش اعتراضی طبقه متوسط بنامند و حتی بدتر از آن، طبقه کارگر را نسبت به این جنبش بی تفاوت بدانند. این ارزیابی نادرست و کاملاً گمراه کننده است، به دلیل این که اولاً انبوهی از شواهد در تمام سه دهه گذشته نشان می دهند که مقاومت زندگی عرفی در مقابل

جمهوری اسلامی یک پدیده عمومی و بسیار توده ای است؛ ثانیاً دامنه توده ای حرکت های اعتراضی سال گذشته جای تردیدی باقی نگذاشت که این جنبش گسترده تر از آن است که محدود به طبقه متوسط باشد. در هر حال، برجستگی خواست های عرفی و فرهنگی، نقطه قوت جنبش ضد دیکتاتوری ماست و مسلماً تا سرنگونی جمهوری اسلامی با ما خواهد بود. **هشتم** – موتور اصلی جنبش ضد دیکتاتوری کنونی جوانان ۱۵ تا ۳۵ ساله هستند. آنها تجربه بی واسطه ای از دوره انقلاب و حتی دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی ندارند؛ ذهنیت سیاسی و اجتماعی غالب آنها محصول شرایط بیست سال اخیر ایران است؛ تجربه دوره اصلاح طلبی، هر چند نومید کننده بوده، ولی باعث شده که آنها بیشترین مبارزات علنی و مدنی فکر کنند تا متمرکز شدن روی سازماندهی برای انقلاب؛ آگاهی سیاسی آنها در دوره ای شکل گرفته که چپ سوسیالیستی نه فقط در ایران، بلکه حتی در سطح جهانی، زیر آوار شکست های پیشین دست و پا می زده و نمی توانسته آلترناتیوی جهانی – تاریخی عرضه کند؛ آنها از پشت میله های یک استبداد مذهبی، تماشاگر روند شتابان "جهانی شدن" سرمایه داری و انقلاب اطلاعات و ارتباطات بوده اند؛ تحصیل های آنها بیشتر با اندیشه های پسا مدرن سروکله زده اند تا جریان های فکری روشنگری، مدرنیست و سوسیالیست؛ و بنابراین بیشتر به مسائل تاکتیکی می اندیشند تا دورنماهای استراتژیک و "روایت های بزرگ" تاریخی. این ویژگی ها نسلی از مبارزان پرتحرک، جستجوگر، ولی تا حدود زیادی بی اعتناء به تجربیات گذشته را در کانون اصلی جنبش ضد دیکتاتوری کنونی ما قرار داده است که هم ظرفیت های عظیم و هم محدودیت های چشم گیری دارد. **نهم** – نقش فعال زنان در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی و به ویژه تأکید پررنگ آنها بر برابری زن و مرد، به گمان مهم ترین نقطه قوت این جنبش است. این برجسته شدن زنانگی نه تنها در جنبش های سیاسی پیشین ایران، بلکه در تمام کشورهای جهان سوم بی سابقه است و می تواند ظرفیت های دموکراتیک عظیمی را در جامعه ما آزاد سازد. **دهم** – کندی روند همگرایی بخش های مختلف پایه اجتماعی جنبش ضد دیکتاتوری کنونی بزرگ ترین ضعف آن است. جنبش های اجتماعی زنان، جوانان و ملیت های زیرستم، با بی اعتنایی به پیکارهای طبقاتی نه می توانند اکثریت عظیم جامعه را علیه دیکتاتوری حاکم بشوراند و نه می توانند (حتی در صورت در هم شکستن دیکتاتوری) به تأسیس دموکراسی دست بزنند. پیکارهای کارگران و زحمتکشان حتی برای دستیابی به دموکراسی پایدار صرفاً سیاسی اهمیت حیاتی دارد. بعلاوه بخش اعظم جوانان، زنان و ملیت های زیر ستم، خود به طبقه کارگر تعلق دارند و حتی غالباً محروم ترین لایه های طبقه کارگر را تشکیل می دهند. بنابراین بی اعتنایی به ضرورت پیکارهای طبقاتی در میان این جنبش نشانه بدآگاهی و محروم بودن از افق های بزرگ تاریخی است. البته با توجه به شرایط بحرانی اقتصاد ایران، زمینه مساعدی برای شکل گیری حرکت های طبقاتی بزرگ وجود دارد که می تواند همگرایی پایه های اجتماعی جنبش را شتاب بدهد. تدارک برای این فرصت ها از اهمیت حیاتی برخوردار است و از دست دادن آنها برای جنبش ضد دیکتاتوری فاجعه بار خواهد بود. **یازدهم** – تجربه همین یک سال گذشته نشان داد که نبود زیرساخت ارتباطی و سازمانی منسجم یکی از بزرگ ترین ضعف های جنبش ضد دیکتاتوری است. اگر شبکه های ارتباطی خود جوش، علنی و نیمه علنی، و بدون تمرکز نتوانند با سازماندهی زیر زمینی پرتحرک، فشرده و دارای ستون فقرات مرکزی تکمیل شوند، جنبش نخواهد توانست از حد اعتراضات بگذرد و رویارویی های خودانگیزه بی نقشه فراتر برود و حتی اگر دوام بیاورد مورد بهره برداری نیروها و جریان های سازمان یافته ای خواهد بود که به پایه اجتماعی حرکت پاسخگو نیستند. **دوازدهم** – قدرت های خارجی مخالف جمهوری اسلامی که "متحدان ناخواسته" جنبش ضد دیکتاتوری ایران محسوب می شوند، در شرایط کنونی که با کندی روند همگرایی بخش های مختلف پایه اجتماعی جنبش و ضعف زیرساخت ارتباطی و سازمانی آن مشخص می شود، از توان تأثیرگذاری بسیار زیادی در آن برخوردارند. فراموش نباید کرد که نیرومندترین رسانه های مخالف رژیم اکنون در دست دولت های غربی است و ترجیح شان این است که فعلاً از اصلاح طلبان حمایت کنند. تردیدی نمی توان داشت که این وضع برای آینده جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران بسیار خطرناک است.

وظایف ما

با توجه به ملاحظات یاد شده، **کنگره پانزدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)** با تأیید مصوبات **کنگره چهاردهم، فعالیت سیاسی خود را در راستای خطوط زیر پیش می برد:**

۱ – **راه کارگر یک سازمان کمونیستی است** که تلاش برای گسترش پیکارهای طبقاتی معطوف به سوسیالیسم را وظیفه دائمی خود می داند که تحت هیچ شرایطی نباید تعطیل گردد یا به حاشیه رانده شود. بنابراین، توجه

به چند اصل راهنما برای ما حیاتی است: **اول** – پیکار برای سوسیالیسم بدون پیکار برای آزادی های بنیادی، دموکراسی و برابری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همه افراد جامعه بی معناست و به نتایج ارتجاعی می انجامد. بنابراین، ما نه تنها برای تک تک این خواست ها مبارزه می کنیم، بلکه باید بکشیم آنها را باهم نزدیک کنیم و گره بزنیم. **دوم** – سوسیالیسم بدون جنبش آگاهانه و مستقل اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم دست نیافتنی خواهد ماند. بنابراین سازمان یابی طبقه کارگر و همه زحمتکشان هم سرنوشت با آنها راه امید و سرنوشت ماست که تحت هیچ شرایطی نباید از آن دور بشویم. **سوم** – ما طرفدار قاطع سرنگونی رژیم هستیم، ولی سرنگونی برای ما وسیله است نه هدف. زیرا سرنگونی ضرورتاً شرایط مورد نظر ما را به وجود نمی آورد، در حالی که بدون سرنگونی نیز گسترش پیکارهای طبقاتی معطوف به سوسیالیسم ناممکن است. **چهارم** – سرنگونی جمهوری اسلامی در صورتی می تواند به تأسیس دموکراسی بیانجامد که به وسیله جنبش توده ای خود مردم ایران صورت بگیرد و گرنه ممکن است نه تنها نتیجه مثبتی به بار نیآورد، بلکه حتی موجودیت کشور را به خطر بیندازد.

۲ – **ضرورت مشارکت فعال در جنبش ضد دیکتاتوری.** همان طوره که در کنگره چهاردهم تأکید کردیم، جنبشی که با اعتراض به کودنای انتخاباتی دستگاه ولایت فقیه آغاز شده، یک جنبش کاملاً برحق و اصیل مردمی است که بدون مشارکت فعال در آن راهی برای رهایی از چنگال جمهوری اسلامی و دستیابی به آزادی و دموکراسی در کشور ما گشوده نخواهد شد. برای همراهی با این جنبش و حمایت از آن، فعال بودن در محورهای زیر ضروری است: **اول** – دفاع از هر خواست دموکراتیک، حتی اگر در آغاز از طرف لایه های غیر کارگری پیش کشیده شود. متأسفانه بعضی از جریان های چپ، جنبش کنونی را متعلق به طبقه متوسط معرفی می کنند و به خواست های آن بی اعتنایی نشان می دهند. این ارزیابی نادرست است؛ ما شاهد یک شورش عمومی علیه دیکتاتوری حاکم هستیم که بدون مشارکت کارگران و زحمتکشان نمی توانست به آن قدرت نمایی های میلیونی دست بزنند. ولی حتی اگر چنین بود، باز هم ما موظف بودیم از آن حمایت کنیم. زیرا هر خواست دموکراتیک قبل از هر چیز یک خواست ضروری در راه پیمایی به طرف سوسیالیسم است و هواداران سوسیالیسم باید در خط مقدم مبارزه برای آن قرار داشته باشند. **دوم** – ضرورت توجه به وزن و اهمیت خواست های فرهنگی و مدنی دموکراتیک در جنبش کنونی. برخلاف تصور آنهایی که این خواست ها را لیبرالی قلمداد می کنند، برجستگی آنها در جنبش کنونی، می تواند شرایط بسیار مساعدی برای آشنایی کارگران و زحمتکشان با افق های سوسیالیستی فراهم آورد و همگرایی پایه های اجتماعی جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران را شتاب بخشد. **سوم** – تقویت نیروهای دموکرات در متن جنبش کنونی که حالا آشکارا امکانات محدودی دارند و عملاً به وسیله جریان های غیر دموکراتیک به حاشیه رانده می شوند، اهمیت حیاتی دارد. نیروهایی که از افق های پیشرو و انسانی دفاع می کنند، حتی اگر طرفدار سوسیالیسم نباشند، همراهان طبیعی ما در پیکارهای بزرگی هستند که در پیش روداریم. فراموش نباید کرد که هیچ انقلاب بزرگ فقط به وسیله یک طبقه انجام نمی گیرد و طبقه کارگر اگر نتواند اکثریت قاطع جامعه را با خود همراه سازد، به "پیروزی در نبرد دموکراسی" که شرط حیاتی پیش روی به سوی سوسیالیسم است، دست نخواهد یافت. **چهارم** – پرداختن به اهمیت سازمان و توجه به اشکال سازماندهی منطقی متناسب با مرحله کنونی جنبش ضد استبدادی یک ضرورت حیاتی است. مخالفت با سازماندهی فشرده و منسجم و بسنده کردن به شبکه هسته ها و تجمع های افقی باز و پراکنده و بنابراین علنی، جز تبدیل کارگران به زانده تشکل ها و تجمع های بورژوازی معنای دیگری ندارد. دفاع کردن از این نوع نگرش های مربوط به سازماندهی، مخصوصاً در شرایط یک دیکتاتوری بی امان بسیار خطرناک تر است. **پنجم** – رصد کردن مطالبات دموکراتیک لایه های مختلف مردم و پیدا کردن فصل مشترک های موجود در میان آنها، برای شکل دادن به یک جنبش مطالباتی توده ای که بتواند پایه محکم و قابل تکیه ای برای جنبش ضد دیکتاتوری فراهم بیاورد، یکی از عاجل ترین ضرورت های مرحله سرنوشت ساز کنونی است. تنها از این طریق است که می توان پایه های اجتماعی جنبش راه هم گره زد و یک جنبش توده ای دموکراتیک واقعاً برخاسته از اعماق جامعه ایرانی به وجود آورد. **ششم** – تلاش برای شکل دادن به یک گفتمان دموکراتیک با قابلیت اشتعال و توده گیری متناسب با شرایط کنونی، یکی دیگر از ضرورت های عاجل برای مقابله با گفتمان های سیاسی ارتجاعی (خواه اصلاح طلب یا سرنگونی خواه) است که در حال حاضر غلبه دارند یا بسیار نیرومندند. فراموش نباید کرد که جنبش ضد دیکتاتوری کنونی هنوز فاقد یک گفتمان توده ای دموکراتیک و انقلابی است. تصادفی نیست که هنوز اصلاح طلبان میدان داری می کنند و گفتمان های ارتجاعی براندازی که مبلغ سرنگونی بدون انقلاب هستند، در متن

جنبش از وزن مهمی برخوردارند. تجربه براندازی های متعدد در کشور های مختلف نشان داده است که هر سرنوشتی ضرورتاً به دموکراسی نمی انجامد و تجربه انقلاب سال ۵۷ خود ما جای تردیدی باقی نگذاشته است که حتی یک انقلاب کاملاً توده ای نیز می تواند به حاکمیت ارتجاعی تاریک بیانجامد. **هفتم** - توجه به تاکتیک ها، شعارها و اشکال مبارزاتی متناسب با مرحله کنونی جنبش یکی دیگر از ضرورت های عاجل ماست. فراموش نباید کرد که هیچ جنبش توده ای بزرگی فقط با اعلام اصول و برنامه های (هر چند درخشان) شکل نگرفته است. جنبش های توده ای بزرگ حتماً با خواست های بی واسطه و ملموس اکثریت شکل می گیرند و با استفاده از "تعادل سازش های ناپایدار" پیش می روند. هنر تاکتیک بیش از هر چیز، توجه خونسردانه به عینیت توازن قوای سیاسی و بهره برداری از فرصت هاست. **هشتم** - ضرورت تلاش برای ایجاد رسانه (های) با بُرد توده ای؛ چیزی که بدون آن سازماندهی جنبش توده ای مستقل و دموکراتیک عملاً بسیار دشوار خواهد بود؛ مخصوصاً در شرایطی که نیرومندترین رسانه های مخالف رژیم در دست قدرت های خارجی است و طبعاً در راستای منافع و هدف های آنها به کار گرفته می شود.

۳ - مبارزه علیه سیاست های هسته ای رژیم. دوراخرتحریم های شورای امنیت سازمان ملل که با تحریم های شدیدتر یک جانبه از طرف دولت آمریکا و متحدان آن تکمیل شده است، خطر بزرگی است که نه فقط زندگی روزمره به حد کافی فلاکت بار اکثریت قاطع مردم ایران را فلاکت بارتر می سازد، بلکه فرصت مساعدی برای رژیم به وجود می آورد که برای خفه کردن جنبش ضد استبدادی مردم، از شرایط اضطراری نیز استفاده کند. سیاست های هسته ای ماجراجویانه رژیم حتی اگر به درگیری ای نظامی با قدرت های خارجی بیانجامد، بهانه های لازم برای ادامه نامحدود این تحریم ها را فراهم می آورد. بنابراین ما همچنان به سیاست اعلام شده مان (در کنگره های پیشین) تأکید می کنیم و نه تنها هر نوع تلاش در جهت دستیابی به سلاح های هسته ای را برای آینده کشور فاجعه بار می دانیم و قاطعانه محکوم می کنیم؛ بلکه پافشاری ماجراجویانه رژیم برای دستیابی به انرژی هسته ای حتی کاملاً صلح آمیز را، دست کم در شرایط کنونی، به ضرر مردم ایران می دانیم. مخالفت ما با سیاست های هسته ای ماجراجویانه رژیم، البته به معنای موافقت با بی توجهی به سیاست های زورگویانه قدرت های امپریالیستی نیست و نباید باشد. مسلم است که ما هرگز نباید با تحمیل اصل "حاکمیت ملی محدود" بر مردم ایران سرآشتی داشته باشیم و در کنار مبارزه علیه جمهوری اسلامی، سیاست های زورگویانه و ریاکارانه قدرت های امپریالیستی را نیز انقضاء کنیم.

۴ - ضرورت همراهی هرچه بیشتر با پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان. شروع تحریم های بین المللی، برنامه های رژیم برای حذف یارانه بسیاری از کالاها و خدمات اساسی، و بیکار سازی های گسترده ای که هم اکنون در نتیجه فلج شدن اقتصاد کشور آغاز شده اند، زندگی فلاکت بار اکثریت قاطع کارگران و زحمتکشان را از آنچه هست، بدتر خواهد کرد. بنابراین به سمتی می رویم که احتمال خیزش های توده ای زحمتکشان بسیار بالاست. در چنین شرایطی، هشیاری و آمادگی برای رصد کردن انفجار خیزش های توده ای یک ضرورت حیاتی است. مخصوصاً توجه به شاخه هایی که اشتعال حرکت های کارگری در آنها می تواند اثرات پر دامنه ای در سطح سراسری داشته باشند و بیداری عمومی طبقاتی را برانگیزانند، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. سوزاندن فرصت هایی که در متن این حرکت های احتمالی برای ایجاد تشکل های توده ای به وجود می آیند، ناخوشدنی است و برای جنبش کارگری و سوسیالیستی ما فاجعه بار خواهد بود. خطر راهنمای ما برای بهره برداری از این فرصت های احتمالی، همان خط اعلام شده در کنگره چهاردهم سازمان است که برای تأکید مجدد، آن را عیناً در اینجا می آوریم:

"اگر درست است که جنبش طبقه کارگر، جنبش "امید و سرنوشت" ماست؛ و اگر درست است که پا گرفتن هر چیز دموکراتیک لازم برای آزادی و برابری همه شهروندان این کشور به میزان توده ای شدن این جنبش بستگی دارد؛ پس باید بپذیریم که تلاش برای تقویت این جنبش وظیفه حیاتی و تعطیل ناپذیر ماست. اما این وظیفه بزرگ تر از آن است که فقط با تأکیدات کلی در باره اهمیت آن بتوانیم در انجام اش پیش برویم. برای تلاش مؤثر در انجام وظیفه ای که در برابر پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان داریم، توجه به چند مسأله از اهمیت فوری برخوردار است: **یک** - درک محدود از طبقه کارگر را (که متناسبانه هنوز در چپ ایران غلبه دارد) باید کنار گذاشت. درکی که طبقه کارگر را فقط به کارگران بیدی (عمدتاً) بخش صنعت محدود می بیند، بخش اعظم طبقه کارگر جامعه امروزی را نادیده می گیرد و خواه نا خواه در نهایت ناگزیر می شود نقش طبقه کارگر را به عنوان عامل تاریخی پیکار برای سوسیالیسم کنار بگذارد. زیرا در سرمایه

داری امروزی کارگران بیدی. بخش صنعت اقلیتی بیش نیستند و بنابراین نمی توانند ستون فقرات "جنبش مستقل اکثریت عظیم به نفع اکثریت عظیم" ، یعنی نیروی پیکار برای سوسیالیسم را تشکیل دهند. در حالی که مجموعه کسانی که کنترلی بر وسائل و شرایط تولید و مبادله ندارند و جز نیروی کارشان وسیله ای برای گذران زندگی ندارند و یا حتی از فروش نیروی کارشان نیز ناتوانند، اکثریت قاطع جامعه در سرمایه داری های امروزی را تشکیل می دهند. **دو** - درک ایندولوژیک و رمانتیک از طبقه کارگر را باید کنار گذاشت. طبقه کارگر صخره یک پارچه ای نیست؛ کارگران به لایه های اجتماعی گوناگون تقسیم می شوند؛ تعلقات مذهبی، قومی و فرهنگی گوناگونی دارند؛ از زن و مرد، پیر و جوان، شاعر و بیکار و ... تشکیل می شوند؛ به وسیله سرمایه به رقابت با هم دیگر کشیده می شوند؛ به لحاظ ثبات شغلی و امنیت اجتماعی در وضعیت های بسیار متفاوتی قرار دارند و الی آخر. نادیده گرفتن این تفاوت ها چشم بستن به مسائل گوناگونی است که بدون پاسخ به آنها شکل گیری طبقه کارگر آگاه از موقعیت تاریخی خود در برابر سرمایه ناممکن است. **سه** - برخورد ایندولوژیک با سازمان یابی طبقه کارگر را باید کنار گذاشت. کارگران نه صرفاً با گرویدن به اندیشه های مجرد این یا آن متفکر بزرگ، بلکه با پیکارهای روزمره برای منافع ملموس خودشان است که به افق های گسترده تاریخی دست می یابند. از بطن همین مبارزات روزمره است که تشکل های مستقل کارگران شکل می گیرند. انهایی که اکنون مبارزات روزمره کارگران برای بهبودهای هر چند خرد در شرایط کار و زندگی شان را به نام انقلاب و سوسیالیسم نفی میکنند، هر قدر هم نیت خیر داشته باشند، به روند پایه ای و توده ای تکوین همبستگی طبقاتی کارگران آسیب می زنند. مثلاً مخالفت بعضی از جریان های چپ با اتحادیه های کارگری (یعنی عمومی ترین شکل سازمان یابی کارگران) به بهانه مبارزه با رفرفریم، نمونه ای از همین بی اعتنایی به دیالک تیک سازمان یابی توده ای و پایه ای کارگران است. مسلم است که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بدون تئوری و آگاهی سوسیالیستی نمیتواند موجودیت پیدا کند، اما آگاهی سوسیالیستی نیز بدون همین مبارزات روزمره کارگران نمیتواند کارگری شود و به نیروی دگرگونی تاریخی تبدیل گردد. **چهار** - درک محدود از مبارزات کلان اقتصادی هستند و بنابراین مبارزه علیه این یا آن کارفرمان را افزایش مردشان مبارزه نمی کنند، بلکه برای مسکن، بهداشت، آموزش، بیمه بیکاری و غیره نیز مبارزه می کنند. و مبارزه مؤثر برای بعضی از این خواست ها نمی تواند در محل کار محدود بماند یا اصلاً در محل کار شندی باشد. بنابراین کارگران به تشکل ها و ارتباطاتی نیاز دارند که مبارزه برای این خواست ها را به هم پیوند دهند و همبستگی آنها را از محیط کار فراتر ببرند. **پنج** - بسیاری از مشکلات اقتصادی و معیشتی کارگران ناشی از عوامل کلان اقتصادی هستند و بنابراین مبارزه علیه این یا آن کارفرمانی واحد نمی تواند بیش از حد معینی کارساز باشد. به همین دلیل کارگران حتی برای بهبود شرایط معیشتی خود به همبستگی ها و ارتباطات فرا کارگاهی، فرا رسته ای و کاملاً سراسری نیاز دارند. مبارزه برای تشکل مستقل کارگری نیاز عاجل و حیاتی جنبش کارگری ماست. **شش** - درک کاهشگرایانه از خواست ها و نیازهای کارگران را باید کنار گذاشت. مبارزات کارگران اگر به سطح اقتصادی محدود شود، به جایی نخواهد رسید. مبارزه برای خواست ها و نیازهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جزئی جدایی ناپذیر از پیکارهای طبقاتی کارگران است و با مبارزه مستقل برای همه این خواست ها ست که کارگران می توانند به آگاهی طبقاتی دست یابند و افق های رهایی خود را کشف کنند."

۵ - ضرورت توجه به اهمیت حیاتی جنبش زنان و همراهی با آن. تمدن سوسیالیستی بی شک تمدنی زنانه تر خواهد بود و حرکت به سمت سوسیالیسم بدون زنانه تر شدن نظام ارزشی و حوزه های مختلف فرهنگ جامعه راه به جایی نمی برد. به همین دلیل، مبارزه برای رهایی زنان از زنجیرهای مردسالاری، همیشه و همه جا یکی از عناصر حیاتی و ثابت جنبش سوسیالیستی بوده است؛ اما در کشوری که دفاع از کهنتری زنان در رأس اصول ایندولوژیک استبداد حاکم قرار دارد، این مبارزه اهمیت ویژه ای پیدا می کند. بنابراین مبارزه برای برابری زن و مرد در کشور ما ضرورتاً یک مبارزه سیاسی است که بدون سرنوشتی جمهوری اسلامی نمی تواند به پیروزی برسد. شرکت فعال و غرورآفرین زنان ایران در همه صحنه های جنبش ضد استبدادی کنونی نشان می دهد که هر مبارزه واقعاً دموکراتیک در ایران امروز فقط با حضور زنان در مقدم ترین صفوف آن می تواند معنا پیدا کند. با این همه، جنبش زنان ما برای فراتر رفتن از خواست های محدود و آرایش دفاعی کنونی به توده ای تر شدن نیاز دارد که از طریق نفوذ عمیق تر در میان زنان کارگر و زحمتکش می تواند عملی شود. جنبش محدود مانده در میان زنان تحصیل کرده متعلق به طبقات میانی

و بالا نمی تواند فاعل انقلاب بزرگی باشد که ما در نظام ارزشی و فرهنگی به آن نیاز داریم. جنبش زنان ایران اکنون تثبیت شده تر و رزمنده تر از آن است که به سرنوشت مصیبت بار زنان زحمتکش بی اعتنا بماند. این جنبش به مرحله ای رسیده است که برای گستراندن و توانمندتر ساختن خود به چرخش قاطع به چپ و به درآمیختن با پیکارهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان نیاز دارد. تمرکز روی مسائل و شرایط این چرخش باید یکی از اولویت های اصلی ما باشد.

۶ - **ضرورت تلاش برای تقویت چپ سوسیالیستی در جنبش دانشجویی.**
در کشور ما نیز مانند غالب کشورهای استبداد زده، جنبش دانشجویی همیشه یک جنبش سیاسی بوده و غالباً جای خالی احزاب اپوزیسیون را (که استبدادها حاکم حاضر به تحمل شان نبوده اند) پر می کرده است. در تمام پنج - شش دهه گذشته فعال ترین هسته های مخالفت با دیکتاتوری غالباً در میان دانشجویان شکل گرفته و دانشگاه ها کانون ثابت حرکت های سیاسی مخالف بوده اند. در زیر سلطه جمهوری اسلامی که سرکوب زندگی عرفی و آزادی های مدنی را نیز بر سرکوب سیاسی افزوده است، جنبش دانشجویی زنده ترین بخش جوانان ناراضی را نمایندگی می کند و به این لحاظ ظرفیت بیشتری در شروع حرکت های سیاسی دارد. با این همه فراموش نباید کرد که بخشی بزرگ از جوانانی که به دانشگاه راه می یابند، از خانواده های کارگری نیستند و سهم لایه های تهیدست در میان دانشجویان بسیار کمتر است. همچنین، دانشگاه مسیری است برای بالا رفتن در سلسله مراتب اجتماعی. گذشته از همه اینها، نفوذ اندیشه های سوسیالیستی در بیست سال گذشته در دانشگاه ها به مراتب ضعیف تر از دهه های پیش بوده است. در نتیجه، تقویت جنبش سوسیالیستی در میان دانشجویان، اکنون دشوارتر از گذشته است و بدون مبارزات فکری در جریان های بورژوازی پیش نخواهد رفت. اما علیرغم همه مشکلات، جنبش دانشجویی هنوز هم یکی از مهم ترین بسترهای عضوگیری برای جنبش سوسیالیستی است و باز هم بخش بزرگ نسل جدید کادرهای چپ از این حوزه برخوردار است. در هر حال، جنبش دانشجویی یکی از مهم ترین جبهه های رویارویی فکری سوسیالیسم با اندیشه های بورژوازی است و پیروزی در این جبهه، به ویژه در شرایط کنونی، برای چپ از اهمیت حیاتی برخوردار است.

۷ - **ضرورت دفاع قاطع از حقوق ملت های زیر ستم.** در این زمینه ما همان سیاست اعلام شده کنگره چهاردهم را پیش می بریم و برای تأکید مجدد، آن را عیناً در اینجا می آوریم:

"در کشور چند ملیتی ما مسأله ملی یکی از حساس ترین مسائلی است که آینده آزادی، دموکراسی و حتی موجودیت کشور به حل آنها بستگی دارد. نیمی از مردم ایران حتی در خانه و زادگاه خود ایرانیان ناتنی شمرده می شوند و از حق بدیهی آموزش به زبان مادری خود محرومند. و متأسفانه بسیاری از جریان های مخالف با جمهوری اسلامی در بهترین حالت ترجیح می دهند این بی حقی بزرگ را مسکوت بگذارند. و این در حالی است که خشن ترین بازوی سرکوب جمهوری اسلامی عمدتاً برای خفه کردن ملت های زیر ستم به کار گرفته می شود و مونیانه ترین و خطرناک ترین بخش طرح های آمریکا و متحدان آن نیز نفوذ در صفوف جنبش های ملت های زیر ستم را هدف قرار داده است. برخلاف تصور آن عده از فعالان اجتماعی و سیاسی که جنبش حق طلبی ملت های زیر ستم را تهدیدی علیه تمامیت ارضی کشور می بینند و با حتی چند ملیتی بودن ایران را انکار می کنند، بدون دفاع قاطع از حقوق بدیهی و برابری همه ملت ها و اقوام ایران، مبارزه برای آزادی و دموکراسی در کشور ما محکوم به شکست است. ما لازم می دانیم یک بار دیگر مواضع همیشگی خودمان را در دفاع قاطع از حقوق ملت ها و اقوام زیر ستم ایران اعلام کنیم و مخصوصاً بر چند نکته تأکید بورزیم: **یک** - ایران یک کشور چند ملیتی است و مهم ترین دلیل این حقیقت خود وجود ملت های مختلف این کشور است. انکار این حقیقت با بحث های توخالی معناشناسانه و حقوقی در باره مفاهیم "ملت" و "قومیت" و غیره اشتباه بزرگی است. اگر ملت ها (یا اقوام) زیر ستم ایرانی بر نابرابری ها و بی حقی های موجود آگاهی داشته باشند (که اکنون دارند) و برای احقاق حقوق شان به مبارزه برخیزند (که قطعاً بخواهند خاست)، با هر نامی که آنها را بنامیم، مشکلی حل نخواهد شد. **دو** - ستم ملی یا قومی در ایران یک حقیقت انکار ناپذیر است. حداقل، نمیتوان انکار کرد که نیمی از ایرانیان از حق آموزش و گفتگوی رسمی با هم دیگر به زبان مادری شان محرومند. این بی حقی و محرومیت با حقه بازی های نمایشی جمهوری اسلامی، از قبیل ایجاد کرسی آموزش زبان های اقوام ایرانی در دانشگاه ها از بین نخواهد رفت. آموزش به زبان مادری حق هر انسانی است که باید از مدارس ابتدایی شروع بشود. **سه** - حق تعیین سرنوشت ملل را نمیتوان به حق موافقت آنها با "من" تقلیل داد، نه به لحاظ حقوقی و نه به

لحاظ سیاسی. بنابراین، حق تعیین سرنوشت، یعنی از جمله، حق مخالفت با "من" و حق جدایی از "من". پذیرفتن این حق، بر خلاف تصور خود فریبان، احتمال جدایی ملت های ایران را افزایش نمیدهد، بلکه کاهش میدهد، و همبستگی آنها را محکم تر میسازد. از نظر ما جدایی ملت های ایران فاجعی زنجیره ای بی پایانی برای همه آنها به وجود میآورد، ولی برعکس، پذیرش حق جدایی، آنها را به پیوند های عمیق شان با ملت های دیگر این سرزمین آگاه تر میسازد و به شهروندان برابر کشور چند ملیتی شان تبدیل میکند. **چهار** - دفاع از حق تعیین سرنوشت ملی به معنای کم رنگ کردن همبستگی طبقاتی کارگران نیست، بلکه برعکس، از بایست های گریزناپذیر تأکید بر همبستگی بین المللی طبقه کارگر است. بدون پذیرش این حق، اتحاد طبقاتی پرولتاریای ایران از محالات است. فراموش نکنیم که پرولتاریای ایران چند زبانه است و در عمل بیش از سرمایه داران چند زبانه است. **پنج** - تردیدی نیست که امپریالیسم آمریکا برای پیشبرد بعضی از طرح های شوم اش در ایران و منطقه، سعی میکند از مسأله ملی بهره برداری کند. اما آیا به این بهانه میشود عینیت ستم و محرومیت ملی را در ایران نادیده بگیریم؟ آنها ممکن است با همین نیت از جنبش کارگری هم بهره برداری کنند و میکنند. به خاطر مخالفت با طرح های جنایت کارانه آمریکا نمیتوان مسأله ملی را نادیده گرفت. برعکس، درست در این شرایط است که ضرورت دفاع از برابری حقوق ملت های ایران اهمیتی حیاتی پیدا میکند."

۸ - **ضرورت مبارزه برای همگرایی جنبش های مترقی.** در این مورد نیز سیاست ما همان است که در کنگره های دوازدهم و چهاردهم اعلام کرده ایم و متن آن را در اینجا می آوریم:

"بدون همگرایی همه حرکت های آزادی و برابری خواهی مردم ایران، مبارزه علیه جمهوری اسلامی و فراتر از آن، مبارزه برای دست یابی به حاکمیت مردم و تأسیس یک نظام واقعاً دموکراتیک پیش نخواهد رفت.... در اینجا برای جلب توجه همه فعالان جنبش های اجتماعی به شرایط این همگرایی نظرمان را تکرار می کنیم: **"یک** - همگرایی جنبش های اجتماعی مترقی اکنون عمدتاً با نیروی نفی پیش رانده میشود. یعنی تا حدود زیادی فشار و سرکوب حکومت است که فعالان آنها را به نزدیکی با هم دیگر وامیدارد. این کاملاً طبیعی است. در یک کشور استبداد زده، قبل از هر چیز خود استبداد است که همه را به هم نزدیک میکند. اما اگر به فراتر از نفی استبداد بیندیشیم در میابیم که بیش از این به همگرایی نیاز داریم. اگر حقیقت دارد که مثلاً اکثریت زنان (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) خود کارگرند، یا حدود نیمی از کارگران از ملت های زیر ستم هستند، پس سطح بالاتری از هم آهنگی ضد استبدادی ضرورت دارد. زیرا جنبش کارگری در صورتی میتواند جنبش همه کارگران باشد که تا حدود زیادی زنانه بشود یا با ملت های زیر ستم عمیقاً در آمیزد و بالعکس، جنبش زنان در صورتی میتواند واقعاً نیرومند بشود که تا حدود زیادی کارگری بشود. **دو** - هیچ یک از این جنبش ها زیر مجموعه دیگری نیستند و هر یک از آنها ناظر به رابطه اجتماعی خاصی هستند و بنابراین، با منطق و پویایی خاص خودشان حرکت میکنند. بدون توجه به این نکته، هم آهنگی عمقی میان جنبش ها ناممکن خواهد شد. فقط با پذیرش ضرورت و اهمیت وجودی هر یک از این جنبش ها از طرف جنبش های دیگر است که هم آهنگی میان آن ها امکان پذیر میگردند. **سه** - همگرایی عمیق تر میان جنبش های اجتماعی مختلف به اشتراک در افق های گسترده اجتماعی و تاریخی نیاز دارد. مثلاً کارگرانی که به فراتر از افق های سرمایه داری فکر نمیکنند، طبیعی است که نه تنها به هم آهنگی عمقی با جنبش های مترقی دیگر فکر نکنند، بلکه حتی به اتحاد کل کارگران نیز نیازی احساس نکنند یا صرفاً با دید انزاری به آن بیندیشند. یا آنهایی که برای آزادی و برابری همه افراد انسانی مبارزه میکنند، آیا میتوانند مثلاً به فاجعه زیست محیطی، یا سرنوشت میلیون ها انسان قربانی مواد مخدر (آن هم در کشوری که پایتخت اش یکی از آلوده ترین شهرهای جهان محسوب میشود، حکومت اش دست یابی به انرژی هسته ای را مترادف حاکمیت ملی جا میزند، و به لحاظ داشتن بالاترین شمار معنادار به مواد مخدر نسبت به کل جمعیت، در صدر جدول جهانی است) بی اعتناء باشند؟ فراموش نکنیم که در ایران بدون جنبش های نیرومندی برای دفاع از محیط زیست و برای دفاع از قربانیان مواد مخدر و به طور کلی برای دفاع از حرمت انسان و پیروزی منافع انسان بر منافع سرمایه، جنبش های موفق کارگری و زنان و غیره نخواهند داشت. **چهار** - برخورد انزاری با جنبش های اجتماعی به گسترش این جنبش ها و هم آهنگی میان آنها آسیب میزند. جنبش های اجتماعی هر چند برای تقویت جنبش سیاسی ضد استبدادی بسیار حیاتی هستند، ولی وسیله ای در خدمت آن نیستند. تردیدی نیست که در یک جامعه گرفتار استبداد، هر حرکتی، میل به سیاسی شدن دارد. در واقع، خود استبداد است که معمولاً با ترس از هر نوع فضای عمومی، نا خواسته، هر حرکتی را به سرعت به ضدیت آشکار با حکومت سوق میدهد. اما درست به دلیل وجود استبداد، آهنگ نا مناسب سیاسی شدن هر حرکتی، احتمال سرکوب آن را نیز افزایش میدهد. در شرایط کنونی ایران عامل دیگری نیز بر این رابطه افزوده شده است. آمریکا و متحدان آن برای پیش برد استراتژی

دعوی جریان های ولایی رژیم: داده ها و پرسش ها

محمدرضا شالنگونی

با بیرون رانده شدن اصلاح طلبان از جرگه "خودی" های رژیم، بعضی ها انتظار داشتند شکاف جریان های درون آن، دست کم در سطوح بالای ساختار قدرت، کاهش یابد، اما چنین نشده است. در دوره یک ساله پس از انتخابات خرداد ۸۸ اختلافات میان خود "اصول گرایان" بی وقفه داغ تر شده. حدی از این اختلافات قابل فهم است. زیرا به تجربه می دانیم که جمهوری اسلامی در طول موجودیت خونین، تاریک و فلاکت زای خود همیشه یک دیکتاتوری چند مرکزی بوده و هرگز نتوانسته به یک استبداد فردی یک پارچه تبدیل شود. این ناتوانی محصول تناقضاتی است که از بین بردن آنها کار آسانی نیست و تلاش برای حل آنها حتی می تواند تعادل نیرویی را که موجودیت نظام ولایت فقیه را امکان پذیر ساخته، به هم بریزد. مثلاً جمهوری اسلامی همیشه کوشیده است خود را محصول انقلاب مردم علیه یک نظام دیکتاتوری نشان بدهد و وانمود کند که مردم "صاحبان اصلی انقلاب" هستند. و بنابراین ناگزیر بوده با بندبازی و تردستی، اصل حاکمیت مردم را با اصل ولایت فقیه (که جز نفی قطعی حاکمیت مردم معنای دیگری نمی تواند داشته باشد) آشتی بدهد. این بندبازی از طریق

فعال نگهداشتن نهادهای انتخابی رژیم صورت می گرفته و وظیفه اصلی انتخابات، پوشاندن خصلت غیر انتخابی کانون اصلی قدرت، یعنی دستگاه ولایت بوده است. یا تناقض دیگری که میان تمرکز فقهی ناشی از مرجعیت ولی فقیه و عدم تمرکز مرجعیت فقهی شیعه وجود دارد که از طریق همزیستی ظاهرأ محترمانه ولی فقیه با مراجع فقهی صاحب نفوذ میان مردم، لاپوشانی می شده است. تناقضاتی متعدد از این نوع باعث می شده که جمهوری اسلامی یک دیکتاتوری چند مرکزی باقی بماند و جناح های درونی متعدد و فعالی داشته باشد. اما مسأله این است که اختلافات میان "اصول گرایان" در یک سال گذشته به نحوی بی سابقه داغ تر شده است، آن هم درست در شرایطی که نظام ولایت فقیه با بزرگ ترین چالش سیاسی تمام دوران موجودیت اش روبرو است. چرا جریان هایی که همه خود را طرفدار "ولایت مطلقه فقیه" و فراتر از آن، تابع رهبری شخص خامنه ای می نامند، چنین به جان هم افتاده اند؟

پاسخ این سؤال را باید در دگرپسویی هایی دید که اکنون جمهوری اسلامی از سر می گذراند. نگاهی به خبرهای روزانه در رسانه های خود رژیم جای تردیدی باقی نمی گذارد که تیم احمدی نژاد با سماجت چشم گیری می کوشد قوانین و مکانیسم های تصمیم گیری شناخته شده رژیم را بی اعتبار سازد و تقسیم کار میان بخش های مختلف ساختار قدرت را به هم بریزد. کافی است چند نمونه از حوادث همین چند ماه گذشته را مرور بکنیم: احمدی نژاد از اجرای قوانین مصوب مجلس که اکثریت قاطع آن را "اصول گرایان" تشکیل می دهند، سر باز می زند و حتی آنها را غیر قانونی می نامد، از قانون هدفمند کردن یارانه ها گرفته تا ابلاغ بودجه مورد نیاز متروی تهران. آن حاضر نیست در جلسات "مجمع تشخیص مصلحت نظام" (که طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی یکی از نهادهای کلیدی نظام است) شرکت کند. چماقداران او برای اعتراض به رأی مجلس در باره دانشگاه آزاد، در برابر آن تظاهرات راه می اندازند و شعار می دهند که اگر نمایندگان رأی شان پس نگیرند، آنها مجلس را "به توپ خواهند بست". فاطمه رجیبی، یکی از نزدیکان احمدی نژاد، علنی می نویسد که انتخابات خود منشاء مشکلات و فتنه ها است و به این ترتیب، ساز برچیده شدن آن را کوک می کند، بی آن که از طرف خود احمدی نژاد یا افراد اصلی تیم او مورد انتقاد قرار بگیرد. مهم تر از همه اینها حمایت شخص خامنه ای از سمت اصلی حرکت تیم احمدی نژاد است. خود او در پاسخ به استفتائاتی که قاعدتاً از طرف "خودی" های شان پرداخته شده، معیار "التزام عملی به ولایت فقیه" را تبعیت از "حکم حکومتی" ولی فقیه اعلام می کند. و بادمجان دور قاب چپان دور می افتد که از فقهای سرشناس بیعت بگیرند که اطاعت از "حکم حکومتی" ولی فقیه حتی برای مراجع دیگر نیز لازم است. با اندکی تأمل در این موارد و دهها نمونه از این نوع، می توان دید که چند چیز از هم اکنون روشن است:

۱- دعواهای کنونی جریان های "اصول گرا" از محدوده مسائل شناخته شده گذشته فراتر رفته و روی مسائل به مراتب مهم تری متمرکز شده است. دو - باند حاکم که مسلماً تیم احمدی نژاد به نمایندگی از آن عمل می کند، در پی دگرگونی های بزرگ در ساختار و گفتار رسمی جمهوری اسلامی است و می خواهد ساختار متمرکزتری را معماری کند که در آن همه به وسیله یک فرماندهی واحد به خط شوند.

خودشان، به گسترش هر چه بیشتر و هرچه سریع تر شورش های ضد حکومتی نیاز دارند و به همین دلیل میکوشند با نفوذ در جنبش های اجتماعی و دستکاری آنها در جهت مقاصد خودشان و بی توجه به سرنوشت فعالان اجتماعی و سیاسی، آنها را به درگیری های سیاسی زود رس (که غالباً هم بی ثمر هستند) بکشانند. در واقع، آنها حتی تشدید سرکوب رژیم را برای هدف های خود مفید میدانند. زیرا از این طریق بهتر میتوانند بران فشار بیآورند. بنابراین مهم است که فعالان اجتماعی و سیاسی تصور روشنی از رابطه میان آهنگ گسترش دامنه جنبش های اجتماعی و آهنگ و میزان سیاسی شدن آنها داشته باشند. اگر دومی شتابان تر از اولی پیش برود، با رشد منفی جنبش ها روبرو خواهیم شد. و این نه تنها از عمق اجتماعی جنبش ها میگذرد، بلکه عسله سیاسی آنها برای مقابله با رژیم را هم ضعیف تر میکند. البته خطر دیگری هم وجود دارد: در یک جامعه استبداد زده قرار از رویارویی با حکومت یا بی اعتنائی به واقعیت های سیاسی نیز جلو گسترش جنبش های اجتماعی را میگیرد. مثلاً جنبش زنان ایران هرکاری بکند، محکوم به رویارویی با قدرت سیاسی است؛ مگر این که به سرنوشت هولناک تن دادن به "فمینیسم اسلامی" گردن بگذارد. یا جنبش کارگری مطوف به سازمانیابی مستقل، محکوم به سیاسی شدن است، زیرا هر چند ممکن است جمهوری اسلامی در یکی - دو مورد تشکل کارگری مستقل را تحمل کند، ولی با عمومیت یافتن آن حتماً به مقابله برخورد خاست. بنابراین، مسلم است که جنبش های اجتماعی هرچه سریع تر باید سیاسی بشوند، اما مشروط به این که به اثرات آن در پایه خود بی تفاوت نباشند.

۹ - **ضرورت مبارزه برای تجدید آرایش جنبش سوسیالیستی.** بحران جهانی سرمایه داری، عریان شدن ورشکستگی خرافه های بورژوازی، و به ویژه، ضرورت مشارکت فعال چپ در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی مردم ایران، توجه به اهمیت اتحاد هواداران سوسیالیسم را پررنگ تر از پیش ضروری می سازد. در این زمینه باید در محورهای زیر پیش برویم: یک - تقویت جریان دموکراتیک در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی، بدون گسترش نفوذ اجتماعی چپ امکان ناپذیر است، روندی که اگر متناسب با آهنگ شتابان حوادث کنونی نباشد، خنثی خواهد شد. و گسترش نفوذ اجتماعی چپ، بدون تلاش برای اتحاد جریان های مختلف آن دشوار خواهد بود. اما مشکل این است که خلاصه کردن اتحاد چپ به اتحاد حزبی، جز ایجاد گرد و خاک در میان فرقه های موجود نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد. بنابراین باید این کار را در سطوح مختلف پیش برد، بدون مشروط کردن سطحی به سطح دیگر. **یوم** - تمرکز روی مبارزات طبقه کارگر نقطه همراهِ اکثریت قاطع فعالان چپ است و در سال های اخیر در میان جریان های مختلف چپ پر رنگ تر شده است. پس این حوزه را باید جدی گرفت و تلاش کرد نوعی هم آهنگی و دوری از فرقه گرایی در این زمینه به وجود آید. البته در اینجا نیز بی اعتنائی به اهمیت مبارزات اقتصادی کارگران و برداشت های محدود از تعریف طبقه کارگر حوزه هایی هستند که اصطکاک به وجود می آورند، ولی می شود علیرغم این اختلافات سعی کنیم ضمن مبارزه فکری در این زمینه ها، همکاری ها را منوط به رسیدن به وفاق در آنها نکنیم. **سوم** - چگونگی رابطه با جنبش ضد استبدادی کنونی یکی دیگر از حوزه هایی است که بدون برداشتی واحد یا دست کم مشابه نمی توان به اتحاد چپ فکر کرد. و ضرورت مبارزه فکری در این حوزه از اهمیت فوق العاده زیادی برخوردار است. زیرا با آن عده از چپ هایی که به نام سوسیالیسم و ضدیت با امپریالیسم با جنبش ضد استبدادی کنونی مردم ایران ضدیت می کنند (و در واقع دارند همان مواضع نورالدین کیابوری را در دوره انقلاب تکرار می کنند، خواه خود آگاه باشند یا نه) نمی توان همکاری کرد. اما چپ هایی که در این مورد به درک واحدی دارند، لافال می توانند در مورد تقویت جریان دموکراتیک انقلابی در جنبش کنونی به توافق برسند و طبعاً راه را برای همکاری های بیشتر بر سر مسائل سوسیالیستی باز کنند. **چهارم** - چگونگی برخورد با خطر امپریالیسم نیز یکی از حساس ترین و سرنوشت سازترین حوزه هایی است که رسیدن به درک واحد در آن می تواند راه همکاری های بیشتر جریان های چپ را هموار کند. در هر حال فراموش نباید کرد که خطر مداخلات و اعمال نفوذهای امپریالیستی در دور نمای بی واسطه پیکارهای سیاسی ایران بسیار محتمل است و حتی همین حالا نیز شاهد آن هستیم. **پنجم** - تلاش برای همگرایی های نظری از طریق پرداختن به انبوه مسائلی که چپ نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان با آنها روبروست. در این زمینه می شود فوروم هایی را برای مبادلات فکری و نیز انتقال تجارب جهانی چپ سازمان داد، بی آن که به ساختارهای دست و پا گیری بچسبیم. **ششم** - ایجاد جبهه یا همکاری های منعطف (به نحوی که "حزب بی حزب" کنار گذاشته نشود) در پیکارهای سیاسی هم اکنون موجود می تواند بسیار مؤثر باشد. **هفتم** - تلاش برای ایجاد رسانه توده گیر که بتواند با شرایطی غیر فرقه ای تربیونی برای پخش اندیشه های سوسیالیستی و دموکراتیک فراهم آورد و وزن دموکراسی انقلابی و سوسیالیستی را در جنبش ضد دیکتاتوری کنونی بالا ببرد، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. **هشتم** - و بالاخره، تلاش برای اتحاد حزبی که مستلزم وحدت های بیشتر و عمیق تری در میان جریان های هم گراست، از ضرورت های انکار ناپذیر مرحله کنونی است.

.....

طرح شوک تراپی و حرکت با چراغ خاموش تا دقیقه 90

رضا سپیدرودی

حالا حمید رضا علیخانی معاون وزیر بازرگانی در مورد قیمت نان بعد از برچیده شدن پارانه ها آشکارا می گوید: "در کل کشور فقط شخص رییس جمهور می داند که این طرح چه زمانی اجرا می شود و قیمت ها چقدر است." به عبارت دیگر می گویند ما تا دقیقه نود مردم را در بالاترین سطح سرکشی باقی می گذاریم که چاقوی جراحی را به یک ضربت و پیش از این که مجال واکنشی به احدی بدهیم فرود آوریم. این شیوه رزبانه دولت و خود احمدی نژاد برای پیشبرد برنامه شوک تراپی است. همین شیوه عمل نشان می دهد که از این طرح قرار نیست چیزی به مردم برسد و هدف این است که خزانه خالی دولت ورشکسته با زدن از نان مردم و مجازات مرید به خاطر مصرف برق و آب و انرژی دوباره پر شود. در برابر این شیوه اقدام و برنامه تهاجمی برچیدن پارانه ها نمی توان دست روی دست گذاشت و اجازه داد ابتکار عمل در دست مجریان و طراحان آن باقی بماند. در حالی که به گفته "مدیرعامل سازمان هدفمندسازی پارانه ها" پانزده روز به زمان اجرای "طعی" این برنامه باقی مانده است آماده سازی هر چه گسترده تر افکار عمومی نسبت به فاجعه ای که در راه است و تلاش برای سازماندهی نارضایتی مردم اهمیت حیاتی یافته است. البته نارضایتی هم اکنون وجود دارد و مردم نسبت به انفجار قیمت ها نگرانند. بویژه مهم است توجه کرد که مجریان طرح شوک تراپی بار دیگر طرح خوشه بندی ها را که اواخر بهمن ماه سال گذشته به خاطر افزایش اعتراضات مردم پس گرفته بودند درست در آستانه اجرای طرح دوباره از پنجره وارد کرده اند. به گفته بهروز مرادی "تمامی مقاضیان دریافت پارانه در مهرماه به گروه های پردرآمد و متوسط و گروه کمدرآمد تقسیم می شوند و بر همین اساس پارانه دریافت می کنند." زمینه اعتراضات اولیه به طرح خوشه بندی از آنجا بود که بخش بزرگی از "کارمندان معمولی و سطح پایین ادارات دولتی و خصوصی و حتی کارگرانی مانند مشاغل آزاد، کارگران اصناف و حتی برخی از بازرگان بازار تهران در خوشه سه یعنی پردرآمدها" قرار داده شده بودند. این شیوه تقسیم بندی حاصل واپس ماندگی و ناکارایی نظام اداری، نتیجه اشکالات فنی کامپیوتری تقسیم بندی ها یا اطلاعات اقتصادی نادرست خانوارها و مسایلی از این دست نبود، طرحی عامدانه برای درم ریختن صف بندی های طبقاتی، تحمیل شکاف های عمودی جدید بر جامعه از طریق در برابر هم گذاشتن لایه های متفاوت درآمدی و جذب نیرو از میان لایه های خانه خراب برای دستگاه سرکوب از جیب بخشی از ساکنین کلانشهرها و جلوگیری از انفجار سراسری و یکپارچه در اعتراض به شوک تراپی بود. پس از مسکوت گذاشتن این طرح، پیشروی از طریق اجرای آزمایشی خطوطی از آن در پنج استان کشور در دستور قرار گرفت. بازگشت به این طرح در شرایطی که احتمال می رود از دو هفته دیگر نان یک شنبه به سی برابر قیمت و هزینه های برق و آب و گاز و نفت و بنزین به چندین برابر قیمت برسد، می تواند زمینه بروز شورش های مردم را مساعدتر کند. اما تردیدی وجود ندارد که نارضایتی مردم اگر بخواد از سطح خودانگیزخته و پراکنده فراتر رود مستلزم سازماندهی وسیع است. تنها با سازماندهی مقاومت و اعتراض است که می توان طرح تهاجمی دولت نظامی/امنیتی را در اجرای شوک تراپی درهم شکست، ابتکار عمل را از چنگ شان بیرون کشید و مبارزه برای نان، و حق مصرف آب، برخورداری از روشنایی و وسایل گرمایشی و سرمایشی را با مبارزه برای حقوق و آزادی های سیاسی در مسیر سرنگونی استبداد مذهبی پیوند زد.

8 سپتامبر 2010

تجمع دوباره معلمان در برابر مجلس

به گزارش خانه ملت تعداد تجمع کنندگان حدود 100 نفر است و در اعتراض به عملکرد آموزش و پرورش در استخدام نیروها این تجمع را برپا کرده اند. آنها می گویند: "در حالی که آموزش و پرورش به ما گفته که به شما نیاز نداریم، ولی نیروهای بازنشسته چند سال پیش خود را فراخوان به کار کرده و یا از برخی معلمان رسمی در دو شیفت استفاده می کنند." تجمع کنندگان همچنین اعلام کردند که به آنها اجازه شرکت در آزمون استخدامی امسال را نداده اند و این در حالی است که افرادی را که رشته فنی دارند قبول کرده و برای آموزش ابتدایی فرستاده اند. این تجمع کنندگان که از استان های اصفهان، مازندران، آذربایجان شرقی و خراسان رضوی هستند، بین 4 تا 7 سال تجربه کار دارند اما آموزش و پرورش اعلام کرده که به آنها نیازی ندارد. معلمان معترض مقابل شعار میدادند: "نمایندگان مجلس حمایت حمایت"، "حفظ شان معلمی حذف معلمی نیست". این در حالی است که معلمان که روزهای گذشته مقابل مجلس تجمع می کردند هیچ شعاری سر نمی دادند و به صورت آرام مقابل مجلس حضور داشتند. تعداد آنها نیز نسبت به تجمع امروز کمتر بوده است. جرس

سه - گرچه جزئیات طرح هنوز روشن نیست و معماران آن به اصطلاح "با چراغ خاموش" پیش می روند، ولی مسلماً شخص خامنه ای نمی تواند از آن جزئیات بی خبر باشد و گزینه طور دیگری عمل می کرد.

چهار - تلاش برای ایجاد این تغییرات مسلماً نشان دهنده ورشکستگی نظام ولایت فقیه و چالش های بزرگی است که در مقابل آن قرار دارند و معماران این طرح تاریک دریافته اند که ادامه موجودیت نظام با ساختارها و گفتمان موجود ممکن نیست.

اینها داده های قضیه هستند، اما پرسش های زیادی هم وجود دارند که پاسخ قطعی به آنها فعلاً بدون دسترسی به حوادث پس پرده باندهای رژیم ممکن نیست و با ردیابی تحولات فقط می توان در باره آنها به گمان زنی پرداخت. مثلاً تأمل درباره چند سوال زیر لافاقل می تواند هشجاری در قبال حوادث پیش رو را تیزتر کند:

۱ - **انتظاریون که تیم احمدی نژاد آنها را نمایندگی می کند، دقیقاً چه کسانی هستند؟ رابطه آنها با انجمن حجتیه سابق چیست؟ و مهم تر از همه، نفوذ آنها در ساختارهای قدرت از کجا برمی خیزد؟**

۲ - **رابطه اینها با خامنه ای و سپاه چیست؟ چرا گاهی احمدی نژاد حتی به توصیه های خود خامنه ای نیز آشکارا بی اعتنایی نشان می دهد؟ آیا اینها "جنگ زرگری" برای خام کردن دیگران و پیش رفتن "با چراغ خاموش" است؟ مشایب کیست و سخنان و کارهای تحریک آمیز او چه وظیفه ای دارند؟**

۳ - **طرحی که تیم احمدی نژاد گاهی گوشه هایی از آن را بروز می دهد، کی و چگونه باید به اجرا گذاشته شود؟ به همین زودی؟ یا در برای مقابله با شرایط اضطراری مانند مرگ خامنه ای، برخاستن یک شورش توده ای یا حمله خارجی؟**

۳ - **جریان های دیگر رژیم تا چه حد از جزئیات طرح مثلث حاکم (خامنه ای - سپاه - انتظاریون) اطلاع دارند و برای مقابله با آن چه کارهایی می توانند بکنند؟**

بقیه: سرکوبگران مردم ایران

خطر جنگ را بر سر کشور آویخته اند و ایران را به انزوای جهانی کشانده اند، تلاش می کنند با نزدیکی و همبستگی با گروه های کوچک و افراطی و بنیادگرا، جای پائی در خارج از کشور برای خود دست و پا کنند و در شرایط متعصبی از آن ها بهره جویند. این است جوهر دفاع مزورانه و حاکمیت استبدادی حاکم بر ایران، از مردم مظلوم فلسطین. مردم ایران که خود همدرد و هم سرنوشت مردم فلسطین هستند، به این دفاع مزورانه به دیده نفرت می نگرند. و همین نفرت و خشم مردم است که حاکمیت اسلامی را مجبور می کند در روز قدس در تهران و شهرهای بزرگ، حکومت نظامی اعلام نشده بوجود آورد.

۱۲ شهریور ۱۳۸۹ - ۳ سپتامبر ۲۰۱۰

محسن بیگ وند از قربانیان شکنجه در زندان به قتل رسید

خبرگزاری هرانا - محسن بیگ وند، یکی از زندانیان عادی محبوس در زندان رجایی شهر کرج، سه شنبه شب، مورخ نهم شهریورماه، در زندان به قتل رسید.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، محسن بیگ وند که بارها توسط ماموران زندان مورد شکنجه های سخت قرار گرفته بود، در بند 6، سالن 16 زندان رجایی شهر کرج به قتل رسیده است.

محسن بیگ وند، اواسط خردادماه سال جاری به سلول انفرادی بند یک زندان رجایی شهر کرج منتقل شده بود.

گفتنی است زندانیان محبوس در زندان رجایی شهر معتقدند که دستور قتل این زندانی توسط مسئولین زندان صادر شده است و قتل زندانیان معترض توسط زندانیان دیگر به صورت سازمان یافته و از سوی مسئولین زندان هدایت می شود.

خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، در خردادماه سال جاری اقدام به پخش فیلمی از شکنجه ی این زندانی از درون زندان نموده بود که بر اساس این سند، مسئولان به دلیل شکنجه های سخت هردو پای این زندانی را شکسته، دستانش را به طور موقت از کار انداخته و بدنش را سوزانده بودند.

تصاویر مستند زیر اسنادی است که در خرداد ماه سالجاری از سوی خبرگزاری هرانا منتشر شد که در آن محسن بیگ وند و سایر زندانیان از وجود ضرب و شتم و شکنجه و بدرفتاری زندانبانان در زندان شکایت می کنند. 11 شهریور 1389

ضرورت همبستگی با جنبش کارگری عراق

تعرض همه جانبه دولت مالکی برای سرکوب جنبش کارگری و اتحادیه ای ...

روبن مارکاریان

در 31 اوت **ظاهرا** آخرین قوای رزمی آمریکا از عراق خارج شد و حفظ امنیت عراق به ارتش و قوای انتظامی این کشور سپرده شد. اما واقعیت ها بر ادامه اشغال شهادت می دهند. از 142 هزار قوای نظامی آمریکا 50 هزار نیرو تحت عنوان "قوای رزمی" از عراق خارج شده و بقیه با تغییر برچسب از قوای رزمی به قوای "پشتیبانی، آموزشی و مستشاری"، در 58 پایگاه نظامی در سراسر عراق، همچنان حضور دارند. علاوه بر آن، بر اساس سیاست خصوصی سازی جنگ، انحصاراتی نظیر "داین کورپ"، "بتشل" و "بلاک و اترز" (1) که تخصصشان سازماندهی قوای نظامی مزبور است نزدیک صد تا صدوپنجاه هزار نیرو نظامی تا دندان مسلح در عراق دارند. دولت آمریکا بزرگترین سفارت خانه خود در جهان را در "منطقه سبز" بغداد بنا کرده که 5 هزار دیپلمات و پرسنل را در خود جای می دهد.

فیلیسوف بلژیکی، "لیوان دو کوتر" (2) در نگاهی به بیلان مرگ بار اشغال عراق می گوید "در طی شش سال اشغال 1.2 میلیون نفر کشته شده اند، 2000 پزشک، 5500 نفر از اساتید دانشگاه ها و روشنفکران ترور شده و یا به زندان افکنده شده اند. 4.7 میلیون نفر به پناهنده روی آورده اند. نیمه در داخل عراق و نیمه به خارج). بر اساس گزارش صلیب سرخ جهانی عراق به کشور زنان بیوه و کودکان یتیم مبدل شده است: 2 میلیون بیوه که حاصل جنگ، تحریم، جنگ مجدد و اشغال بوده است و 5 میلیون کودکان یتیم که بسیاری از آنها فاقد سرپناه هستند (تخمین زده می شود که تعداد آنها نیم میلیون نفر باشد). "فقدان آب و برق (3) و خدمات شهری، بیکاری گسترده، جنگ ها و منازعات فرقه ای و عملیات ترور دستجات مسلح رقیب که زندگی را بر مردم تنگ کرده است خصلت نامی کشوری می باشد که پس از اشغال برجای مانده است. کشوری که در آن از برکت اشغال، و علیرغم میل و اهداف نیروی اشغالگر یعنی دولت آمریکا، رژیم جمهوری اسلامی، از طریق احزاب اسلامی حاکم و شریک قوای اشغال، نفوذ غیرقابل انکاری در آن پیدا کرده است. عربستان، سوریه و اردن نیز در کنار جمهوری اسلامی از طریق وابستگان خود نقش مهمی در معادلات داخلی عراق ایفاء می کنند. منازعات و رقابت ها میان متحدین، و همراه با آن، فشارهای چندجانبه خارجی، به گونه ای است که شش ماه پس از انتخابات عراق فاقد دولت جدید است.

هزینه این جنگ برای نیروی اشغالگر یعنی دولت آمریکا، که به قول جرج بوش در پی کشف و نابودی سلاحهای کشتار جمعی بود، چه بوده است؟ هر چند که اثری از "سلاحهای کشتار جمعی" در عراق پیدا نشد اما قوای نظامی آمریکا تا هم اکنون هزاران کشته و ده ها هزار زخمی از خود به جای نهاده است. اوایما اخیرا" به مناسبت خروج بخشی از نیروهای آمریکا از عراق اعلام کرد جنگ عراق یک تریلیون دلار (4) هزینه برای دولت آمریکا در بر داشته است که البته سود آن نصیب انحصارات نظامی و نفتی شده و فشار و ضرر آن از طریق کاهش بودجه های خدمات اجتماعی بر دوش طبقه کارگر و زحمتکشان آمریکا تحمیل شده است.

این روزها به مناسبت خروج بخشی از نیروی نظامی آمریکا از عراق ارزیابی ترازنامه اشغال هفت ساله این کشور در رسانه ها بسیار داغ است. بسیاری از مباحثان و مدافعان سیاست های اشغال، ضمن اذعان به ویرانی و درهم شکستن کشور، ادعا می کنند که بزرگترین دست آورد اشغال، سقوط دیکتاتوری صدام، و برقراری دموکراسی در عراق است که بازتاب آن را می توان در آزادی مطبوعات، رسانه ها، ماهواره ها، احزاب و تشکل ها بازشناخت. آنها مدعی اند که بدین ترتیب اکنون عراق به آزادترین کشور منطقه خاورمیانه مبدل شده است. آیا در عراق علیرغم ویرانی کشور آزادی برقرار شده است؟

در 21 ژوئیه، پلیس عراق به دستور "حسن شهرستانی" وزیر صنایع برق به دفتر "اتحادیه کارگران صنایع خدمات الکتریکی" بصره حمله کرد. نیروهای پلیس کلیه پرونده های عضویت، گزارشات از محیط های کارگری، کامپیوتر، تلفن ها و همه اموال موجود دفتر را با خود برده و "هاشمیه محسن" و سایر همکاران او را از دفتر بیرون انداخته و دفتر اتحادیه را قفل کردند. بر اساس فرمان شهرستانی، اتحادیه حق فعالیت در هیچ کدام از کارخانه ها و واحدهای وابسته به وزارت برق عراق را ندارد، شماره حساب های بانکی اتحادیه بسته شده و همه دارائی های اتحادیه توسط دولت مصادره شد. "اتحادیه کارگران صنایع خدمات الکتریکی" مخالف خصوصی سازی صنایع برق بوده و مدت ها از طریق اقدامات اعتراضی خود طرح خصوصی سازی صنایع برق را، که موجب بیکارسازی های کارگران می شود، متوقف کرده بودند. اقدامات ضدکارگری دولت عراق تنها به اتحادیه های صنایع برق محدود نمی شود. دولت مالکی اقدامات

مشابهی علیه "اتحادیه کارگران نفت عراق"، که نیرومندترین و پرنفوذترین اتحادیه کارگری عراق است، شروع کرده است. رهبران اتحادیه نفت به مناطق دوردست و کم جمعیت تبعید شده اند، فعالیت اتحادیه در جاه ها و مناطق حفاری، پالایشگاه ها، بنادر ممنوع شده، کلیه حساب های بانکی اتحادیه بسته شده و رهبران اتحادیه ممنوع الخروج شده اند. علت ممنوع الخروج ساختن رهبران اتحادیه ممانعت از سفرهای آنها برای جلب حمایت های بین المللی از جنبش کارگری عراق و علیه سیاست خصوصی سازی های صنایع کلیدی عراق بود.

هنگامی که پس از جنگ جهانی اول "کمپانی نفت انگلیس" شروع به حفاری اولین چاه های نفت در عراق کرد کارگران نفت خود را سازمان داده و اولین اتحادیه های این کشور را به وجود آوردند. انگلیسی ها اتحادیه ها را ممنوع و فعالین کارگری را ناچار به فعالیت زیرزمینی کردند. شاه منصوب شده توسط انگلیسی ها در عراق نیز مانند خود آنها ممنوعیت اتحادیه ها را پی گرفته و فعالین کارگری را به زندان افکند. انقلاب 1958 عراق موجب آزادی اتحادیه ها شد و در اول ماه مه آن سال، در حالی که مجموعه جمعیت عراق ده میلیون نفر بود، نیم میلیون نفر در تظاهرات اول ماه مه شرکت کردند. در سال 1963 حزب بعث از طریق کودتا به پیروزی رسید و همزمان "اسیا" (سازمان اطلاعات آمریکا) فهرستی از هزاران فعال اتحادیه ای و چپ را در اختیار بعثی ها نهاد. بعثی ها فعالین اتحادیه ای و چپ فهرست مزبور را به شکل بی رحمانه ای قتلعام نموده و یا به زندان انداختند. جنگ قدرت در میان جناحهای مختلف حزب بعث مجال هر چند محدودی به اتحادیه ها برای تنفس و تجدید سازمان مجدد ارائه کرد. پس از تحکیم قدرت توسط صدام در حزب بعث، او قانون ضداتحادیه ای معروف به "قانون 150" را، در سال 1987، تدوین و به اجرا نهاد. بر اساس این قانون فعالیت اتحادیه در بخش نفت، برق، صنعت، خدمات، مدارس، بیمارستان ها و ... ممنوع شد. بار دیگر فعالین اتحادیه ای و کارگری دستگیر، شکنجه، اعدام و یا ناچار به فرار از کشور شدند. پس از اشغال عراق توسط ارتش آمریکا کارگران نفت و برق شروع به بازسازی و راه اندازی چرخ صنعت نفت و برق عراق کرده و به بازسازی اتحادیه ها پرداختند. "پل برمر" اولین فرماندار آمریکائی عراق اعلام کرد که صنایع دولتی و بویژه حمل و نقل، بنادر، ارتباطات و اکثر بخش های صنایع خصوصی خواهند شد. او حداقل دستمزد را از 60 دلار در ماه به 40 دلار کاهش داد و کمک هزینه غذائی و مسکن را حذف کرده و اجازه فروش صنایع عراق به انحصارات خارجی (به استثنای صنعت نفت را) صادر کرد. او قانون ضداتحادیه ای صدام حسین موسوم به "قانون 150" را که اتحادیه های نوپای عراق را شامل ممنوعیت می کرد، دست نخورده ایفاء کرد.

فعالین کارگری که در رژیم صدام به کار مفتی پرداخته بودند همراه با بخشی از فعالین برگشته از تبعید، در تسریع سازماندهی کارگران و بازسازی اتحادیه ها، نقش مهمی ایفاء کردند. اتحادیه های کارگران نفت از اولین روزهای تکوین خود با انحصارات خارجی، که قصد تملک صنعت نفت عراق را داشتند، به مصاف برخاستند. آنها از طریق اعتصابات خود شرایط کار و دستمزدهای خود را بهبود داده و دولت را ناچار کردند که حداقل دستمزد را به ماهی 85 دلار افزایش دهد. سازمان یابی اتحادیه ای به صنعت برق گسترش پیدا کرد و اتحادیه کارگران صنایع برق، از طریق تهدید به اعتصاب و قطع شبکه برق سراسری، دولت را وادار کردند تا کاهش حداقل دستمزد توسط "پل برمر" را لغاء کند. رشد اتحادیه ها در بصره و جنوب کشور تاثیر سراسری خود را در عراق برجای نهاده و اتحادیه ها در سراسر کشور بازسازی شده و علاوه بر بخش صنعت معلمان و روزنامه نگاران نیز اتحادیه های خود را به وجود آوردند. جنبش اتحادیه ای عراق بار دیگر سر بلند کرده و چند اتحادیه سراسری از مجموعه تشکل های اتحادیه ای موجود در سراسر کشور، شکل گرفت.

پس از تشکل اولین دولت تحت اشغال، تدوین قانون اساسی و قول تدوین قانون کار جدید، نه فقط "قانون 150" لغاء نشد بلکه دولت در سال 2005 "حکم حکومتی 870" را منتشر کرد که "قانون 150" را تکمیل می کرد. و بالاخره در سال 2007 دولت آمریکا فشار خود را برای خصوصی سازی صنعت نفت بر دولت افزود. دولت "قانون جدید نفت" را که راه خصوصی سازی و حاکمیت انحصارات خارجی بر صنعت نفت عراق را هموار می کرد به پارلمان فرستاد. اتحادیه های کارگران نفت عراق در 4 ژوئیه دست به اعتصاب سیاسی علیه این قانون زده و لوله های انتقال نفت از بصره به پالایشگاه بغداد و سایر نقاط کشور را متوقف کردند.

واکنش دولت مالکی ارسال قوای نظامی و محاصره چاه های نفت و پالایشگاه ها بود. برای ترساندن کارگران هوپیمایهای آمریکائی شروع به مانور بر روی تاسیسات نفتی و شکستن دیوار صوتی کردند. اگر چه پس از دو روز اعتصاب پایان یافت اما زیر فشار افکار عمومی، که مخالف خصوصی سازی صنعت

دستگاه ولایی حتی از سایه مردم هم می‌ترسد

بهرورز نظری

مانورهای نظامی و تبلیغاتی رژیم به منظور جلوگیری از حرکات اعتراضی مردم در روز قدس از چند جهت قابل تأمل اند. مقامات دستگاه ولایی مدت‌هاست که از پایان آنچه که آنان بیشرمانه "فته" میخوانند سخن میگویند و از برقراری "امنیت"، فروکش کردن شعله اعتراضات مردمی، و ثبات بی سابقه رژیم خبر میدهند. تحرکات امنیتی رژیم که از چند روز پیش از روز قدس آغاز شده بود، اما عمق استیصال و هراس دستگاه حاکمه از مردم، و بی ثباتی دستگاه ولایی را به نمایش گذاشت. مهمترین سوالي که لشکرکشی دستگاه حاکمه در آستانه روز قدس در اذهان ایجاد می‌کند این است که چگونه و به چه خاطر رژیم اسلامی دیگر حتی قادر نیست یک مراسم دولتی و رسمی همچون روز قدس را بدون بسیج وسیع دستگاه نظامی خود برگزار کند؟ چرا دستگاه حاکمه ناگزیر شده تا هزاران نفر از نیروهای انتظامی خود را برای "محافظت" از یک راهپیمایی چند هزار نفره بکار بگیرد؟ این چه "ثبات" و "مشروعیتی" است که بدون اتکا به سرنیزه از هم می‌پاشد؟

تدابیر امنیتی رژیم در آستانه روز قدس از قبل و با اجرای "طرح مهار" آغاز شده بود که بر اساس آن دستگاه ولایی مأموران مسلح خود را در نقاط مختلف تهران مستقر کرد و عملاً چهره این شهر را به یک پادگان نظامی تغییر داد. در کنار این رسانه‌های رژیم با پخش تصاویر و اخبار حضور گسترده نیروهای انتظامی در تهران تلاش کردند تا با گسترش فضای رعب و وحشت از تبدیل شدن این مراسم دولتی به صحنه اعتراضات مردم جلوگیری کنند. ساجدی نیا فرمانده نیروی انتظامی تهران مدعی شد که عملیات نمایش ارباب با هدف "مقابله و برخورد با جرایم" صورت گرفته است. وی در عین حال برای تهدید مردم نیز گفت: در روز قدس نیروهای پلیس در تمام نقاط سطح شهر حضور داشته و مانع بروز کوچکترین مشکل می شوند. گزارشات منتشره حاکی است که ده‌ها نفر در شهرهای مختلف بازداشت شده اند. دولت اسلامی همزمان و به منظور جلوگیری از و اختلال در گردش اطلاعات، سرعت اینترنت در ایران را به شدت کاهش دادند و دسترسی به ایمیل، فیس بوک و تارنماهای خبری را بشدت محدود کردند.

حقیقت این است که بدنبال خیزش جنبش ضد استبدادی مردم ما دستگاه ولایی حتی کنترل مراسم دولتی و رسمی را از دست داده است. آنچه که رژیم را به چنین تدارک و لشکر کشی در آستانه روز قدس وادار کرد، نمایش قدرت مردم و اعتراضات شجاعانه آنان در مراسم‌های دولتی نظیر روز قدس، ۱۳ آبان و عاشورا در سال گذشته بود. جنبش مردمی در ایران در مدتی کوتاه نه تنها مراسم‌های دولتی را به فرصت‌هایی برای اعتراض و مقاومت تبدیل کرد، بلکه امکان عمومی و خیابان‌ها را به تصرف خود در آورد. جنبش ضد استبدادی در ایران مراکز خرید و تفریحگاه‌های تهران و دیگر شهرهای ایران را به عرصه ای برای رویارویی و سنگری برای مقابله با تمامیت‌گرایی فرهنگی و سیاسی دستگاه ولایی تبدیل کرده است. طرح‌های امنیتی و استراتژی "جنگ نرم" رژیم تلاشی است برای باز پس گرفتن این حوزه‌ها از مردم.

مانورها و تحرکات امنیتی رژیم در روز قدس در عین حال یکی دیگر از مختصات واکنش دستگاه ولایی در برابر اعتراضات برحق مردم را دوباره در معرض دید همگان قرار داد. محاصره و حمله به مسجد قبا شیراز نشان می‌دهد که دستگاه ولایی برای حفظ خود بیش از پیش ناگزیر است تا حتی "مقدسات" خود را لگد مال کند. در نظام اسلامی حتی مسجد و روحانیت، و مادام که نهادها و شخصیت‌های مذهبی با ولی فقیه بیعت نکنند، نه تنها مقدس تلقی نمی‌شوند، بلکه مورد حمله قرار می‌گیرند. محاصره و حمله به منزل مهدی کربوی شاهد دیگر بر این مدعا است. تهاجم به مسجد قبا و محل سکونت مهدی کربوی و همچنین برگزاری نمایشگاه "فته سبز" در تهران که در آن تصاویر چهره‌های اصلاح طلب در کنار تصاویر رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر اسرائیل قرار داده شده بودند، حاکی از زمینه سازی برای یک "پاکسازی" و تهاجم به چهره‌های مخالف است. متولیان این نمایشگاه که به گفته خبر گزاری ایرنا به هدف نشان دادن "نقش بیگانگان در فته های پس از انتخابات و تناقضات کودتای سبز با خط امام" برپا شده بود، خواستار محاکمه و مجازات میر حسین موسوی شده اند.

تدابیر امنیتی نظام ولایی و لشکر کشی دستگاه امنیتی در روز قدس نشان می‌دهد که برخلاف هذیان گویی‌های مقامات و دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم، مجتمع نظامی - صنعتی حاکم بر ایران از هیچ مشروعیت و ثباتی برخوردار نیست. این نظام اکنون به چیزی متکی نیست مگر سرنیزه. دستگاه ولایی حتی از سایه جنبش مردم نیز می‌ترسد.

نفت بود، دولت پذیرفت که لایحه خصوصی سازی را برای بررسی بیشتر و دریافت پیشنهادات کارگران متوقف کند. توقف قانون خصوصی سازی صنعت نفت موفقیت سیاسی بسیار بزرگی برای کارگران نفت عراق بود که آنها را به پیشانازان دفاع از منابع و حق حاکمیت ملی کشور مبدل ساخت. اگر چه قانون خصوصی سازی به تصویب پارلمان عراق نرسید اما دولت مالکی پای چندملیتی های نفتی را در اکتشاف، استخراج و بازسازی صنایع نفت این کشور باز کرده است.

قوای نظامی آمریکا همراه با ارتش های خصوصی مزدور حفاظت از مقامات و کارکنان این شرکت ها را به عهده گرفته اند یکی از اهداف مهم سرکوب کارگران فشارهای دولت آمریکا برای خصوصی سازی صنعت نفت و سایر صنایع کلیدی عراق است. در شش ماه گذشته اگر چه دولت آمریکا و جناحهای حاکم عراق قادر به تشکیل دولت نشده اند اما همه آنها در سرکوب تشکل های کارگری عراق، ابقاء و بکارگیری قانون ضداتحادیه ای صدام حسین متحد و همدستان بوده اند. از جمله در این ارتباط می توان به نتیجه کار "کمسیون ویژه پیش نویس قانون کار جدید" مجلس عراق اشاره کرد. پس از قانون اساسی جدید عراق در سال 2007 به اتحادیه ها قول داده شده بود که قوانین ضداتحادیه ای دوره صدام ملغی و قانون کار جدیدی تصویب خواهد شد که بر اساس آن حق تشکل اتحادیه های کارگری به رسمیت شناخته می شود. کمسیون مزبور پس از مدت ها این دست و آن دست کردن بالاخره در ماه اوت اصولاً از تدوین قانون کار جدید صرف نظر کرده و بدین ترتیب بر قانون ضداتحادیه ای "150" صدام حسین مهر تأیید زد. با توجه به تشدید حملات به اتحادیه ها و به ویژه به اتحادیه های کارگران نفت و برق اقدام "کمسیون قانون کار" مجلس عراق دور از انتظار نبود.

آزادی هائی که در عراق وجود دارد آزادی برای احزاب و دستجاتی است که به قدرت اشغالگر و همزمان به این و یا آن قدرت ارتجاعی ریز و درشت منطقه ای وابسته اند. آنها دارای پول، قوای نظامی، دستجات مسلح، لباس شخصی های وطنی و خارجی، روزنامه، ماهواره، نماینده در پارلمان و... بوده و همزمان درگیر رقابت های بی پایان قدرت میان خود و سایر رقبای برای دست یابی به امتیاز و قدرت بیشتر می باشند. مخالفان خود را، یک به یک، گروهی و یا فله ای ترور کرده و از صحنه حذف می کنند. از سقوط صدام به این سو تعداد زیادی از فعالین اتحادیه ای، روزنامه نگاران، نویسندگان و روشنفکران برجسته عراق که مخالفت جبهه متحد یگمگران بوده اند، جان خود را در ترورها از دست داده اند(5). قانون ضد اتحادیه ای "150" به قوت خود باقی بوده و به دست دولت مالکی و رضایت همه دستجات حاکم و از جمله زیر نظر قوای اشغالگر، که منادی برقراری دموکراسی در عراق است، اجراء می شود.

تشکل های کارگری عراق اما این بار به زیرزمین نرفته و همایش مشترکی در شهر بصره، مرکز جنبش کارگری عراق، برای مبارزه متحد تشکل داده اند. هدف، مبارزه برای آزادی تشکل های کارگری و حق تشکل برای توده کار و زحمت است. بدون پاکیزی این آزادی ها که پشتوانه آن جنبش کارگران و زحمتکشان عراق و تشکل های آنهاست آزادی، استقلال، لائیسیم و عدالت اجتماعی در کشور همسایه ما جوانه نخواهد زد. جنبش کارگری عراق از نزدیک ترین متحدان منطقه ای جنبش کارگری ایران است. همبستگی انترناسیونالیستی ایجاب می کند که به هر شکل ممکن و موثر از این جنبش غرور آفرین، که میراث یک قرن مبارزه را با خود دارد، حمایت کنیم.

(1) Dyncorp, Bechtel, Blackwater

(2) " لیوان نو کوئز" همراه با تعداد دیگری از متفکران مترقی و چپ مبتکر دادگاه راسل برای بررسی جنایات جنگی آمریکا در عراق است.

(3) مجموعه تولید برق عراق قبل از جنگ خلیج اول 9300 مگاوات بود. این تاسیسات بخاطر امنیت ملی آمریکا!!! بمباران شدند. پس از هفت سال بازسازی برق عراق توسط انحصارات آمریکائی اکنون میزان تولید برق این کشور 6000 مگاوات است که دو سوم میزان بیست سال پیش می باشد. این در حالی است که به جمعیت عراق در این دو دهه افزوده شده و میزان مصرف نیز بالا رفته است.

(4) تردیدی نیست که هزینه رسمی اعلام شده برای جنگ انطباقی با هزینه های واقعی ندارد. در این زمینه مراجعه شود به کتاب معروف ژوزف استیگلیتز ولیندا بیلمس: جنگ سه تریلیون دلاری. این کتاب که دو سال پیش در سال 2008 منتشر شده است هزینه های جنگ عراق و افغانستان را به سه تریلیون دلار تخمین می زند. نویسندگان نشان می دهند که جنگ عراق و افغانستان از جنگ جهانی اول، جنگ کره و جنگ ویتنام پر هزینه تر بوده است و در جدول هزینه های جنگ آمریکا در قرن بیستم تنها در زیر هزینه جنگ جهانی دوم(با هزینه 5 تریلیون دلار) قرار دارد که در آن ارتش آمریکا با شانزده میلیون نفر وارد جنگ شد.

The three trillion dollar war : Joseph Stiglitz and Linda Bilmes

(5) هادی صالح از جمله فعالین سرشناس کارگری است که به شکل بیرحمانه ای پس از شکنجه در سال 2005 به قتل رسید. او در دوره صدام حسین دستگیر و زندانی و سپس تبعید شده بود. " ال تمیمی" روزنامه نگار مستقل و رئیس " سندیکای روزنامه نگاران عراق" که مخالف اشغال و جنگ های فرقه ای در عراق بود نیز در سال 2008 ترور شد. رهبری اتحادیه معلمان عراق " نیز به طور دائمی تحت تهدید قرار دارند و مالکی تلاش میکند رهبران مستقل اتحادیه را برکنار کرده و طرفداران خود را به جای آنها بگمارد.

سرکوبگران مردم ایران، و دفاع مزورانه از مردم فلسطین

ارژنگ بامشاد

امروز روز قدس است. روزی که سردمداران جمهوری اسلامی به نام حمایت و دفاع از حقوق پامال شده مردم فلسطین، راهپیمایی های فرمایشی سازمان می دهند. آن ها در بلندگوهای تبلیغاتی خود، فریاد دفاع از حقوق مردم مظلوم فلسطین سر می دهند و به محکومیت اشغالگران اسرائیلی می پردازند. از زمانی که آخرین جمعه ماه رمضان توسط خمینی با هدف اسلامی کردن مبارزه مردم فلسطین روز قدس نامگذاری شد تاکنون، مشکلات و مصائب مردم فلسطین دستاویزی شده است برای حاکمان جمهوری اسلامی تا سیاست های ماجراجویانه خود در منطقه را توجیه کنند. امروز که مثلث حاکم (بیت رهبری، سپاه و انتظاریون) هدف های خطرناکی در سر می پروراند، باز سوء استفاده از درد و رنج مردم فلسطین و دامن زدن به نفرت مذهبی میان مسلمان و یهودیان نیز در دستور قرار گرفته است. اما آیا حکومتی که بدترین نوع سرکوب را در حق مردم کشور اعمال می کند می تواند مدافع حقوق خلق های تحت و مظلوم باشد؟ آنها که خون مردم ایران را به شیشه کرده اند، می توانند مدافع حقوق مردم دیگر کشور ها باشند؟ هدف آن ها از این دفاع مزورانه چیست؟ اگر به بیلان فقط همین یک سال گذشته حاکمیت باند کودتائی توجه کنیم می توانیم به صراحت بگوییم که سرکوبگران مردم ایران حق ندارند خود را مدافع حقوق مردم تحت ستم فلسطین قلمداد کنند. حکومتی که در آستانه برگزاری مراسم روز قدس، به خانه مخالفین حمله می کند و آن را گلومه می بندد؛ زندان هایش پر است از روشنفکران و فعالین حقوق زنان و دانشجویان و سیاستمداران ناراضی؛ در زندان ها و بازداشتگاه هایش به دستگیر شده گان تجاوز جنسی می کند و به گونه ای تحت شکنجه قرار می دهد که پس از خروج از زندان مستقیماً راهی تخت بیمارستان می شوند؛ و در این روز در شهرهای بزرگ و بویژه تهران از ترس حضور مستقل مردم، حکومت نظامی برقرار می کند، نمی تواند مدافع حقوق مردم تحت ستم فلسطین باشد.

حکومتی که ارتش و سپاهش در بلوچستان، کردستان و خوزستان به مثابه نیروی اشغالگر با مردم تحت ستم این مناطق رفتار می کنند و جوانانشان را بی هیچ دلیلی به اسارت می گیرند و هر مدت یک بار تعدادی از آن ها را به اتهامات واهی و ساختگی به چوبه های دار می آویزند، نمی تواند از سرزمین های اشغال شده فلسطین دفاع کند.

حکومتی که به دلیل سیاست های چپاولگرانه اش و ناتوانی اش در اداره امور کشور، اقتصاد آن را به ویرانی کشانده و بخش اعظم مردم را به زیر خط فقر پرتاب و به نان شب محتاج کرده و حتی توان پرداخت به موقع حقوق کارگران را ندارد و برای کنترل اعتصابات کارگران و شورش تهیدستان، فعالین کارگری را به بند می کشد، نمی تواند مدافع مردم زحمتکش و اسیر فلسطین باشد.

وقتی حکومت اسلامی همان سیاست هائی را که دولت اسرائیل در حق مردم فلسطین بکار می گیرد را بر سر مردم ایران می آورد، و جوهر را هم با دولت مذهبی و بنیادگرای اسرائیل تفاوت ماهوی ندارد، پس چرا سنگ مردم فلسطین را به سینه می زند؟ واقعیت این است که دفاع مزورانه حاکمان اسلامی از مردم فلسطین، تنها و تنها برای جذب پایگاه و نفوذ در میان توده های رنج کشیده مردم فلسطین و توده های پائین اعراب است. دولت اسلامی تلاش می کند با این نفوذ سیاسی، مذهبی و حتی سازمانی در میان کشورهای عربی و فلسطین، برگ برنده ای برای سیاست منطقه ای و خارجی خود دست و پا کند. ارتباطات نزدیک حاکمیت اسلامی با حماس در فلسطین اشغالی، با حزب الله لبنان و با احزاب حاکم در عراق، با شیعیان افغانستان و پاکستان و برخی از مساجد اسلامی در کشورهای اروپائی، تماماً ارتباطاتی است که هدف های سیاسی و امنیتی را دنبال می کند. وقتی احمدی نژاد تهدید می کند که در صورت حمله به ایران، کل جهان صحنه جنگ ما خواهد بود، به همین امکانات و ارتباطات امید بسته اند. دولت اسلامی با این

سرمایه گذاری ها و هزینه کردن اموال مردم ایران در دیگر کشورها، تلاش می کند تا متحدین لازم برای خود دست و پا کند. این هزینه کردن ها نه از سر دفاع و حمایت از مظلومیت مردم فلسطین یا دیگر کشورها، بلکه برای جلب همسوئی نیروهای نزدیک یا در شرایط درگیری های آینده تدارک دیده شده است. سیاست خارجی ماجراجویانه و بشدت خطرناک باند حاکم، باید که به دنبال متحدینی در سطح منطقه و جهان باشد. آن ها که با سیاست های بشدت خطرناک خود، زمینه تحریم گسترده ایران را فراهم آورده و

بقیه در صفحه : 11

شیوا نظرآهاری، تلاشی برای زهرچشم گرفتن از نسل امید

ارژنگ بامشاد

دستگاه قضائی حکومت اسلامی، در اقدامی سیاسی و امنیتی، اتهام محاربه را به شیوا نظرآهاری تفهیم کرد. هم زمان نسرين ستوده وکیل مدافع دلاور را به زندان انداخت. روندی که دستگاه قضائی در پیش گرفته است، بیش از آنکه تلاشی برای اجرای عدالت و یا حتی بررسی یک اتهام باشد، هدف کاملاً روشن و دیکته شده ای دارد. قوه قضائیه با اقداماتش خط قرمزهای دستگاه ولایت را به همگان اعلام می کند. وقتی تلاش برای دستگیری محمدمصطفائی صورت می گیرد، وقتی نسرين ستوده به زندان افکنده می شود، می خواهند به همه وکلای مدافع شجاع بگویند که در این کشور، دفاع از فعالین مدنی و فعالین عرصه اجتماعی جرم است چه رسد به دفاع از فعالین سیاسی. این پیام، خیلی روشن است.

این شیوه پیام رساندن را در جریان اعدام فرزاد کمانگر و دیگر فعالین کرد؛ اعدام شیرین علم هولی؛ اعدام محمدرضا علی زمانی و آرش رحمانی پوردیپیم و دریافتیم که قوه قضائیه دستگاه ولایت چه می خواهد بگوید. آن ها با این اعدام های جنایت کارانه شان می خواستند به همگان بگویند که نیروهای طرفدار براندازی را از دم تیغ خواهند گذراند. همانطور که با به زندان افکندن رهبران جریان اصلاح طلب، می خواستند بگویند جزای اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی، زندان است. همانگونه که با یورش به دفتر صناعی و به هم ریختن کتابخانه و مدرسه این مرجع تقلید و با حمله به مسجد قبا در شیراز به امامت آیت الله دستتیب، به همگان با صدای بلند اعلام کردند که دستگاه ولایت، مخالفت در میان روحانیون را بر نمی تابد.

اما دستگاه قضاوت اسلامی با زدن اتهام محاربه به شیوانظرآهاری، فعال دانشجویی، فعال حقوق زنان، فعال حقوق بشر و فعال صدیق حقوق کودکان چه می خواهد بگوید. مگر فعالیت های مدنی و اجتماعی جرم است؟ حتی آیا در قانون اساسی ضددمکراتیک جمهوری اسلامی، این فعالیت ها جرم است؟ آیا برای کودکان بی سرپرست و یا کودکان افغانی، کلاس درس دایر کردن جرم است؟ آیا به سراغ خانواده های زندانیان سیاسی رفتن و پای درد دلشان نشستن، و برای رساندن صدای مظلومیت آن ها به افراد تأثیرگذار تلاش کردن جرم است؟ آیا مسائل زنان را با زنان پائین جامعه مطرح کردن و آن ها را نسبت به حقوق خود آگاه کردن جرم است؟

درنگاه اول هیچکدام از این اقدامات، ظاهراً جرم محسوب نمی شوند. اما در جمهوری اسلامی که بی قانونی مطلق قانونی شده و به حکم حکومتی ولی فقیه مژین گشته، این اقدامات نه تنها جرم است که محاربه علیه قدرت سلطان مطلق العنان است. برای دستگاه ظلم سلطان، دانشجویی که به جای سر به زیر افکندن و درس خواندن، به فکر کودکان بی سرپرست؛ کودکان کار و خیابان و کودکان افغانی باشد؛ به فکر زنان محله های فقیر و خانواده های زندانیان سیاسی باشد، و بدتر از آن به فکر زندانیان سیاسی بوده و نسبت به اعتصاب غذایشان نیز حساس باشد؛ و تمامی تلاشش این باشد که مسائل جنبش دانشجویی و زنان و خانواده های زندانیان سیاسی را به هم پیوند دهد، یک محارب تمام عیار است. این که او در زندان نیز یک فرد مقاوم بوده و بر اعتقادات خود ایستاده و در آن جا هم از حقوق همبندان حمایت می کند، و زیر نگاه هرزه بازجویان از شرافت انسانی اش دفاع می کند، از محارب نیز بدتر است. حتی در زندان بودن او نیز، آنچنان آبروئی از قضاوت دستگاه ولایت و بازجویانش برده است، که هیچ محارب مسلحی چنین نکرده است. آیا همه این ها برای اتهام محاربه به شیوانظرآهاری کافی نیست؟

شیوانظرآهاری، دختر جوان دانشجویی که آرمان های زیبا و انسانی اش را پی گرفته است، نمونه نسل امید این کشور است. این نسل در جامعه ای به دنیا آمده و پرورش یافته که حاکمان اسلامی می خواستند بر پایه الگوهای منسوخ خود تجدید سازمان دهند. اما حالا با نسلی روبرو شده اند که برای ساختن آینده ای شایسته شان و حرمت انسانی، چنین فداکارانه تلاش می کند و از جانش مایه می گذارد. عصیان مقدس علیه مقدسات حاکمان و تلاش بیدریغ این نسل برای یافتن راهی بسوی آزادی و انسانیت، خشم دستگاه سلطان صاحب قدرت را برانگیخته است. اتهام محاربه به شیوانظرآهاری، برای زهر چشم گرفتن از نسل امید است.

اما حاکمان اسلامی کور خوانده اند. این نسل هر چند هنوز غسل تعمید آتش و خون نیافته، در یک سال گذشته بسیار درس ها آموخته است. هر قدر هم فعالین های آن ها، چون گذشته نمود آشکار و علنی نداشته باشد اما بسوی اعماق، اعماق جامعه روان است. واقعیت این است که حاکمیت اسلامی از

بقیه در صفحه : 11

همبستگی درخشان مردم شیلی برای نجات معدنچیان محبوس در اعماق زمین

یوسف لنگرودی

حادثه غم انگیز فرو ریزی یکی از معدن طلا و مس کشور شیلی در هشصد کیلومتری شمال سانتیاگو (پایتخت) واقع در منطقه ای به نام "سن خوزه"، در حدود سه هفته قبل، به محبوس شدن سی و سه معدنچی در هفتصد متری عمق زمین انجامید. پس از گذشت بیش از ده روز، هیچ نشانه ای از زنده بودن کارگران به دست نیامد و امیدها برای نجات آنان به یاس مبدل شد. در روز هفدهم اما همه چیز ناگهان تغییر پیدا کرد. معدنچیان که هنگام وقوع حادثه توانسته بودند در یک اتاق پناه بگیرند، با استفاده از آب و غذای موجود در آن و با پیاده کردن برنامه جیره بندی غذایی، توانستند خود را زنده نگه داشته و در روز هفدهم با استفاده از "دریل" پامی را روانه سطح زمین بکنند: "ما همگی سالم هستیم".

گروه های نجات فوراً دست به کار شده و ضمن یافتن محل دقیق محبوس شدگان، زنده بودن هر سی و سه نفر را تایید کردند. از این جا بود که همه چیز برای نجات معدن چنان به کار افتاد. رییس جمهور شیلی نیز بلافاصله در محل حادثه حاضر شد و به خانواده های کارگران و مردم شیلی قول داد که دولت از همه امکانات برای نجات معدنچیان استفاده خواهد کرد. با ایجاد کانالی باریک عملیات رساندن آب و غذا با موفقیت آغاز شد. گروهی از روان شناسان به طور شبانه روزی در محل حاضر مستقر تا به مسائل روحی، روانی و محبوس شدگان در اعماق زمین باری برسانند. یک گروه مشهور موسیقی این کشور در حمایت از کارگران به دام افتاده، همه روزه در محل حادثه برنامه اجرا می کند. انواع وسایل و ابزار سرگرمی برای کارگران فرستاده می شود. تیمی از متخصصان ناسا و نوگان زیر دریایی شیلی برای اجرای برنامه پزشکی - درمانی که در زمینه اقامت طولانی در فضای کوچک و بسته تجربه دارند، در محل حاضر شدند تا تجربیات خود را مخصوصاً در جلوگیری از انزوا معدنچیان که در عمق زمین و جایی تنگ و تاریک گیر افتاده اند بکار گیرند. در ابتدا پیش بینی شده بود که حتی با بکارگیری ابزار و آلات مدرن، عملیات نجات کارگران از زیر کوهی از طلا و مس چهارماه به طول خواهد انجامید. اما یک تیم مهندسی ناسا طرحی در دست دارد که بر اساس آن، زمان عملیات نجات به احتمال زیاد به نصف تقلیل خواهد یافت.

خانواده های محبوس شدگان در محل حادثه اردوگاه بر پا کرده اند و می گویند تا پایان عملیات نجات در آن جا خواهند ماند. این اردوگاه به نام "اردوگاه امید" شهرت یافته است. این حادثه و تلاش برای نجات کارگران به همبستگی گسترده ای در شیلی دامن زده است و بسیاری از آسیب ها و زخم هایی را که لاقبل به لحاظ روحی به مردم این کشور بر اثر زلزله هولناک هشت ماه قبل وارد شده بود، ترمیم کرد. بلافاصله پس از اعلام شماره حساب مخصوص کمک مالی به خانواده های معدن چنان، مردم به این فراخوان با شور و شوق پاسخ داده و گفته می شود استقبال از این کمک مالی چنان بوده که معدنچیان تا آخر عمر نیازی به کار کردن نخواهند داشت. در این میان استقامت و اراده معدن چنان اهمیت تعیین کننده ای دارد. آنان باید در طی این مدت ضمن حفظ روحیه خود و مبارزه با افسردگی، یک برنامه فشرده ورزشی را به اجرا بگذارند (آن هم در مکانی تنگ و بسته) تا ضمن جلوگیری از چاق شدن شان، وزن خود را آنقدر پایین بیاورند تا بتوانند از لوله ای به قطر نود سانتی متر که برای نجات شان تعبیه می شود عبور کنند. یک ماشین بزرگ سی تی شروع به کندن زمین کرده است که هر روز بین هشت تا پانزده متر پیشروی خواهد داشت. همه این تلاش ها در شرایطی باید انجام گیرد که دمای هوا در اعماق زمین حدود سی و شش درجه سانتیگراد است و طوبیت به هشتاد و پنج درصد می رسد. بزرگترین خطر اما تکرار بروز تکان های دیگر و ریزش مجدد و بیشتر معدن است. در شیلی اکنون نفس ها در سینه ها حبس شده و مردم اخبار مربوط به عملیات نجات را به طور دایم و بیقت دنبال می کنند.

اما در کنار همبستگی درخشان مردم شیلی برای نجات معدنچیان، مسئله ایمنی معدن این کشور به یک موضوع روز و مهم تبدیل شده است. اکنون روشن شده که این حادثه بر اثر کمبود امکانات ایمنی اتفاق افتاده و در چند سال اخیر درست در همین معدن و باز به دلیل عدم توجه به امکانات ایمنی از سوی کارفرما، تعدادی از معدنچیان کشته و زخمی شدند. حالا فشار بر دولت شیلی - که یک کشور معدن خیز است - برای بهبود شرایط کار در معدن افزایش یافته و دولت این کشور قول داده است تا به اقدامات اساسی در این زمینه دست بزند.

اساساً وضعیت ایمنی و شرایط کار در معدن بسیاری از نقاط جهان، به ویژه در آفریقا، چین، هند، آمریکای لاتین و روسیه آن چنان بد و

ناگوار است که در اغلب این کشورها، معدن به صورت قتلگاهی برای معدن چنان درآمده است. بر اساس برآورد سازمان بین المللی کار، هر ساله دهها هزار سانه در معدن رخ می دهد که به کشته شدن هزاران نفر و زخمی شدن هزاران نفر دیگر می انجامد که بسیاری از آسیب دیدگان، بدون هیچ گونه امکان حمایتی از سوی کارفرمایان، برای همیشه معلول و بی پناه باقی می مانند. تنها در چین بر طبق آمار رسمی حدود سه هزار نفر در سوانح مربوط به کار در معدن جان خود را از دست می دهند که البته بسیاری رقم واقعی را خیلی بیشتر از این می دانند.

یکی از بزرگترین معضلات در این رابطه این است که بسیاری از معدن غیر قانونی و کوچک در جهان وجود دارند که قوانین ایمنی را رعایت نمی کنند و تقریباً هیچ نظارتی بر شرایط کار بر این معدن اعمال نمی شود. سازمان بین المللی کار تخمین می زند که حدود سیزده میلیون نفر در چنین معدنی به کار تا حد بزرگی مشغولند که از این تعداد، حداقل یک میلیون نفر را کودکان تشکیل می دهند.

طرح صاحبان معدن، استخراج غیر قانونی معدن، فساد دولتی و عدم بازرسی های کافی از جمله عوامل بسیار مهمی هستند که معدنچیان را به آسانی آسیب پذیر می سازد. در ایران نیز هر ساله، صد ها نفر در معدن کشور، به دلیل عدم رعایت مسایل ایمنی از سوی کارفرمایان آسیب می بینند که به مرگ و معلول شدن تعدادی از آنان منجر می گردد.

بیانیه مادران پارک لاله ایران (مادران عزادار)

هشدار می دهیم!

جان و سلامتی زندانیان، پس از آزادی همچنان در خطر است!

از آنجایی که اغلب زندانیان آزاد شده به دلیل شکنجه های روحی- روانی- جسمی- جنسی، دچار بیماری های عیدیه ای شده اند که حتی در برخی موارد منجر به مرگ آنان شده است، مادران پارک لاله (مادران عزادار) بر خود واجب دانسته، توجه خانواده های زندانیان را به موارد تاسف آری که تاکنون اتفاق افتاده است جلب نمایند، تا برای بازگشت سلامتی زندانیان آزاد شده به ویژه جوانانی که تجربه کافی از خطرها و آثار شکنجه را ندارند، مساله بازگشت سلامتی جدی گرفته شود.

از اینرو از خانواده های رنج کشیده زندانیان آزاد شده تقاضا میشود در اولین روزهای آزادی عزیزشان، آزمایش ها و کنترل های پزشکی کامل از تمام اعضای بدن به خصوص کلیه ها، کبد، مغز و اعصاب وی را به صورت جدی دنبال کنند تا تجربه به غایت تلخ فاجعه کهریزک (احمد نجاتی کارگر، ۲۲ سال سن که سه روز پس از آزادی به دلیل از بین رفتن کلیه ها به کما میروید و سپس جان میبازد) و موارد مشابه دوباره تکرار نشود. با آرزوی سلامتی برای تمامی عزیزانمان و تاسف فراوان، چند نمونه زیر شایان ذکر است:

- **حسام ترمسی**، جوان ۱۹ ساله که پس از تحمل یکسال حبس به علت بیماری کلیه و کبد و افسردگی شدید در بیمارستان بستری است.
 - **ترگس محمدی**، سخنگوی کانون مدافعان حقوق بشر و مادر دو طفل سه ساله که پس از آزادی از زندان، وضعیت روحی و جسمی اش رو به وخامت است و باید مجدداً در بیمارستان بستری شود.
 - **محبوبه کرمی**، فعال جنبش زنان که به علت بيجرکتی نیمی از بدنش و افسردگی شدید در بیمارستان بستری شده است.
 - **حمزه کرمی** از فرماندهان سابق سپاه پاسداران که به علت شکنجه های جسمی و روحی در زندان اوین هم اکنون در بخش مراقبت های ویژه بیمارستانی بستری است.
- این نمونه ها مثنی است از خروار که بر سر فرزندان ما، آوار شده است. در حالی که شکنجه در قوانین جمهوری اسلامی ایران ممنوع است و زندانی دارای حق و حقوقی قانونیست، اما گاه برای دستیابی به حداقل حقوق قانونی خود مجبور به اعتصاب غذا میشود. همانطور که شاهد بودیم ۱۷ نفر از بهترین های ملت ایران اعتصاب غذایی طولانی را برای ابتدایی ترین حقوق خود تحمل کردند و ما همچنان سخت نگران عواقب اعتصاب غذای عزیزانمان و سلامتی آنان هستیم.
- تاریخ نشان داده است این بیرحمی ها و ظلم ها بی پاسخ نخواهد ماند. ولی ما به عنوان مادر و خانواده زندانی در چنین شرایطی باید به سلامت عزیزانمان توجه کافی داشته باشیم و زمان را از دست ندهیم و تلاش کنیم تا فرزندانمان به سلامتی نسبی دست یابند، چرا که هرگز اثرات شکنجه به طور کامل از بین نخواهد رفت.

مادران پارک لاله (مادران عزادار)

۶ شهریور ۸۹

پرستاران را دریابیم!

دفاع از حقوق پرستاران، دفاع از یک جامعه سالم است!

مازیار واحدی

از جمله گروه های زحمتکش جامعه که مطالبات آنان بی پاسخ مانده پرستاران هستند. سازمان نظام پرستاری در نامه ای سرگشاده خطاب به نمایندگان کمیسیون تلفیق برنامه پنجم توسعه، به مخالفت این کمیسیون با صدور مجوز استخدام پرستاران اعتراض کرد.

تا قبل از سال ۸۶ آمار پرستاران برای هر تخت بیمارستانی در شبانه روز هفت دهم نفر بود. ولی اکنون پس از سه سال و به خاطر تاسیس مراکز درمانی جدید، آمار پرستاران به ۴ تا ۳ دهم نفر رسیده است. این آمار در دنیا برای هر تخت بیمارستانی دو پرستار است. معنای صریح این آمار آن است که پرستاران شاغل در ایران بایستی حداقل ۴ تا ۵ برابر همکاران خود در دیگر کشورها کار کنند. در مراسم روز پرستار امسال احمدی نژاد و بنیال او وزیر بهداشت دولتش اعلام کردند که در طول برنامه پنجم توسعه، ۲۳۰۰۰ پرستار را استخدام خواهند کرد. اما کمیسیون تلفیق به خاطر مخالفت نماینده دولت در کمیسیون با استخدام پرستاران مخالفت کرد و اعلام نمود که دولت بودجه ای برای این منظور در نظر نگرفته است.

این البته اولین بار نیست که مسئولین نظام قولهایی می دهند و یا قوانینی را تصویب می کنند، که در حد حرف باقی می ماند و یا فقط روی کاغذ می آید و احدی در صدد اجرای آن بر نمی آید. در تیر ماه سال ۱۳۸۶ قانون تعرفه گذاری را برای پرستاران تصویب کردند. هر چند که خود این قانون شبیه کارکنرانی کارگران ساختمانی است که به شدیدترین شکلی استثمار می شوند و به همین دلیل شدیداً ضد منافع پرستاران است، ولی نسبت به آنچه اکنون پرستاران با آن مواجه هستند، آنکدی در آمد بیشتر برای آنها حاصل می کرد. سال ۱۳۸۹ به نیمه رسیده و هنوز این قانون به اجرا در نیامده است. قانون دیگری که حدود ۳ سال است که تصویب شده ولی از اجرای آن خبری نیست، طرح ارتقای بهره وری است که در نظر داشتند با اجرای این طرح از ساعت کار پرستاران بکاهند. در همین رابطه مرضیه وحید دستجردی چندی پیش ادعا کرد که وزارت بهداشت وظیفه خود را در مقابل پرستاران انجام خواهد داد و سعی می کند قانون تعرفه گذاری را پس از ۳ سال در شورای عالی تامین اجتماعی مطرح کرده و از سال جاری در چند استان کشور انرا با اجرا در آورند. این در حالیست که هنگام تصویب این قانون قرار بوده حداکثر ظرف سه ماه آئین نامه اجرایی اش توسط وزارت بهداشت و آموزش پزشکی با همکاری وزارت خانه های کار، رفاه، دفاع، پشتیبانی و سازمانهای نظام پزشکی و نظام پرستاری تهیه و به تصویب دولت برسد. و سالی دوبار هم روند اجرای آن به کمیسیون بهداشت و درمان مجلس گزارش شود.

نگاهی کوتاه به همین دو قانون روی زمین مانده کفایت تا روشن کند که مسایل و مشکلات اساسی پرستاران و نظام پرستاری از حاکم بودن نظامی نشات میگیرد که کمترین دغدغه ای نسبت به مطالبات صنفی و معیشتی پرستاران و وضعیت اشتغال آنان به خود راه نمی دهد. به عنوان مثال در قانون تعرفه گذاری با تاکید بر ۴۸ ساعت کار هفتگی، قید شده که مشمولین این ماده اجازه کار بیش از دوازده ساعت متوالی را ندارند و می توانند حداکثر معادل نصف ساعت کار موظف ماهیانه و باتوافق کارفرما، اضافه کار انجام دهند. این قید به معنای آن است که می توان از یک پرستار در هفته ۷۲ ساعت بیگاری کشید، که این فقط از نظر ساعات کار و نه حجم کار انجام شده ۲ برابر دیگر پرستاران در کشورهای دیگر است. در عمل استثمار این بخش از مزد و حقوق بگیران از این هم فراتر می رود. در کشورهای دیگر دو برابر حقوق معمولی بابت ساعت های اضافه کاری پرداخت می کنند. ولی این مبلغ در ایران با احتساب حقوق پایه ۳۰۵ هزار تومان، مبلغی برابر ۱۷۰۰ تومان در ساعت است، یعنی از اضافه کاری یک کارگر ساده که بیش از دو هزار تومان در ساعت است، هم کمتر است.

در حال حاضر در کشور ۱۶۰ هزار پرستار داریم که از این تعداد ۱۰۰ هزار نفرشان شاغل هستند. این در حالیست که به گفته مسئولین رژیم بایستی این تعداد به ۲۵۰ هزار نفر برسد و چنانچه حداقل استاندارد بین المللی را مد نظر قرار دهیم بایستی ۵۰۰ هزار پرستار شاغل داشته باشیم.

نگاه به معضلات پرستاری و پرستاران از دو زاویه، بسیار مهم و حائز اهمیت است. اولاً عدم وجود پرسنل و پرستار مورد نیاز برای ارائه سرویس به بیماران، درصد مرگ و میر در جامعه را بالا برده و در بهترین حالت بیماران، از دریافت خدمات مورد نیاز محروم می شوند. این وضع بنوبه خود سطح سلامت جامعه را بصورت چشمگیری پائین می آورد. ثانیاً هم اکنون بیش از ۴۰ درصد از پرستاران فارغ التحصیل بیکار هستند و این درست در حالی است که سالانه بیش از هفت هزار دانش اموخته پرستاری به خیل این بیکاران اضافه می شوند.

سازمان نظام پرستاری بجای آنکه حامی پرستاران باشد، حامی دولت احمدی نژاد و عامل توجیه سیاست های آن است. این سازمان در مقاطع مختلف سعی داشته که رژیم جمهوری اسلامی را به عنوان مسبب ایجاد مشکلات از زیر ضرب پرستاران خارج کند. از نظر رئیس این سازمان در سال ۱۳۸۵ سازمان مدیریت و برنامه ریزی مانع از اجرای مصوبات مجلس و دولت بود و اکنون کمیسیون تلفیق برنامه باصلاح پنجم توسعه مانع ایجاد کرده است. در حالیکه واقعیت کاملاً برعکس است. جناح های مختلف رژیم اسلامی به عنوان یک مجموعه نه تنها قصد ندارند که مشکلات پرستاران را حل کنند، بلکه وجود همین رژیم باعث بوجود آمدن این مشکلات است. به گفته همین سازمان نظام پرستاری و هم چنین وزیر بهداشت همین دولت، قرار است در طی برنامه پنجم تعداد پرستار نسبت به هر تخت بیمارستانی از ۴ دهم پرستار به یک و نیم پرستار برسد. یعنی تعداد پرستاران از ۱۰۰ هزار به ۴۰۰ هزار نفر برسد. بزبان دیگر در طول ۵ سال بایستی ۳۰۰ هزار نفر یا سالانه ۶۰ هزار نفر استخدام شوند. حال سوال این است که چرا دولت و مجلس اسلامی مجوز استخدام تنها ۲۳ هزار نفر را در عرض ۵ سال صادر کرده اند؟ و تازه این همه مطلب نیست. زیرا دولت برای استخدام همین چهار هزار و پانصد پرستار هم بودجه ای در نظر نگرفته است.

عملکرد تا کنونی رژیم و سازمانهای زرد حامی سیاست های آن نشان داده است که تا زمانی که پرستاران خود بصورت تشکل های مستقل از دولت دست بکار نشده و حقوق حقه خود را طلب نکنند، در بر همین پاشنه خواهد چرخید. علاوه بر این از انجائی که امنیت شغلی این بخش از مزد و حقوق بگیران ارتباط مستقیم و بی واسطه ای با سطح بهداشت و سلامت جامعه دارد، بر دیگر اقشار و طبقات اجتماعی و بویژه سایر مزد و حقوق بگیران است که با حمایت از پرستاران و خواسته های آنان در حقیقت از حقوق خود و حق برخورداری از سلامت دفاع کنند.

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

تلفن، فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان

تلفن 0049 - 69 - 50699530

فاکس 0049 - 69-95219010

public@rahekargar.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

orwi-info@rahekargar.net

سایت خبری راه کارگر

<http://rahekargar.wordpress.com>

وبلاگ خبری راه کارگر

<http://rahekargar-khabari.blogspot.com>

وبلاگ رادیو راه کارگر

<http://rahekargarvoice.wordpress.com.com>

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etihadchap.org

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

اثر تحریم ها می تواند حتی از جنگ مصیبت بارتر باشد!

محمدرضا شالگونی

عقب نشینی از غنی سازی اورانیوم ، نه تنها آسیبی به اقتصاد ایران نمی زند ، بلکه نقداً بهانه های جریان های جنگ طلب در امریکا و اسرائیل را از دست آنها خواهد گرفت. اگر واقعاً انرژی هسته ای صلح آمیز می خواهید ، با عقب نشینی از غنی سازی می توانید آن را به دست بیاورید و تعادل نیرو در سطح جهانی طوری است که امریکا نمی تواند ایران را از حق استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای محروم سازد. شروع سوخت گذاری نیروگاه بوشهر و عدم مخالفت امریکا با آن شاهد زنده این حقیقت است . حقیقت این است که رهبران جمهوری اسلامی بحران هسته ای را فعلاً به نفع خودشان می بینند ، و چندان هم اشتباه نمی کنند: از "برکت" این بحران آنها می توانند فضای سرکوب را راحت از پیش حفظ کنند. اما نباید گذاشت آنها زندگی مردم را چنین ارزان به حراج بگذارند. اکنون وقت آن است که همه جریان های سیاسی پیشرو ، مخالفت با سیاست هسته ای رژیم را یکی از مبرم ترین وظایف خود بنگرند. اکنون وقت آن است که در داخل کشور نیز مخالفت علنی با این سیاست به یکی از خواست های بی واسطه مردم تبدیل شود. نباید گذاشت ایران به روز عراق بیفتد.

۱۶ شهریور ۱۳۸۹ ، ۷ اوت ۲۰۱۰

بقیه : **شیوا نظر آهاری، تلاشی برای زهرچشم گرفتن از نسل امید**

سازمانیابی توده های پائین جامعه، از پیوند مبارزاتی جنبش های گوناگون اجتماعی به شدت هراسان است. حاکمیت اسلامی در تمامی دوران حکومتش تلاش کرده است که با ایجاد تشکل های وابسته به خود در میان کارگران، محلات، زنان، دانشجویان و دانش آموزان، پایه های قدرت خود را در اعماق جامعه استوار نگه دارد. هر نوع تلاش برای ایجاد تشکل های مستقل در میان اردوی کار و زحمت و توده های پائین جامعه با خشونت دستگاه سرکوب روبرو خواهد شد. از این روست که آن ها با بیرحمی تمام، هر نوع تلاش برای پیوند خوردن با اعماق جامعه را سرکوب می کنند زیرا نیک می دانند که وقتی تلاش های این نسل با اعماق پیوند بخورد، به سیل بنیان کنی تبدیل خواهد شد که بساط دستگاه ولایت و حاکمیت دین بر جامعه را در هم خواهد ریخت. شیوا نظر آهاری یک نمونه از این نسل است. نسل امید. ۱۵ شهریور ۱۳۸۹ - ۶ سپتامبر ۲۰۱۰

کشته شدن چهار عضو کومه به دست نیروهای امنیتی

چهارتن از اعضای کومه روز پنجشنبه یازدهم شهریور ماه جاری در درگیری به دست نیروهای سپاه و بسیج کشته شدند. به گزارش منابع خبری کردی، معاون سیاسی و امنیتی استانداری کردستان با تایید این خبر گفته است که چهارتن از اعضای کومه جناح عمر ایلخانی زاده اطراف سنندج توسط نیروهای امنیتی شناسایی شده و در درگیری کشته شده اند. از سال گذشته تا کنون حزب کومه ی کردستان در درگیری های گوناگون بیش از دوازده تن از اعضای خود را از دست داده است. اسامی افراد کشته شده در درگیری روز پنجشنبه **سعدی سنه، امجد شیرزادی، آزاد کامیاران و زاگرس** است که بنابر اطلاع کومه، برای انجام کارهای تبلیغاتی به کردستان اعزام شده بودند. پایگاه مرکزی کومه در اطراف شهر سلیمانیه در کردستان عراق قرار دارد. برگرفته از رهانا

برگزاری مراسم گرامیداشت 22 سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

سال 67 در بند 350 زندان اوین

شامگاه روز جمعه 12 شهریور ماه 1389 مراسم (شبی با خاوران) در گرامیداشت یاد و خاطره زندانیان سیاسی دهه شصت که مورد شکنجه، زندان های طولانی مدت، اعدام و کشتارهای دسته جمعی قرار گرفتند. جدای از هر گونه موضع گیری و تعلقات سیاسی در بند 350 زندان اوین توسط زندانیان سیاسی چپ و حضور دیگر جریانات سیاسی به همراه شعر و سرود خوانی و بیان خاطرات آن دوره توسط بازماندگان زندانیان سیاسی دهه شصت و دیگر زندانیان برگزار شد. در این مراسم ضمن محکوم نمودن کشتار دهه شصت که می توان آن را فاجعه ای انسانی و ملی نام نهاد، صدور احکام سنگین و اعدام برای زندانیان سیاسی بازمانده دهه شصت و دیگر زندانیان که در تداوم و بازتولید جنایات دهه شصت می باشد محکوم شد. مسئولان زندان چنان به وحشت افتاده بودند که هیچ کدام جرأت ورود به بند و جلوگیری از مراسم را نداشتند و مراسم یادبود شهدای جاوید خاوران به طور کامل برگزار گردید.

جمع کثیری از زندانیان سیاسی بند 350 زندان اوین شهریور 1389

شانه های مصیبت دارند ظاهر می شوند. دبروز (دوشنبه ۱۵ شهریور) محسن نفر ، دبیر انجمن کلیه ایران ، در گفتگویی با خبرگزاری ایلنا هشدار داده است که شروع دور جدید تحریم ها می تواند برای بیماران کلیوی مصیبت بار باشد. او می گوید کشور سازنده داروهای مورد نیاز این بیماران از فروش دارو به ایران خوداری کرده و مقامات وزارت بهداشت تاکنون توانسته اند این دارو را فقط در حد بسیار ناچیز ، به صورت اورژانس از کشورهای دیگر تهیه کنند. این درحالی است که روزانه حدود ۲۰ هزار بیمار کلیوی در کشور عمل پیوند کلیه انجام می دهند که تقریباً ۱۰ درصد آنها مجبور به استفاده از این دارو هستند و مصرف نکردن حتی یک نوبت از این دارو موجب می شود بدن ، کلیه پیوندی را پس بزند. معنای هشدار به حد کافی روشن است: اگر نتوانند این داروی مورد نیاز را از کشور دیگری تهیه کنند ، روزانه دو هزار بیمار کلیوی بر سر دوراهی مرگ و زندگی قرار خواهند گرفت ، یعنی سالانه حدود ۷۳۰ هزار نفر! اما واکنش مسئولان مربوطه رژیم در مقابل این خبر وحشتناک ، حتی از خود این خبر وحشتناک تر است: آنها "تنها توصیه کرده اند که بیماران صبور گیرند ، چگونه می توانند صبور باشند؟

برخورد حکومت کنندگان با دورنمای مصیبت های پیش رو حتی از این هم وحشتناک تر است. پنج روز پیش از اعلام این خبر ، یعنی چهارشنبه ۱۰ شهریور ، احمدی نژاد در مصاحبه ای با العالم بار دیگر گفته است "این تحریم ها برای اقتصاد ایران حتماً مثبت است. چون ایران حرکت رو به جلوی خوداتکایی دارد". این نوع حرف ها که اکنون مکرر از زبان حکومت کنندگان می شنویم ، بیش از آن که نشانه بلاهت و نادانی آنها باشد ، بی تفاوتی جنایت کارانه آنها نسبت به زندگی مردم این کشور را نشان می دهد. وقتی رئیس جمهور کشوری ، خطری را که می تواند روزانه دو هزار نفر از مردم آن کشور را تا پای مرگ ببرد ، مثبت می داند ، تردیدی نباید داشت که ما با فاجعه وحشتناکی روبرو هستیم ؛ فاجعه ای بسیار وحشتناک تر از تحریم های مصیبت بار ؛ فاجعه ای وحشتناک تر از هر زمین لرزه و طاعون و سیل و آوار ؛ فاجعه حکومتی که از نابودی مردم کشورش سود می برد! همین چندی پیش که سیل مصیبت بار در کشور همسایه ما پاکستان راه افتاد ، خبری در همه رسانه های بین المللی پیچید و بسیاری را در سراسر جهان حیرت زده کرد: آصف علی زرداری ، رئیس جمهور پاکستان بی تفاوت به سلی که بخش اعظم کشور را فرا گرفته بود و زندگی حدود ۲۰ میلیون پاکستانی را به هم می ریخت و چند میلیون نفر در چنگال گرسنگی و بی خانمانی و شیوع بیماری های واگیر دست و پا می زدند ، حاضر نشد سفر از پیش تعیین شده خود به چند کشور اورپایی را لغو کند و حتی سرکشی به املاک خودش در فرانسه را که با دزدی از مردم فلاکت زده پاکستان خریده است ، فراموش نکرد! کار زرداری نموداری از فاجعه رژیمی را به نمایش می گذاشت که خود از هر سیل و زلزله ای برای مردم پاکستان مصیبت بارتر بوده است. رهبران جمهوری اسلامی با برکت خواندن تحریم ها جای تردیدی باقی نمی گذارند که نسبت به سرنوشت مردم کشورشان حتی از زرداری ها بی اعتناء ترند .

حقیقت این است که دور جدید تحریم ها می تواند برای مردم ایران حتی از جنگ مصیبت بارتر باشد. این تحریم ها ، حتی اگر جنگی درکار نباشد ، می تواند سال ها ادامه یابد. تجربه عراق را فراموش نکنیم. تحریم ۱۲ ساله این کشور بود که حتی پیش از شروع حمله نظامی امریکا (در سال ۲۰۰۳) ، کمر مردم عراق را شکست. گزارش یونیسف در تابستان ۱۹۹۹ (یعنی تازه ۸ سال پس از شروع تحریم) نشان داد که تحریم ها حداقل ۵۰۰ هزار کودک عراقی را به کام مرگ فرستاده است. تازه این آمار فقط ناظر به مرگ و میر کودکان بود ؛ حقیقت این است که تلفات انسانی آن از این رقم بسیار فراتر می رفت. ولی حتی اگر همین رقم را با تلفات مردم عراق در دوره جنگ هشت ساله ایران و عراق (که حدود ۳۰۰ هزار نفر تخمین زده می شود) مقایسه کنیم ، در می یابیم که تحریم می تواند از جنگ مصیبت بارتر باشد ، از جمله به این دلیل که قربانیان آن عموماً از میان غیر نظامیان خواهند بود .

انرژی هسته ای حتی اگر معجزاتی را که رهبران جمهوری اسلامی سفیهانه از آن انتظار دارند ، به بار بیاورد ، باز نمی آرد که زندگی مردم کشور به خاطر آن به خطر انداخته شود. جمهوری اسلامی و امپریالیسم امریکا در یک ائتلاف منفی با همدیگر با زندگی مردم یک کشور ۷۳ میلیونی بازی می کنند. برخلاف ادعا و تبلیغات رسانه های امپریالیستی ، "تحریم هوشمند" وجود خارجی ندارد و مخصوصاً این تحریم ها بیش از رژیم به مردم ایران ضربه می زند. و برخلاف تبلیغات جمهوری اسلامی ،

گزارشی از شرکت فنی مهندسی طرح و بازرسی

در پالایشگاه فاز ۲ اراک

کانون مدافعان حقوق کارگر

مدیریت در جوامع امروز بشری نقش بسیار مهمی دارد و هر روز که می‌گذرد انتخاب بهترین مدیران و شیوه‌های این انتخاب بحث‌های بیشتری را در علوم نظری به خود اختصاص می‌دهد. امروزه انتخاب و برکناری مدیران به شیوه دموکراتیک و با نظر گرفتن آرائ کارکنان یک موسسه یکی از روش‌ها است. مدیریت صنعتی یکی از رشته‌هایی است که ظاهراً در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و سالانه تعدادی کارشناس به جامعه تحویل می‌دهد، اما شیوهی انتخاب مدیران در بسیاری از کشورها و هم چنین در کشور ما، نه تنها به صورت انتخابی نبوده، بلکه در بسیاری موارد این رابطه است که جای هرگونه نظاطه‌ای را می‌گیرد. زیرا که در یک نظام سودمحور امکان شکوفایی استعدادها وجود ندارد. از این رو این فارغ‌التحصیلان رشته‌های مدیریت باید ده‌ها نفر را ببینند تا در یک پروژه استخدام شوند و در جایگاهی قرار گیرند که با تحصیلاتشان هیچ انطباقی ندارد. درحالی که مدیریت صنعتی برای یک نظام پیشرفته‌ی صنعتی بسیار مهم و باارزش است. یک مدیر تحصیلکرده و با دانش توانایی می‌تواند کیفیت تولید را بالا ببرد، ضایعات تولید را به حداقل برساند و در کمترین زمان ممکن بازده بالایی در کار بوجود آورد.

ولی در شرکت‌های بزرگ دولتی و خصوصی، که صنایع، تولیدکننده‌ی صنایع کلیدی و مادر می‌باشند. معیار انتخاب مدیر پروژه تحصیلات دانشگاهی و صلاحیت فنی و توان مدیریتی و نظر کارکنان مطرح نیست. بلکه تنها معیار روابط است. چنین مدیرانی علاوه بر دانش، اکثراً با فرهنگ فرقه گرایی و گاه ایلیاتی در این مسند می‌نشینند. از این رو بیشترین صدمات را به کار پروژه‌ای وارد می‌کنند. ضایعات تولید را به شدت افزایش می‌دهند. کیفیت را اصلاً غیرضروری می‌دانند. زمان کار و دوباره کاری‌ها چندین برابر می‌شوند. در هیچ پروژه صنعتی در ایران نمی‌توانید شرکتی را نشان دهید که بتواند در مدت مقرر شده در قرارداد کار، پروژه را به پایان ببرد. مدت زمان محاسبه شده برای اجرای یک پروژه با توجه به همه‌ی جوانب کار و مسایل احتمالی بازدارنده آن محاسبه گردیده است. ولی در کشور ما، طبیعی‌ترین شکل این است که یک پروژه‌ی یک ساله بیش از سه سال و گاهی بیشتر به درازا بکشد. چندین بار ساخته شده و سپس نقشه‌ها عوض شود و تازه پس از تحویل، کارفرما باید تا راه‌اندازی کارخانه چند سالی خرابکاری شرکت رانت‌خوار را خود، با هزینه‌ی بالایی انجام دهد. علاوه بر این بسیاری، کارفرما و شرکت پیمانکار با کوهی از ضایعات فلزی چون تکه‌های ورق نبشی، پروفیل، و میلگرد و ... روبرو می‌شوند. علاوه بر این، یکی از جدی‌ترین صدمات ناشی از نبود یک مدیر پروژه‌ی کارشناس، ضایعات انسانی است که به دلیل عدم رعایت اصول ایمنی و سودپرستی به شدت بالاست. مرگ در پروژه به صورت یک امر طبیعی و معمولی درآمده است. آنها حتا از قیل مشخص می‌کنند برای پروژه مثلاً ایکس، تا چند حادثه منجر به مرگ عادی و طبیعی است. دست بریده، شکم پاره شده و چشم گور شده جزو مسایل عادی و روزمره می‌باشند. (۱)

در پالایشگاه اراک فاز ۲ شرکت‌های دست دوم زیادی مشغول به کارند. این شرکت‌ها با هوشیاری از استخدام کارگران نسل دوم کارگران که بجز کارشان سرمایه‌ای ندارند خوداری می‌کنند. در عوض نوجوانان چوپان وابسته به ایل بختیاری یا ایل قشغالی را به کار می‌گیرند. فامیل‌های دور و نزدیکشان را به پروژه دعوت می‌کنند. این نیروی جدید کارگرانی که ریشه در دامداری و کشاورزی دارند، بسیار باهوش و مقاوم هستند از این رو از نظر فنی به سرعت به یک کارگر فنی قابل اعتماد تبدیل می‌شوند. به دلیل فقر شدید در ایل‌ها و روستاها، پروژه‌ای که سه وعده غذا می‌دهد، برای این مردم فقیر یک موهبت الهی است. به هم دیگر خیر می‌دهند:

بباید که در پروژه غذا می‌دهند، حتا بعضی از روزها نوشابه هم می‌دهند!!!! آنها ماه‌ها کار بدون حقوق را می‌پذیرند و می‌گویند اشکال ندارد یک پس‌انداز است!!! کار کردن بدون دریافت مزد ماهانه برایشان کاملاً امری عادی است. خیالشان درمورد خانواده‌شان راحت است زیرا آنها با یکی دو بز و میش یا یک گاو در روستا لقمه‌ی محقری به دست می‌آورند و خودشان هم که ظاهراً سه وعده غذا میل می‌کنند. این شرایط برای کارگر نسل اولی یک ایده‌آل است، البته در قیاس با زندگی روستایی‌شان. و تلاش کارگران نسل دو برای به حرکت در آوردن این نسل اولی‌ها و گرفتن حق‌شان، به جایی نمی‌رسد. در شرکت طرح و بازرسی، اعتصاب کارگران برای دریافت حقوق، قبل از شروع شکست می‌خورد، چون یکی از کارگران نسل اولی لیست کارگرانی را که دعوت به اعتصاب می‌کنند به مدیر پروژه می‌دهد و ایشان هم با مجوز بند"ز" همه‌ی آنها را اخراج می‌کند. واعتصاب شکل نگرفته در هم فرو می‌ریزد.

ده مرداد ماه، کارگران این شرکت که از پرداخت نشدن حقوق‌شان به تنگ آمده بودند، دست به اعتصاب زدند و بعد به نزد کارفرما رفتند. این حرکت باعث شد

پیمانکار حاضر شود حقوق فروردین ماه را پرداخت کند. در این میان پیمانکار از کارگری شکایت کرد که ایشان باعث اعتصاب بوده، در حالی که اعتصاب خودجوش و خودبه خودی بود. به هر حال وضع پیمانکار و کار در ابهام است.

شرکت طرح و بازرسی مانند بقیه شرکت‌ها قبل از شروع کار، بیست درصد از کل قرارداد فی مابین را تحت عنوان پیش‌پرداخت دریافت می‌کند تا از نظر مالی قدرت تجهیز کارگاه را داشته باشد. ولی مدیران پروژه‌ها تجهیز کارگاه را به دو قسمت عمده و غیر عمده تقسیم می‌کنند. بخش عمده شامل خرید یا حمل ابزار و وسایل فنی کار و ایجاد کارگاه ساخت و ... بخش غیر عمده که به نفع جیب پیمانکار حذف می‌شود عبارتند از: ایجاد خوابگاه‌های مناسب، ایجاد سالن غذاخوری برای کارگران، خرید وسایل ایمنی، کمر بند ایمنی، کفش ایمنی، و لباس کار مناسب با نوع کار کارگر و ... سه وعده غذای گرم و کافی برای نیروی کار. پول همه‌ی این عملیات ضروری و حیاتی به جای خرج در کارگاه برای خانواده‌ی محترم مدیر به آن سوی آب فرستاده می‌شود. آخر اکثر قاطع این مدیران رابطه‌ای، خانه و زندگی‌شان در امریکا و کانادا است. ایران برای سرمایه‌داران فقط یک لقمه‌ی چرب است که دست به دست می‌شود تا به کلی تهی گردد. ولی آنچه آقای مدیر پروژه به عنوان خوابگاه به کارگران تحویل داده، در عمل چند چهاردیواری بلوکی با ابعاد ۳ در ۴ متر است که در زمستان سرد است و تابستان گرم. در این فضای تنگ و بدون امکانات، ده الی ۱۵ کارگر زندگی می‌کنند که به طورت کتابی می‌خوانند و یا در حقیقت در هم دیگر می‌لولند. از لباس کار خبری نیست. در حالی که اکثر شرکت‌های پیمانکاری هر ۶ ماه یک لباس کار به کارگر می‌دهند اما مدیر پروژه بسیار ارجمند آن را غیرضروری می‌داند. باید از مدیر پروژه شرکت فنی مهندسی طرح و بازرسی(در اراک) سوال شود بیش از یک سال و اندی در حال کار هستید پول لباس حداقل ۴۰۰ کارگر کجا هزینه شده؟ این طرف آب یا آن طرف آب؟ آیا سهامداران این شرکت از این وضعیت با اطلاع هستند؟ کیفیت غذا به قدری نامناسب است که کارگرانی که مدت این یک سال در این شرکت کار کرده‌اند وضعیت سلامتی‌شان در خطر است. مثلاً یکی از افراد کنترل کیفی به نام آقای عزیزی از ارتفاع یک متر و ۵۰ سانتی متری زمین خورد و در برخورد با یک لوله در سه نقطه پا و زانویش شکست و اینک با پایي که از لگن تا مچ در گچ می‌باشد با کودکش در ایذه بی‌پولی را روز شماری می‌کند. نمونه‌ی دوم آقای حسین کوچکی کارگر این شرکت در اثر افتادن از داربست با ارتفاع دو متری بازویش شکست. ایشان هم از دایره‌ی کار اجباراً خارج شدند. مورد سوم آقای سلحشور کارگر فنی لوله کش در اثر خستگی و فشار کار و غذای غیرکافی و کم دچار ضعف شده بود و با یک اشتباه دو انگشت دستشان قطع شد. نمونه چهارم آقای بلیوند در اثر سقوط دچار کوفتگی شدید صورت و شکستگی بینی شدند و این بخشی از ضایعات انسانی سود طلبی‌های کاندفرما مدیران کذائی است.

آقای مدیر پروژه برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها از جان کارگران ماهی می‌گذارد. شش ماه قبل حدود دو ماه قبل از عید نوروز به جای استخدام دو کارگر داربست ماهر، دو کارگر ساده با حداقل حقوق را استخدام کردند و از آنها خواستند کار داربست‌بندی را شروع کنند. آن دو بیچاره که از بیکاری حاضر بودند هر کاری را انجام دهند، در زمینه‌ای شروع به کار کردند که هیچ اطلاع فنی از آن نداشتند. در روز اول کار، هر دو از ارتفاع بالا سقوط کردند و هر دو دچار خونریزی مغزی شده و در حال اغما فرو رفتند. چند کارگر محلی به مدیر پروژه اعتراض کردند که این کارگران ساده بودند چرا آن را به ارتفاع آن هم روی داربست فرستاده است. ایشان هم با کمک بند"ز" سردار سازندگی آن کارگران را همان روز اخراج کرد. با توجه به این که در مورخه 24 تیر ماه ماه پنجمی بود که کارگران حقوق دریافت نکرده بودند، به اخراجی هم به جای پول چک 6 ماه بعد را دادند!!

از سوی دیگر با ابتکار این مدیر پروژه، حقوق یک کارگر ساده نسبت به شرکت‌های دیگر ایرانی که در این پروژه مشغول به کار هستند، ماهانه ۸۰ هزار تومان کمتر است. کارفرمای محترم هم که فقط به فکر تولید بنزین است و چشمانش را بسته است.

ابتکارات خلاقانه‌ی این مدیران پروژه در مدیریت صنعتی، عدم استخدام کارگران فنی و ماهر است تا باسود بیشتر و ارمغان مرگ برای کارگران ساده روستایی جیب خودشان را پرکنند. برای کارگرانی که به تازگی از چوپانی و بیابان‌گردی گام به زندگی کارگری گذارده است رعایت حقوق اولیه کارگری چندان مانوس نیست و باید چندین مرگ و نقص عضو را تجربه کند تا به حقوق اولیه کار آگاه شود و کارفرمای سودپرست هم حداکثر استفاده را از این ناآگاهی می‌برد تا با گرفتن جان آنها به سودهای افسانه‌ای برسد و مسئولینی هم که تنها به فکر موقعیت خود در این آشفته بازارند چشم خود را بر این همه ظلم و ستم می‌بندند. مرداد ۸۹

زیرنویس:

نمونه‌ی دیگر: ابازی سخنگوی شهرداری تهران در پاسخ به سوالی درباره کشته شدن یکی از کارگران تونل توحید نیز گفت: در حادثه فرونشست خیابان نواب یک کارگر کشته شدو در مسیر اجرای هر طرح عمرانی بروز چنین اتفاقاتی اجتناب ناپذیر است.(آفتاب نیوز، ۱۱ بهمن ۸۸)

ده شهریور ۸۹ در ۲۲ سالگی کشتار ۶۷، یاد یاران گرامی باد!

امروز دهم شهریور ۸۹ است. هر ساله خانواده های اعدامیان در چنین روزی به خاوران می روند. این تجمع برای گرامی داشت یاد یارانی است که طی کشتار تابستان ۶۰ و ۶۷ که زیرتلی از خاک خاوران آرمیدند. امسال در روز جمعه ۵ شهریور گذشته، خانواده ها با فراری از پیش توافق شده از ابتدای صبح راهی خاوران می شوند. شوق خانواده در تجمع سالی دو بار در خاوران طی سال های اخیر با همراهی جوانان دختر و پسر و دانشجویان پاسخ می گیرد. جوانان با تجمع خود در خاک خاوران، با تلاشی بی وقفه صدای این اعتراض را به گوش جهانیان برسانند. اما امسال همچون سال گذشته حکومتگران مانع تراشیدند و راه ورود دهها و صد ها تن از مادران - پدران - همسران - دختران و پسران جوان یاران زیر خاک را در کنار دیگر اعضاء فامیل آنان، دانشجویان و روشنفکران آزادیخواه را سد کردند.

به گزارش خانواده ها از ایران؛ نیروهای امنیتی از ابتدای صبح روزجمعه ۵ شهریور، مسپورود به خاوران را مسدود کردند و اتومبیل های عازم آرامگاه جانبختگان راه آزادی را متوقف کرده و ضمن برخورد های تند و بی احترامی به سر نشینان اتومبیل ها، آن ها را محبوسه بازگشت می کردند. تعدادی از جوانان در برابر چشمان مادر بزرگ ها، پدر بزرگ ها، توسط نیروهای امنیتی به پائین کشیده شده و دستگیر شدند. بر پایه گزارش در یافتی و به نقل از شاهدان عینی در نقطه دیگری تعداد ۵ دختر جوان و یک مرد مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. تعداد نیروهای انتظامی و لباس شخصی به صدها نفر می رسید. پاسداران حکومت خون و جنون با دو جرتقیل مسیر را سد کرده بودند تا راه پیروی اتومبیل را با ببندند. جدا از این در طی مسیر، نیزه ها خودروی نیروی انتظامی و مامورین وزارت اطلاعات پارک شده بود. باید گفت: هنوز از مشخصات بازداشت شده گان اطلاعی دقیقی در دست نیست.

گزارش تکمیلی زیر توسط یکی از کسانی که قصد شرکت در مراسم بیست و دومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ را داشت تهیه و در سطح سایت ها و وبلاگ ها بازتاب یافته است: از درب قبرستان ارامنه که بیرون میایی به سمت مامازند" انتهای دیوار قبرستان خیابان بلندی است که از سمت راست به دیوار قبرستان ختم میشود و از سمت چپ کارخانه ها و کارگاه های فراوانی به چشم میخورد. در ابتدای خیابان محوطه باز و وسیعی است که با ماشینهای امنیتی و انتظامی و بشکه های قیر مسدود شده است. کنار بشکه های قیر نیز تعداد ۲ جرتقیل پارک شده. همان جرتقیل هایی که این دژخیمان از آنها برای به دار آویختن هموطنانمان استفاده می کنند. تمام فضای اطراف خاوران مملو از ماموران نیروی امنیتی و لباس شخصی ها است. روی پل هوایی شخصی در حال فیلمبرداری است. تعداد ۲ نفر دیگر هم در محوطه باز هستند که از چهره مردم فیلمبرداری می کنند. این ۳ نفر از مامورین وزارت اطلاعات هستند و با دوربین تمام حرکات کسانی که قصد ورود به قبرستان را دارند زیر نظر گرفتند. در انتها الیه این فضای باز "یک ماشین ون با شیشه های کاملاً دودی پارک کرده است. این ماشین مخصوص دستگیر شدگان است که در حال پر کردن فرمهای بازجویی اند. سوالاتشان از این قبیلی باشد: ما هواره دارید؟/ خارج از کشور فامیل یا اشنایی دارید؟/ تا به حال زندان رفتید؟/ امیمل دارید؟/ مشخصات کامل: نام، نام خانوادگی، / شماره شناسنامه، / کد ملی، / شغل، / ادرس کامل منزل، / ادرس کامل محل کار، / مشخصات همسر، / شماره تلفن پدر، / شماره تلفن مادر، / شماره تلفن همسر...

با تماس گرفتن شماره های فوق به صحت گفته ها پی می بردند. درون ون تعداد ۳ دختر جوان حدود ۲۰ تا ۲۵ ساله بودند که ظاهراً جرمشان عکاسی از سد امنیتی بوده. تعداد ۲ دختر دیگر هم به همین جرم در محوطه بودند که یکی از ماموران از آنها خواست به پشت اتوبوسی که اواسط محوطه بود "بروند. با مقاومت آنها که روبرو شد "مامورین با خشونت دستشان را گرفتند و پشت اتوبوس بردند. تمام ماشینهای افرادی که قصد رفتن به سر مزار عزیزانشان را داشتند، آنها را می گشتند. افراد پیاده هم بازرسی بدنی می شدند و بعد از سوال جواب ها و پر کردن فرمهای مشکور "گوشی و دوربینهای آنها توقیف و به گارازی با درب سفید که در ابتدای خیابان برای چک کردن گوشیها و رمهای موجود در آنها انتخاب شده بود "برده می شد. در صورت عدم عکسبرداری گوشی و رمها توقیف و شخص را تا سر خیابان مشایعت می کردند. تا سر خیابانی که تا سینه کش کوه امتداد داشت و پیروید از ماموران امنیتی. او اخر خیابان حجم وسیعی از ماشینهای امنیتی به رنگ سبز با مامورانی که یونیفرم به تن داشتند به شکل مردابی دیده می شد به ظاهر سر سبز "تا مبارزین و آزادی خواهانی که قصد حضور بر سر مزار عزیزانشان را دارند ببلعد طبق معمول ماموران امنیتی با باتونهایی که در دست داشتند "ایجاد رعب و وحشت می کردند و از تجمع خانواده هایی که قصد داشتند مسالمت آمیز برای ادای احترام به سر مزار عزیزانشان بروند "جلوگیری میکردند. عزیزانی که در دهه شصت، در کشتار ۶۰ و در تابستان خونین ۶۷ یعنی ۲۲ سال پیش به دست همین دژخیمان به خاک و خون کشیده شده اند.

درده شهریوری دیگر یاد همه آن عزیزان را گرامی می داریم و تهاجم وحشیانه نیروهای امنیتی به تجمع خانواده ها را قویا محکوم می کنیم و آزادی همه دستگیر شده گان را خواستاریم ..

آنان که می گویند سوسیالیست ها کور جنس هستند، کور بشرند!

فریبرز رئیس دانا،

دکتر فریبرز رئیس دانا، اقتصاددان و پژوهشگر مسائل اجتماعی، عضو کانون نویسندگان ایران و از همراهان فعالین کارگری و زنان است. وی از اولین امضا کنندگان و حامیان کمپین یک میلیون امضا هم هست، بعد از گذشت چهارسال از آغاز به کار کمپین یک میلیون امضا دوباره از او درباره کمپین و مسائل اجتماعی مرتبط با آن پرسیده ایم. این گفتگو را در ادامه می خوانید.

سوال: چهار سال از شروع کار کمپین یک میلیون امضا می گذرد. شما به عنوان اولین حامیان و امضا کنندگان کمپین پس از این سال ها، این حرکت را چگونه ارزیابی می کنید؟

رئیس دانا: کمپین در شروع به جا و لازم متولد شد. شماری از زنان که برای دست یابی به حقوق زن و رفع تبعیض، از یک نقطه شروع کردند و اتفاقاً از جایی شروع کردند، که خیلی ها به عنوان نقطه آغاز با آن موافق بودند. بعضی هم فکر می کردند اول و آخر کار همین است. برخی دیگر معتقد بودند، کمپین مسیر درستی است برای ارتقا یافتن و رسیدن به ریشه های مسائل مربوط به زنان. عده ای هم می گفتند باید از فرصت های به دست آمده بهره جست. این وارد کارزار شدن در ذات و سرشت خود به جا بود و من، خود نیز یکی از امضا کنندگان اول بیانیه مربوط به کمپین بودم. گمان می کردم موجی شروع شده و از ما هم درخواست یاری شده و من هم باید مشارکت کنم. بودند کسانی که از همان ابتدا شروع به ذهن خوانی و ردیابی کردن فکرها و آیه نازل کردن از کتاب کاپیتال و از آن که بالاتر از مارکس و انگلس می دانستند، از منصور احمدی می گفتند و معتقد بودند نباید کاری کرد چون همکاری با این کمپین آینده خطرناکی دارد. و کسانی دیگر را به یاد می آورم چون ناصر زرافشان، شیرین عابدی و نرگس محمدی را که از کمپین دفاع می کردند. و نیز کسانی را به خاطر دارم که در تجمع شروع کار کمپین در شهرک غرب از حضور ما در آن جمع ابراز ناراحتی می کردند، مثل خانم نوشین احمدی خراسانی که معتقد بود حضور ما فضا را سنگین و سیاسی می کند. تعدادی هم آمدند و بیانیه آوردند که تا جهان خالی از طبقه ستم کش نشود و طبقه کارگر به پیروزی یک دست و گلستان جهانی نرسد، این جور کارها بی فایده است. با تمام این ها کمپین نقطه شروع خوبی داشت به خصوص که مردان هم در آن حضور فعال داشتند. حرکت های کمپین به خصوص جمع آوری امضا با روش چهره به چهره، در آن مقطع خیلی قابل قبول بود. ماشین جمع آوری امضا تا جایی که من می دانم تا ۱۰۰ هزار تا روان و راحت حرکت کرد اما بعد از شروع فشار ها از جانب دولت، سرعت حرکت را گرفت. اما تنها این فشارها نبود. طور دیگری نیز این ماشین فرسوده شد و آن هم اشکال در رهبری کمپین بود. کسانی که به تدریج از فکر اولیه کمپین به در آمدند. یک جور محافظه کاری و سلیقه و منش فردی شکل گرفت. دلیل دیگر این بود که به بهانه آن که ما کمپین حقوق زنان هستیم، شروع کردند به طرد چهره ها و شخصیت های آزادی خواه و و رادیکال. این همان و از بین رفتن سرمایه ها و نیروهایی که قدرت سازماندهی و ماندن در گل و لای و برف و یخ را داشتند، همان.

سوال: چگونه کسانی که شما آنان را رهبران کمپین می دانید، این نیروها را طرد کردند؟

رئیس دانا: تعدادی از افراد محافظه کار که مسأله شان خط و ربط های حقوقی جریان بود. مثل حق طلاق یا ارث و دیه برابر. این خواست ها برایشان اساس بود و نه تاکتیک. از نمونه های آن می توانم به رفتن پیش آقای صناعی، پیغام دادن به دفتر آقای منتظری و یا دیدار از خانواده آقای هاشمی رفسنجانی را نام ببرم. حرکتی که راه پیدا کرد به کسی که خود از پایه گذاران اصلی ترین نظام ها سرکوب و فشار و خفقان است. این محافظه کاری دیگر یک روش ساده نیست. این تا مغز استخوان آن جریان نفوذ دارد. البته هزینه ای هم که این افراد به طور مشخص پرداخت کردند، هزینه ترس بود. اتفاقاً اگر این افراد آن قدر هم محافظه کار نبودند، آن هزینه را پرداخت نمی کردند. همه این ها باعث شد که کسانی که از منصور حکمت حرف می زدند، ما را تمسخر کنند که دیدید عاقبت کارتان به کجا رسید. البته ناگفته نماند که اگر به دست آن ها بود همین کمپین هم راه نمی افتاد. چرا که کمپین بود که افراد را عادت داد به ساختن شبکه. و دستاوردهای مثبت آن تا به امروز ادامه دارد. کمپین بسیاری را رشد داد که پیرامون خواست های خود به کنکاش اجتماعی بپردازند. ولی در جمع جبری آن در دو سال اخیر کمپین فروکش کرد. رفتن دوست خوب سیمین بهبهانی و خانم های دیگر به جلوی مجلس که رفتاری توهین آمیز در مقابلش شد، فرزند همین عملکردها بود که خانم آلیا هرچه ناسزا بلد بود، نثار این عزیزان کرد. و زنان این جنبش دست به دامن این جنس افراد شده

بودند. دست به دامن افرادی که معتقد بودند اصلا ارث دو برابر مرد، حرف قرآن است و خودشان می خواستند که بروند برای شوهرانشان زن دوم بگیرند.

سوال : شما از رهبران کمپین گفتید. همان طور که شما، خود نیز از اولین امضا کنندگان بیانیه کمپین بودید، به خوبی می دانید؛ که ما در کمپین افرادی با نام رهبر نداشتیم و نداریم. توافق ما از ابتدا مبتنی بر کارگروهی و گردش مسئولیت بین افراد امضا کننده و فعالان این حرکت بوده و همواره سعی شده بر اساس اسناد اولیه کمپین، در طول این سال ها عمل شود. آیا شما تفکیکی بین فعالیت های فردی اعضای کمپین که می توانستند فعال در حوزه های دیگر هم باشند، با نمایندگان کمپین که نظر تمام اعضا را داشتند؛ قائل هستید؟

رنیس دانا : عقل سلیم حکم می کند که وقتی شما این سوال را می کنید، من این تفکیک را قائل شوم. چرا که پس ذهن شما که می شناسمتان، این تمیز وجود دارد. اما در صحنه سیاست و اجتماع تنها نیت ها نیستند، که حکم می کنند، بلکه کنش ها عمل می کنند. ما اهل پراکسیس هستیم. من ندیدم بیانیه ای از جانب کمپین بیاید و محکوم کند، رفتن تظلم به ظالم را جلوی مجلس؛ که بنیان گذار قانون قصاص است. از همان جاست که سکینه محمدی می آید. آیا ما باید آزادی را از کسانی بجوییم که به خاطر همین آزادی در بنامند کردند؟ به هر حال یک جریان اگر شکل اجتماعی و خواست اجتماعی گرفته، تبلور آن را باید در جامعه ببینیم. مثل خواست گسترده زنان. من در فقیرترین محله های این شهر کار می کنم و نمی بینم که این جنبش چنان نفوذی در آن سطح جامعه کرده باشد. لایه های بالایی هم که وابسته به حاکمیت هستند و یا اصلا دنبال این خواست ها نیستند. مگر آنان که بعد از انتخابات 88 جدا شدند. مثل زهرا رهنورد. می مانند عده دیگری که مطالبات زنان را در سطحی دیگر جست و جو می کنند که بی شک یک مدیریت و رهبری بر آن حاکم است. مثل تیم استقلال که می تواند بگوید من رهبر ندارم. در تیم افرادی می آیند و می روند و ما همه رهبر هستیم. ولی آیا واقعا این گونه است؟ تأثیرگذاری در جامعه بدون تشکل و مدیریت امکان ندارد. لازم نیست تفکر ما از رهبری همان رهبری حزب دموکرات یا چریکی و... باشد. ما باید جور دیگری به رهبری نگاه کنیم. به هر حال تفکری در کمپین حاکم است. این طور نیست که در کمپین هر کس کار خودش را بکند و بعد دیگران بگویند، آن که بد بود ما نبودیم و ما در بخش خویش کار کردیم. نتیجه رسانه ای و انعکاس اجتماعی آن بخش بد آن بود. چرا که آن خوب ها بیانیه ندادند و نگفتند که ما چگونه ایم. تراز کمپین در این دو سال به نظر بنده، منفی بوده است. نه تنها در کمپین بلکه در کل جنبش زنان این رویکرد، جدی است. بسیاری از فعالان که گفتند ما سیاسی نیستیم، امروز با زهرا رهنورد سالگرد می گیرند. سیاست آن زمانی خوب است که از بخش های قدرت باشد؛ و بد است آن زمان که با فقرا و طبقه کارگر باشد؟

چرا باید هر چه بورژوازی در میز ما گذاشت بپذیریم؟ بورژوازی با بحران اخلاقی و جنسی روبه رو شده و گذاشته روی میز ما و گفته تو حش کن. حل مسائل زنان بدون پرداختن به ریشه ها در دیگاه فمینیستی امروز رسیدن به جایگاه کاندیدز ارایس است. در حالیکه در دیگاه سوسیالیستی، جنایت است دفاع از زن، اگر تاجر باشد، مگر خوشایند است؛ ولی آن کارگری که 6 بچه گرسنه دارد و کولر ندارد و با زنش نمی تواند ارتباطی داشته باشد خائن است و مردسالار؛ سرمایه داری نمی گذارد ما به ریشه های اصلی خواست های زنان برسیم. اما باز هم تکرار می کنم اصل حرکت اجتماعی کمپین خوب بوده و الان زمانی است که بتوانیم دامنه و لنگار این جریان را جمع کنیم. دنیای امروز رهبری تک پاخته ای بر نمی تابد. ولی نظام رهبری وجود دارد. جامعه ای که می گوید دولت ندارم اتفاقا دولت بسیار گردن کلفت و سرکوب گری از درونش بیرون می آید.

سوال : برخی از فعالان کارگری معتقدند مطالبات کمپین یک میلیون امضا حداقلی است و خواست های زنان کارگر را شامل نمی شود. نظر شما چیست و مطالبات زنان کارگر چه افتراق و اشتراکی با دیگر زنان جامعه دارد؟

رنیس دانا : این دیگر لوس بازی های فعالان کارگری است. 35 سال است که حزب کمونیست کارگری در آن طرف مرزها نشسته و حالا درباره حلودر موضع گرفته است و گفته پسرش حلودر دوست ندارد و نمی تواند فارسی حرف بزند و میهن هم چیز بدی است و باید جهان وطن بود. من نمی دانم چرا نمی رود برای نیجریه مبارزه کند. این آدم، خود را نماینده طبقه کارگر می داند. دور و بر ما این افراد زیاد هستند. یا این که عده ای می گفتند که وقتی شما از فلسطین در مقابل اسرائیل دفاع می کنید، از یک سرمایه داری در مقابل سرمایه داری دیگر دفاع می کنید. این چه حرفی است، که از خرده پا در برابر زور و قدرت دفاع نکنیم. وقتی به زنان توهین می شود، اعدام می شوند، سنگسار می شوند، آزادی انتخاب همسر ندارند، تنها 5% از پست های مدیریتی را دارند؛ پدیده انسانی است که به خطر افتاده است. اما من به عنوان یک سوسیالیست و فعال کارگری زاویه دید خود را مطرح می کنم و با دید خود در کمپین می آیم. اشکال آن جاست که با زاویه دید من، کسانی که آنان را رهبران کمپین می دانم؛ مخالفت کرده اند و ما را کنار گذاشته و در مقابل کار انجام شده قرار داده اند. این طبیعی است که هر جریان اجتماعی که پا می گیرد، باید مطالبات بیکاران و زنان خانواده های بیکار و زنان کارگر و ... را در شعارهای خود قرار دهد.

گمان من این بود که این نقطه شروع است و قرار است ما به دستاوردهای بزرگ تر و ریشه ای تر و عمیق تری برسیم. نه آن که از قدرت پناه بجوییم. امید من این بود که در طول راه ما به سمتی برویم که تنها رضایت زنان مرفه و روشنفکر وابسته به تفکر نئولیبرالی جبران نشود. بلکه مسائل را در سطح مردم بیاورد، که نشد. من نمی دانم که چه تعصبی به نام کمپین یک میلیون امضا وجود دارد. کمپین امروز و در این مقطع تاریخی باید نامی بر خود بگذارد، که هیچ رسانه ای متعلق به سرمایه داری جهانی نتواند و نخواهد که از آن اسم بهره ای ببرد. کمپین باید مسیر جدیدی را آغاز کند با حرف های تازه و با سازماندهی دیگری.

سوال : بسیار شنیده ام که گفته می شود در فعالان کارگری و فعالان چپ رویکرد جنسیتی بسیار کم رنگ است. گاهی نیز فراتر از آن، عده ای می گویند متفکران چپ و فعالان کارگری کورجنس هستند و معتقدند آن هنگام که ما جامعه ای سوسیالیستی داشته باشیم، برابری و عدالت برای همه است و نیازی به پرداختن مجزا به مسائل زنان وجود ندارد. رویکرد شما چگونه است؟

رنیس دانا : اولاً که جامعه سوسیالیستی فردا شکل نمی گیرد و تازه زمانی هم که جامعه سوسیالیستی محرز شد، تازه اول گرفتاری و شروع کار است. باید تازه در خصوص حقوق زنان فعالیت های ویژه کنیم. در خصوص فرهنگ ها، دین ها و باورهای مردم باید کار ویژه کرد. ساختن جامعه سوسیالیستی، مسیری طولانی دارد و تنها جا به جایی دولت نیست. اما این که بعضی معتقدند سوسیالیست ها کور جنس هستند جویاش این است که شما کور کارید. کار کارگر را نمی بیند. کدام یک روز از زنان کارگر، کدام یک روز از عالیه اقدام دوست به خاطر کارگر بودنش دفاع شده.

آن هابی که این اتهام را به چپ ها می زنند، کور انسان و کورپوشند. آن ها می خواهند بازار گرمی کنند و بعد از ایران بروند و به آمریکا پناه ببرند. مگر نه این است که خواست های زنان از بلشویسم و انقلاب اکتر بیرون آمد؛ من انکار نمی کنم که در دل جامعه سرمایه داری روز جهانی کارگر شکل گرفت ولی روز جهانی زن هم از دل همین جامعه متولد شد. ولی از قبل کارگران و زنان زحمت کش و نه زنان اتاق نشیمن. از روزالوکزامبورگ به ارمان آمد. حزب توده با تمام ایرادات، پایه گذار جنبش کارگری زنان بود. زنان توده ای در مینینگ حزب، پستان های خود را بیرون آوردند و به نوزادان خود شیر می دادند. این ها همه در تفکر چپ است که زنان می توانستند حق خود را در مبارزات سیاسی و در کنار رفقای دیگر خود مطالبه کنند. در عین این که زن بودند و مادر بودند. مرضیه اسکویی رویکرد جنسیتی نداشت؛ یا اشرف دهقان کور جنس بود؛ یا تمام زنانی که در جنبش های چریکی و در سازمان مجاهدین خلق در روزهای نخست کار خود، یا زنانی که در راه آرمان خود جان دادند؛ همه این ها جامعه سوسیالیستی می خواستند و کور جنس هم نبودند. سوسیالیست ها پیام آور آزادی و برابری زنان هستند. اما من دفاع از هم جنس گرایی و آش رشته افطاری را بر نمی تابم.

سوال : شما به عنوان اقتصاد دان، عضو کانون نویسندگان ایران، فعال کارگری و از حامیان و امضا کنندگان اولیه بیانیه کمپین یک میلیون امضا، فکر می کنید حمایت و تعامل و ارتباط جنبش های اجتماعی با یکدیگر چه اندازه می تواند موثر باشد؟

رنیس دانا : به عنوان سوسیالیست من از زنان هم، از محیط زیست، از حقوق زنان در کمپین و از سیاست گریزترین افراد - بهایی ها- دفاع کردم. در حالی که برخی از همین فعالان جنبش زنان را می بینم، که امضایشان پای یکی از بیانیه های دفاع از حقوق انسان ها، دفاع از محیط زیست و ... نیست. به این بهانه که ما سیاسی نیستیم. آن وقت پای منبر قدرت نشسته و پناه می جویند. آیا فعالان جنبش زنان حاضرند، امضاهایی که سوسیالیست ها پای بیانیه کمپین کردند را برای سوسیالیست ها کنند. حاضر بودند برای صفرخان قهرمانی گل بیاورند بر مزارش؛ یا عمویی که بیمار شد، آیا کسی از کمپین ابراز تأسف کرد؛ ما ممکن است فراموشی بگیریم، اما تاریخ فراموشی نمی گیرد. بهار هدايت، شیوا نظراهارى، عالیه اقدام دوست برای آزادی به بند کشیده شدند. ما در دفاع از آزادی این زنان کوتاه نمی آیم. اما ما درباره آزادی با بحث و گفت و گو داریم و تا قیام قیامت هم از هر کسی دفاع نمی کنیم. من ارتباط جنبش ها با یکدیگر را مثبت می بینم تا آن جایی که در راستای خواست های مترقی و شناخته شده که بحث مبهمی هم نیست، باشد. برایم قابل قبول است تا آن جا که برای برابری حقوق زنان کار می کند. ولی افراطی گرایی خیال پرورانه و دروغین که هل دادن به سمت قدرت و دستگاه های امنیتی را حاصل می کند، نمی پذیرم. چراکه به سکتاریسم و نفاق افکنی می انجامد.

سوال : اعتراضات خیابانی بعد از انتخابات 1388، چه پیامد و تأثیری بر جنبش های اجتماعی داشت؟

رنیس دانا : باید معکوس سوال را مطرح کنیم. حضور و وجود شبکه های موجود در اجتماع، گروه ها و سازمان های آشنا و ناآشنا، تشکل های صنفی، پرستاران و معلم ها، و مردمی که به نظر بنده عمدتاً از طبقات مرفه و نیمه مرفه و متوسط شهری بودند، همه نیروهایی بودند که به خیابان آمدند. اما در عین حال خروش ناگهانی این تظاهرات خیابانی و جمع نشدن آن و حضور گسترده نیروهای امنیتی و سرکوب و مهار، یأس و ناامیدی فزاینده ای را به بار آورد. شوکه شدن نیروهای امنیتی و اطلاعاتی، سرکوب را زیاد کرد و موج مهاجرت فعالان و توده مردم آغاز شد. در ایران، هر جریانی که پایگاه اجتماعی آن در طبقات مرفه و نیمه مرفه است، ضمن همه حقانیت آن وقتی نتواند جمع شود و ادامه پیدا نکند و رهبران آن شانه بالا بپندازند، به بهانه های نداشتن سازماندهی و رهبری و ... باعث طعمه ها و دل سردی های بسیار می شود. نتیجه آن تظاهرات، تنها خاطره ای ذهنی بود. اما کسی دیگر به خاطره ذهنی 15 خرداد و 30 تیر وارد عمل نمی شود. خاطره ذهنی جنبش های کارگری 1324 و 1325 به این جهت که سازماندهی داشت، تبدیل به نیرو شد. اما جریانی که خود را بدون رهبری می داند، هیچ گاه به عنوان نیروی اجتماعی و سیاسی شناخته نمی شود.

13 شهریور 1389 تغییر برای برابری